

بازرسی شد
۲۷ - ۲۶


۷
۶
۵

دلائلی برمه ان غمت افغان و فغان نزارم و نالم

سایه
۱۶۶۰۳

بازدید شد
۱۳۸۲

۸۷۸ - خن

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: ذخیر المعاد (ترجمه و تفسیر کافی)		
مؤلف: آخوند ملا محمدی		شماره ثبت کتاب
موضوع		۷۹۱۵۴
شماره قفسه: ۹۰۲۲		۱۱۷۱۲

نقلی - فهرست شده
۹۰۲۲

تقریر دوازده نفر از افاضه مدرس
معلمه خانم میرزا که در استخراجه پنج نفر
بجست و شمره القعد داخل کتابخانه مبارک
گردید

فهرست کتب
کتابخانه
مدرس
خانم
میرزا
که در
استخراجه
پنج نفر
بجست و
شمره
القعد
داخل
کتابخانه
مبارک
گردید



خبر ۱۳۶۵ قمری



بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

سپاس سپاس و دینش با لایق مخصوص خداوندی است جلّت عظمت
که معبود وجودش از دستان انازل بطاول شهر و اعوام و محرمه
جلالتش کثرت و بقدرت عفو و او همام مصونات و عرسه
کثیر الفسحه و افش با انواع لطایف و ظایف جو و بخش و مضای
بی منتهای رحمت با مقام کرام مواهب داد و درخش ملو و متخون
ذاتش مبر از نقص و عیاست چنانچه هستی و بودش منزه از شک
و در پایدای عالم بقدرت بالغه اوست و امثال این ادم بکرامت
شامله اش و صلات صلوات و اکیات و تحت نقیات نمایان پیش
کش یا درگاه حضرت سید عالم و مهر بنی آدم انکه شریعت ظاهر اش
قاسخ ملل و اوبان سایر انبیا آمده و حج با هره و براهین ساطع اش
راه نای که کنعان بزاری صلات و محاف و بر عترة ظاهر و ذریه
فاخره المختصرت که قافله سالاران راه یقین و راه نمایان طریق بقده ببقده
این و در پند سیمای سیدالاولیاء و امام اشیا انکه کباب یاری پیغمبر
مشکل کنانش هوازه احضان اشجار و درخت جبهه دین مبین مختصر
و دیان و بدست یاری ملک مطلق فصاحت هیبت و بیلان شام ساز
دو حه طبعه سنن و این نغمه سر و خوش الحان **ق بجد** الحمد
الصالح چون نیکان سپهر و مکان قابل مستطاب فلک رفعت قمر

طاعت و امان و کمال و انوار و نور و درخت مالک مالک سلطنت
و شهر یاری و طایر و معارج و حوض و جهان داری صاحب مریض و ملکی
و ملک و مسخر کشور و صورت و معنی و ترج شریف ظاهر و غایب و صفی منهل
لک حقیقه بیضا و خوش قوا عدد و اضاف و ضرب و بیان جور و
اعضا و انکه از بین معدلش کافه انام بر بستر استراحت غنوده و
از صفت و افش فاطمه خواص و عوام و درم و در افترا سود و مرصه
جهان و سلطوت و تقش و خالقان بد و نییان بحلیش نیک و در شت
زمان از بطن هفت ساله و اهر بر کو و نشان چون پاهنک اشرا و
روزگار و روز و کار و دولتش شیر و از بزا و به خول خریده و دست
از دانا مان و اما فی کشته از سحاب مکتش ابر و بنا از قطر از
امطار عریض افقال برجیب و کربانت و ازیم جو دش بحرف پایا و از
از افواج امواج چین برجین هویدا و نمایان اعین فخر و دره ستوده
قاجار شام ازاده ازاده ذی التوکه و الانداز **مجلس ششم** از ازل
خپام و دانه مبسوطه باطن با خلود و قباب شوکه مرغوعه و اعمده لایق
هواده هفت و الا مصر و قریح دین بین و شریعه سید المرسلین است
و علمای اعلام و طبله علوم و دینیه مرید علی قدر مرایشیم و مشمول عوا
خسرانه و مراحم بیکران اخلاص و عیبت قرین و خسر و معدلش این انظار
این تراب با فام علمای انبیا و از در چین لغز بد و باد معدلش افا و از
ز و با لطاف و مراحم بلا اکناف مامور بترجمه کتاب و وضع کافی
که از مولفان شریح بر مکرور محمد بن یعقوب کلینی است عطا الله مرقد
فرمودند این ذره بی مقدار نیز امتثال الامر الارفع الطاع شرح
بترجمه مزبوره غنوده شکسته بسته در خور فهم خویش نیست نمود چنانچه
باهر نامشود و در درج الطافات و الانساق و از درجه قبول معلی

انجمن کران و کنگان و کوفانندایی ایشان بازگشت میکنند یعنی
 سخن نمیکند و روز قیامت و اذن داده نمیشوند که عند بخوانند
 خود **مستحق** گوید که این حق از حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه
 کوی و کوری و کنگی این جماعت در روز آخرت باشد چنانچه خداوند
 جل و علا در آیه شریفه دیگران ضیاع فرموده که و غشهم يوم القیامه
 علی وجوههم عجا و میکا و متاخر ترجمه ظاهر آیه شریفه است که محسوس
 میکردانیم انجمن را در روز قیامت بر رویهای ایشان در حال
 که کوران و کنگان و کوفان باشند و این تسلط است با آنچه مرایشان را
 نیز در روز قیامت حاصل است از کوری و کوی و کنگی حقیقی باطنی از حق که
 در روز قیامت بظهور می آید و در روز قیامت که خداوند در آیه
 ان یغفر ما یدک يوم نلی السراة یزکیم بترجمه حدیثی فرموده که در روز
 از انکه هر یک شود با آنچه خداوند گفته فرموده است شما را خداوند از ان و
 بر شما باد بیکوت کردن مکرر را آنچه دفع بخت شما را خداوند بان
 از امر آخرت شما و زودید هد شما و بران و بسیار و بجا آورید و تامل
 و تقدیر و شایع و شایع بر خداوند را و متذرع کردن لبوی او
 و رغبه کردن در آنچه در نزد او است از غیر چنان خبری که اندازد
 بپیکند اندازد از او و نرسد کشته از احدی پس باز خواهد دید و باطنی
 خود را بواسطه تامل و تقدیر و شایع از آنچه خداوند گفته فرموده
 ان از ان سخنهای باطل انجمنی که میباشند میباشند و باطل و محال
 بودن ایشان را و انش هر کس از ان ایشان که میبرد بران سخنان و با
 کشت نکند لبوی خداوند و باز نماند از ان سخنان و بر شایان
 بدعا کردن پس تحقیق که سلاخان در بنامند بر آمدن حوائج خود را نزد
 پروردگار خود و بجزی غیر از دعا و غیره کردن لبوی خداوند و تصریح

کون لبوی او و سوال کردن از او پس بخت کیند و بفرموده است شما را
 خداوند در ان واجبات کیند خدا را لبوی چیزی که خوانند است شما را
 لبوی ان تا انکه رسوا شود و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد
 ان انکه غالب شود بر نفس شما لبوی چیزی از آنچه خداوند حرام
 کرده است است بر شما پس تحقیق که هر کس بدد پروردگار خداوند حرام
 کرده است بر او و در انجا و در انجا و در انجا و در انجا و در انجا و در انجا
 و بخت و لذت و کرامت ان که بر پاست و بختی است از برای اهل ان
 و بختی است تحقیق که بدید و بختی است شرف شدن بر اهل ان که از برای
 کسی که شرف بر اهل ان خداوند می شود بسیار که ترک کند طاعت حق
 و بختی شود معصیت او را بر اختیار کند در بدین پرده محرمات خداوند
 در لذت های دنیا که منقطع و زایل شوند است از اهل ان بر خداوند
 در نعمت های بهشت و لذت های و کرامت اهل ان وای بر انجمن چقدر
 تا امیدات بر ایشان در زبان کار است بازگشتن ایشان لبوی پرورد
 و بختی است حال ایشان در نزد پروردگار خداوند در روز قیامت بنام
 لبوی خداوند ان که جاری گرداند شما را و در انجا و در انجا و در انجا
 متیلا گرداند شما را با آنچه متیلا گردانید است ایشان را و بختی است
 از برای ما و شما مگر بیسب خداوند پس بر هر یک پید خداوند را ای کوف
 بخت یا فتنه بجهت انکه تمام کند خداوند ان برای شما امان را که عطا
 کرده است شما پس تحقیق که تمام نمیشود و ما را ایمان شما تا انکه داخل شود بر شما
 مثل آنچه داخل شده است بر صالحان پیش از شما تا انکه از میان کرده
 شوید در باره جلفا و مالهای خود و تا انکه بشنودان و شما ان
 خدا سخنانی که موجب اذیت بسیار باشد پس صبر کنید بر ان و تحمل
 شوید از ان تا انکه ذلیل کند شما را و دشمن دارند شما را و تا انکه بر شما

سبحان

که طلب

ستم کنند پس عقل شود بدستهم را از ایشان در حالی که بد بان واسطه
 خدا بنی خدا را و خواند آخرت را و بخورد غبط شد بد خود را و از تنی
 که در راه خدا ایستاد برسانند و تا آنکه تکلیف کنند شما را و امر حق
 عداوت کنند با شما و در باران و دشمن طارند شما را بواسطه این
 پس میریزد خود را و هید بر همه اینها از ایشان و مصداق و شاهد
 هم این در کتاب خدا و مناسبت که نازل کرد اینده آنرا جبریل بر سر
 شما ایستاد اید قول خدا و ندای و جل از برای پیغمبر شما صلی الله
 علیه و آله وسلم که فرموده است که صبر کن ای پیغمبر چنانکه صبر کردند
 صلحان عزم و اهتمام از پیغمبران و طلب عذاب مکن از برای قوم
 خود **ترجمه** گوید که اولوا العزم از پیغمبران چنانچه در وفایات وارد
 شد هیچ نماندند حضرت نوح و برهم و موسی و عیسی و محمد علیه السلام
 پس فرموده است که اگر تکلیف میکند انجماعت تو را پس تحقیق که تکلیف
 کرده شدند پیغمبران پیش از تو پس صبر کردند بر آنچه تکلیف شدند
 و اذیت رسانیدند تا بآنکه بگویند بوجه حبیب پس تحقیق که تکلیف
 کرده شد پیغمبر خدا و پیغمبران پیش از او و اذیت رسانیدند تا وجود
 نکند پس ایشان را امر حق پس اگر خوشحال گردانند شما را امر خداوند
 در باره انجماعت چنان امری که خلق کرده است خداوند ایشان را
 از برای آن امر و اصل خلقشان چنانکه کفری که سبقت گرفته است
 در علم خداوند اینک خلق کند انجماعت را از برای آن کفر و اصل خلق
 و هم چنین در باره جماعتی که نام برده است ایشان را خداوند در کتاب
 خود که نازل است که فرموده است که قرار دادیم از انجماعت پیشوایان
 چند را که میخواهند تا بغان خود را بسوی آن پس بفرستیم تا بگویند
 که گفتیم و فادان میباشند از این تحقیق که هر کس جاهل باشد

اینها

این را و امثال این را از آنچه خدا واجب گردانیده است بر او و در کتاب
 خود از او امر و نواهی ترک کرده است و این خدا را و مر یک شده است
 مصیبتهای او را پس مستوجب شده است تعجب خدا را پس میافزاید و خدا
 او را برود و در حق **ترجمه** گوید که شما میفرمایید از امر خداوند و باره
 انجماعت که سلبا بفرموده شد عذاب ایشان باشد یا بادی عاقبت
 ایشان یا مبرزون خداوند بر ایشان یا کفر ایشان که من الکفر
 در اصل حدیث بیان آن باشد و مراد با انجماعتی که فرموده که نام برده است
 خداوند ایشان را در کتاب خود پیشوایان و رؤساء صلا کنند و مراد
 با انجماعت اول عامه اهل صلا کنند تا بغان و مشوعان و این از عطف
 خاص بر عام است باز فرموده است که ای گروه که فرموده شد در کتاب
 تحقیق که خداوند نام کرده است از برای شما آنچه را شما عطا کرده است
 از خبر و بیدارید تحقیق که نیست از علم خداوند و از امر او اینک فرموده
 احدی از خلق خدا در دین خدا خواستن نفس خود را و دین را و دین قیاس
 کردن چیزی را چیزی را تحقیق که فرموده است از برای شما خدا را
 و قرار داده است در او بیان هر چیزی را و قرار داده است از برای
 قرآن و از برای علم آن اهل و انجماعت را و اهل علم قرآن از انجماعت
 کسانی که عطا کرده است خداوند بایشان علم قرآن را اینک فرموده
 در قرآن خواستن نفس خود را و دین قیاس چیزی را چیزی را
 نیاز گردانیده است خداوند ایشان را از اینها سبب آنچه داده است ایشان
 از علم قرآن و مخصوص گردانیده است ایشان را بآن علم و نگذاشته است
 آن علم را در نزد ایشان بیک گرامت خداوند که گرامی داشته است و
 ایشان را بآن گرامت و ایشان را اهل ذکر که فرموده است خداوند این
 است را استیوال کردن و ایشان را و ایشان را چنان کسانی که هر کس سوال

بیش از این که از علم خداوند و از امر او اینک فرموده است
 از برای شما خدا را و مر یک شده است مصیبتهای او را پس مستوجب شده است تعجب خدا را پس میافزاید و خدا او را برود و در حق ترجمه گوید که شما میفرمایید از امر خداوند و باره انجماعت که سلبا بفرموده شد عذاب ایشان باشد یا بادی عاقبت ایشان یا مبرزون خداوند بر ایشان یا کفر ایشان که من الکفر در اصل حدیث بیان آن باشد و مراد با انجماعتی که فرموده که نام برده است خداوند ایشان را در کتاب خود پیشوایان و رؤساء صلا کنند و مراد با انجماعت اول عامه اهل صلا کنند تا بغان و مشوعان و این از عطف خاص بر عام است باز فرموده است که ای گروه که فرموده شد در کتاب تحقیق که خداوند نام کرده است از برای شما آنچه را شما عطا کرده است از خبر و بیدارید تحقیق که نیست از علم خداوند و از امر او اینک فرموده احدی از خلق خدا در دین خدا خواستن نفس خود را و دین را و دین قیاس کردن چیزی را چیزی را تحقیق که فرموده است از برای شما خدا را و قرار داده است در او بیان هر چیزی را و قرار داده است از برای قرآن و از برای علم آن اهل و انجماعت را و اهل علم قرآن از انجماعت کسانی که عطا کرده است خداوند بایشان علم قرآن را اینک فرموده در قرآن خواستن نفس خود را و دین قیاس چیزی را چیزی را نیاز گردانیده است خداوند ایشان را از اینها سبب آنچه داده است ایشان از علم قرآن و مخصوص گردانیده است ایشان را بآن علم و نگذاشته است آن علم را در نزد ایشان بیک گرامت خداوند که گرامی داشته است و ایشان را بآن گرامت و ایشان را اهل ذکر که فرموده است خداوند این است را استیوال کردن و ایشان را و ایشان را چنان کسانی که هر کس سوال

بیش از این که از علم خداوند و از امر او اینک فرموده است از برای شما خدا را و مر یک شده است مصیبتهای او را پس مستوجب شده است تعجب خدا را پس میافزاید و خدا او را برود و در حق ترجمه گوید که شما میفرمایید از امر خداوند و باره انجماعت که سلبا بفرموده شد عذاب ایشان باشد یا بادی عاقبت ایشان یا مبرزون خداوند بر ایشان یا کفر ایشان که من الکفر در اصل حدیث بیان آن باشد و مراد با انجماعتی که فرموده که نام برده است خداوند ایشان را در کتاب خود پیشوایان و رؤساء صلا کنند و مراد با انجماعت اول عامه اهل صلا کنند تا بغان و مشوعان و این از عطف خاص بر عام است باز فرموده است که ای گروه که فرموده شد در کتاب تحقیق که خداوند نام کرده است از برای شما آنچه را شما عطا کرده است از خبر و بیدارید تحقیق که نیست از علم خداوند و از امر او اینک فرموده احدی از خلق خدا در دین خدا خواستن نفس خود را و دین را و دین قیاس کردن چیزی را چیزی را تحقیق که فرموده است از برای شما خدا را و قرار داده است در او بیان هر چیزی را و قرار داده است از برای قرآن و از برای علم آن اهل و انجماعت را و اهل علم قرآن از انجماعت کسانی که عطا کرده است خداوند بایشان علم قرآن را اینک فرموده در قرآن خواستن نفس خود را و دین قیاس چیزی را چیزی را نیاز گردانیده است خداوند ایشان را از اینها سبب آنچه داده است ایشان از علم قرآن و مخصوص گردانیده است ایشان را بآن علم و نگذاشته است آن علم را در نزد ایشان بیک گرامت خداوند که گرامی داشته است و ایشان را بآن گرامت و ایشان را اهل ذکر که فرموده است خداوند این است را استیوال کردن و ایشان را و ایشان را چنان کسانی که هر کس سوال

سوال کند ایشان را با حال آنکه گذشته باشد در علم خداوند اینک استیضاح
کند ایشان را و پیروی کند از ایشان را هدایت کند و از او عطا کند
او را از علم قرآن اقتدری که داده باشد بآن نبوی خداوند بآورد
خداوند و بسوی همه راههای حق و ایشانند کسانی که در و میگردانند
از ایشان و نه از سوال کردن از ایشان و از علم ایشان که خداوند
کرامی داشته است ایشان را بآن علم و قرا داده است آن علم را در نزد
ایشان مگر آنکه سبقت گرفته است بر او شقاوت و در علم خداوند در
خلق او در عالم او طایفه پس انجاء خداوند کسانی که در و میگردانند سوال
کردن از او را مصلحتی که داده است ایشان را خداوند علم قرآن
و کلام او ایشان علم را در نزد ایشان و امر کرده است مردم را بشوال
کردن از ایشان و این جماعت خداوند کسانی که قرآن میگردانند خواهشهای نفسانی
خود را و با جاه و قیاسهای خود را تا آنکه تسلط شده است و راه یافته
شیطان بر ایشان و بجهت آنکه ایشان قرا داده اند کلماتی را که مومنان
در علم قرآن که در نزد خداوند است کافر و قرا داده اند آنکه این را که
گمراهند در علم قرآن که در نزد خداوند است مومن و تا آنکه قرا داد
در بسیاری از امور آنچه را که خداوند حلال کرده است حرام و قرا
دادند و در بسیاری از امور آنچه را که خداوند حرام کرده است حلال پس
اینست اصل فائده و ثمره خواهشهای نفسانی ایشان و تحقیق و معرفت
فرمود بسوی ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش پس گفتند که
ما بعد از کوفت خداوند پیغمبر خود را آنچه ایشان را و از ایشان فراموش
آنچه را متفق شود بر آن دایم مردم بعد از وفات پیغمبر و بعد از وفات
او که وصیت کرده بود بسوی ما و امر کرده بود ما را بآن یا حال آنکه خداوند
کنیم خدا را و پیغمبر خدا را پس نیست احدی که بر او شکی باشد بخداوند

فکر امین

فکر امین ظاهرش باشد از آنکه کسی که قرا گیرد این طریقه را و گمان کند اینک
صلی الله علیه و آله را برای او بعد از وفاتش که تحقیق که حق خداوند است و خلقت
اینکه فرمان بر نهاده و او پیروی کند امر او را و در حق پیغمبر صلی الله علیه
و آله و بعد از وفات او با ما میشود و انجاء ایشان خداوند اینک گمان
کند که احدی از آنان که اسلام آورده با پیغمبر صلی الله علیه و آله قرا گرفته
باشد سخن خود را و دای خود را و قیاسهای خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله یا حال آنکه مخالفت کنند با پیغمبر را پس اگر گویند گویند و این
جماعت که بلی پس تحقیق که در و معیشت است بر خدا و کلام شده است اگر
درواز حق را بگویند که گویند از ایشان که در و فایده برای کسی اینک
قرا گیرد دای خود را و خواهش نفس خود و قیاسهای خود را پس تحقیق
که اقرار کرده با پیغمبر است بر خود و یا حال آنکه او انکار است که با
پیغمبر اینک خداوند فرمان برده میشود و پیروی میشود و امرش بعد
از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق که فرموده است خداوند
و سخن او حق است که نیست محمل مگر پیغمبری که تحقیق که گذشته اند پیش
از او پیغمبران را پس اگر ببرد یا گذشته شود یا بگوید یا بدین برایشان
پای خود و هر کس را که در این بر داشته باشد خود پس ضرر نمیرساند
خدا را و در و باشد که خدا را و هدایت کند از آن را و این فرموده خدا
بجهت آنست که بداند که تحقیق که خدا فرمان برده میشود و پیروی میشود
امر او در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات او و چنانچه روا
نموده برای احدی از مردم که پیغمبر بود اینک قرا گیرد خواهش نفس خود را
و نه دای خود را و نه قیاسهای خود را یا حال آنکه مخالفت کنند با
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس همان و خداوند برای بعد از پیغمبر
اینک قرا گیرد خواهش خود و نه دای خود و نه قیاسهای خود را و فرموده است

انحضرت علیه السلام که فرمودند بندگان کور و دشمنای خود را در غار مکه بکوشه
 در وقت نیکوترین الا حرام پس تحقیق که مردم شما را مشهور ساخته اند باین
 عمل و خداوند است باری جسته شده و نیست کوی از مصیبت و نه قوت
 بر طاعت مگر بواسطه خدا **منبر** گوید که امر انحضرت با نیکو بگوید که
 دستها را در میان من یک مرتبه بجهت بقیه ما از اهل سنت است چه من و
 ابو جعفر که اهل رفیع هدایت در میان من و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
 اخبرای خود و بگوید که غیر نیکوترین الا حرام و مالک نیکوترین
 بنابر آنچه در این است و از او که در آخر من است و خود و فرموده
 علیه السلام که بسیار بخواهند خدا را پس تحقیق که خدا دوست پیدا و از این
 ثمن خود را بیکه بخواهند و تحقیق که وعده داده است خداوند که
 ثمن خود را به استجاب کردن دعا و ایشان و خداوند که دانسته است
 دعا و مومنین را در روز قیامت برای ایشان عملی که باعث نیاید
 در جانات ایشان شود در بهشت پس بسیار یاد کند خدا را آنقدر که
 بتواند و در هر ساعت از ساعات شب و روز پس تحقیق که خداوند
 امر فرموده است بسیار یاد کردن و خداوند یاد کننده است کسی را
 که یاد کند او را از مومنین و بداند که تحقیق که یاد کرده است خدا را احدی
 از بندگان مومن و مگر آنکه یاد کرده است خدا او را بخوبی پس عمل کند
 خدا را از تقوی خود و کوشش کردن در طاعت او و دوری کردن از گناه
 او را بچنان محضاتی که حرام گوید است آنها را در ظاهر قرآن و بیان
 قرآن پس تحقیق که خداوند تبارک و تعالی فرموده است در کتاب خود
 و سخن او حق است که او را بگوید ظاهر که او را باطن که او گوید که
 ظاهر از کلام حضرت شایسته که تفسیر فرموده است و غیره را که در ذروا
 ظاهر و الا تم و باطن با نیکو را از ظاهر الا تم آن کما فی باشد که از ظاهر

و کفر است از این جهت

منبر

قرآن فهمیده شود و مرا در باطن الا تم آن کما فی باشد که از باطن قرآن است
 شود و او را شنیده است که مرا در ظاهر الا تم معاصی است و مرا در باطن الا تم
 شرک و شک در قیامت و نیز تفسیر شده است که مرا در ظاهر الا تم آن کما
 که اشکارا کرده شود و باطن الا تم آن کما فی است که بهمانی کرده شود و شاید
 که این تفسیر حضرت باطن باطن باشد باز کنیم بر سر و بداند که تحقیق که
 که امر فرموده است خداوند که اجتناب کند از این تحقیق که حرام کرده است آنرا
 و پیروی کند از آنچه خدا را و طریقه انحضرت را پس فراموش کند افکار او
 پیروی میکند خواهشها و نفس خود را و راههای خود را پس گمراه شود بدین
 تحقیق که گمراه ترین مردم نزد خداوند است که پیروی کند نفس خود را
 خود را بدین راههای از خداوند و پیروی کند بسوی خود را آنقدر
 که بتواند پس اگر پیروی کند بگویند که دیدار برای خود و او بدی بکند بدی
 که دید خود و سلوک بگویند که با مردم و سوار میکنند ایشان را بر کوههای خود
 باحال آنکه جمع کند با این سلوک بگویند طاعت خدا را که برود و کارش است
 و پیروی کند از آنکه دشنام و هتک دشمنان خدا را در جای که بشنوند از شما
 پس ایشان دشمنان خدا را از روی ظلم و فساد و تحقیق که سزاوار است
 از او ایستادگی بکنند تا ندانند و دشنام دادن ایشان خدا را چگونه است
 آن تحقیق که هر کس دشنام دهد و اهل الله و پیروی ایمان دین را پس تحقیق
 که شکسته است حرمت دشنام دادن خدا را و یکست قسم که بر تو خداوند
 از آنکه که طلب کند دشنام دادن خدا را و اولیا خدا را و اگر بداند که
 دشنام دادن دشمنان خدا را پس پیروی کند امر خدا را و نسبت کویری
 از مصیبت و نه قوت بر طاعت مگر بواسطه خداوند فرموده است انحضرت
 علیه السلام که ای گروهی که حفظ بکنند خداوند از برای ایشان امر ایشان را و ثواب
 باد به پیروی کردن آثار و احادیث پیغمبر خدا و طریقه انحضرت و آثار پیغمبر

و کفر است از این جهت

هدایت یافتگان از اهل بیت پیغمبر از بعد پیغمبر و طریقه ایشان پس تحقیق که
 هر کس را که این دین را پس تحقیق که هدایت یافتند و هر کس را که هدایت
 نداشتند و از این گمراه شده است بجهت آنکه ایشان را هدایت نکرده است
 کرده است خداوند با طاعت کردن ایشان و طاعت ایشان و تحقیق که هر کس
 بدو را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کند و مت کردن بر عمل و پیروی آثار
 و سنتهای مخصوص و اگر چه که نباشد آن عمل پس بدو قرابت است برای خدا
 و نفع بخشند و تر است نزد او و دعا و قضا و کوشش کردن بدو و پیروی
 کردن خواهشهای فتاوی که با شهادت تحقیق که پیروی کردن خواهشها
 فتاوی و پیروی کردن بدو عتقا بدو و هدایت از خدا گمراه است
 و هر کس را که بدو عتقا است و هر بدعتی و عتقا است و باقی نماند چیزی
 از چیزی که در نزد خداست مگر بفرمان بردن او و صبر کردن و از چیزی بود
 بجهت آنکه تحقیق که صبر و رضا از طاعت خداوند است و بدانند اینکه
 ایمان ندادند و نماند از بندگان خدا تا آنکه خشنود یا خدا را آنچه
 خدا آید یا آنچه او را از آنچه دوست دارد و ناخوش دارد و بیا
 می آورد خداوند بآنکه که صبر کند و خوشنود باشد از خداوند مگر آنچه
 که خداوند از او را از آنچه را که خداوند از او را از آنچه را که خداوند از او را
 او را آنچه او آن را دوست دارد و ناخوش دارد و بر شما با آنچه خداوند
 بر شما خداوند از او را بر شما سوپا از برای خدا و طاعتی که دعا کنند بآن
 باشد چنانچه خداوند امر فرموده است بآن و کتاب خود خواند پس
 از شما از شما از او را بر شما با و بدوست داشتن فقراء مسلمانان پس تحقیق
 که هر کس را که هدایت نکرده است و هدایت نکرده است پس تحقیق که هر کس را که
 خداوند او را هدایت نکرده است و دشمن دارند است و تحقیق که هر کس را که
 بدو را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است و بر او و کار من بدوست داشتن

و هر کس را که از هدایت نکرده است و هر کس را که از هدایت نکرده است
 و هر کس را که از هدایت نکرده است و هر کس را که از هدایت نکرده است
 و هر کس را که از هدایت نکرده است و هر کس را که از هدایت نکرده است

فقراء مسلمانان و بدانند که هر کس را که هدایت نکرده است و هر کس را که
 خداوند او را هدایت نکرده است و دشمن دارند است و تحقیق که هر کس را که
 و سخت تر است و دشمنی خدا صلی الله علیه و آله بر او را بر او را بر او را
 مسلمانان خود قضا و از ایشان پس تحقیق که از برای ایشان بر شما
 حق که دوست بدو را بدو را از این تحقیق که خدا امر فرموده است پیغمبر
 خود را صبر بدوستی ایشان پس هر کس دوست ندارد کسی را که امر
 فرموده است خداوند بدوستی و دوستی و تحقیق که قافه مانع کرده است
 خداوند پیغمبر خدا را و هر کس را که خداوند او را پیغمبر خدا را و پیغمبر
 بر این حال مرد است و حال آنکه از کرامات و پیغمبر بدان ظاهر
 بزرگی و کبر یا بر تحقیق که کبر یا و دای خداوند است و جل و جلال
 نشانده کند خدا را و در دای او و در شک خدا او را و از لیل او را و
 در روز قیامت و پیغمبر بدان اینکه ستم کند بعضی از شما بر بعضی
 دیگر پس تحقیق که این خلعت نیست از فصلهای بندگان شایسته پس
 تحقیق که هر کس ظلم کند دیگر فاند خداوند ظلم او را و او بر خودش و
 میگرد باری خدا از برای آنکه ظلم شده است با او و هر کس باری کند
 خدا او را غالب می آید و در می آید با ظفر و از جانب خداوند و پیغمبر
 از آنکه حسد و در بعضی از شما با بعضی دیگر پس تحقیق که هر کس را که
 آن حسد است و پیغمبر بدان اینکه باری که بدو را بر فرزند سبایند
 مسلمانان مظلوم که بر شما از خدا را بر شما پس مستجاب شود از برای او
 و بدو از شما پس تحقیق که بدو را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود که پیغمبر بود که
 مسلمانان مظلوم مستجاب و باید که باری کند بعضی از شما بعضی دیگر را
 پس تحقیق که بدو را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود که باری کردن مسلمانان
 غیر مژدان بزرگ است از زوزه گرفتن يك ماه و اعطای کردن

سبب

بگاه در مسجد الحرام و بیعت می بردند و آنکه بخواند یکی از شما از برادران
 و بنویسد و حق را که در نزد او داشتند و حال آنکه او چیز را باشد
 پس بجهت حق که پدر ما پسر خداست بود که میفرمود و گویند از برای مسلمانی
 اینک طلب کنند حق خود را از مسلمانی که چیز و هر کس محکوم شد مسلمانی
 بی چیز و او را سزا پذیرد حق خود را و در خداوند او را در روزی که
 سزا پذیرد محکوم باشد او و پسر هیز بدای کرده و رحم کرده شده و زیاده
 داده شده باید بر آسمانی بپوشد از اینک محسوس کند حقوق خداوندی را
 و در نزد خود و ناخبر اند از بداهات از روزی و روزی و ساعده
 بیساعتی پس تحقیق که هر کس شتاب کند و را اگر در حقوق خداوندی
 که در نزد اوست خداوند را تراست بر شتاب کردن بسوی مضاعف کردن آن
 خبر و دنیا و آخرت را از برای او و تحقیق که هر کس ناخوبید از حقوق خدا
 که در نزد اوست خداوند را تراست بر ناخبر انداختن روزی و او
 هر کس که محسوس کند خداوند روزی و را تو انانی خداوند که روزی میدهد
 خود را پس بر شتاب بسوی خداوند حق آنچه روزی داده است شمارا
 که با کبر و کفر اندازد برای شما چه آن روزی را و روز و وفا کند از برای
 شما آنچه وعده داده است شمارا از مضاعف کردن روزی از برای
 شما بر تبه های بسیار که تمیز اند عدلها را و در مشایق زیاد و انانیت
 خداوند بر مردگان ایمان و معروف است که بر چیزی بد خدا را ای کرده
 و اگر عیال او نبوده باشد از شما کسی که امام را ملحق و مشرک سازد پس ضمانت
 کند پس تحقیق که علی شایسته اند امام که است که حق اهل صلاح را که ایمان ما
 و تسلیم کنند که را و عیال که در راه حق او و شناسند که آن حرم است
 او هستند پیش سلطان جور و بدایند که هر کس بد این متن را باشد در نزد
 امام پس او یک است که امام را ملحق ساخته است پس هرگاه بکند این کار را

تسلیم

نزد امام ملحق است از امام را که لعن کند اصلاح را که تابعان او نباشند
 و تسلیم کنند که آن غصبت دارند و صبر کنند که آن براد حق او نباشد و
 شناسند که آن هر شایسته پس هرگاه لغت کند امام اهل اصلاح را بجهت
 ملحق ساختن و شناسان خدا او را میگوید و لغت او و حق از جانب
 خدا بر اهل صلاح و بپوشد لغت خدا و ملائکه و پیغمبران را بجهت آنکه ملحق
 ساختند امام را و بدایند ای کرده این طریقه از خدا تحقیق که جاری
 بود و در بندگان صالحه بغیر از این و فرمود که هر کس خوشحال گرداند او را
 اینک ملاقات کند خدا را آنکه مؤمن باشد الله الله پس باید در دست
 دارد خدا را و پیغمبر او و مؤمنان را و باید پیرو او و بسوی خدا از
 دشمنان ایشان و تسلیم کند آنچه را رسیده است بسوی از فضیلت ایشان
 بجهت آنکه تحقیق ایشان کردی باید هیچ ملک معتدی و پیغمبر را و
 کسی که بر سر ایشان باشد یا شنیده اید آنچه را که خداوند بار کرده
 از فضیلت پیروان امامان هدایت یافتگان را پیروان مؤمنانند
 فرموده است خداوند که اینها حق را که باشند که خداوند لغت گذارده است
 بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و بپوشد حق
 هستند اینها حق پس این را می شناسد از راه های فضیلت پیروان آمده
 پس چون است خال خود این و فضیلت ایشان و هر کس خوشحال گرداند او را
 اینک امام که خداوند از برای او ایمان او را آنکه پیرو او باشد مؤمن باشد
 البته پس باید و وفا کند از برای خدا نیز طهای ایمان چنان شرطی که شرط
 کرده است خداوند از برای مؤمنین پس تحقیق که خداوند شرط کرده است
 با قبول ولایت او و ولایت پیغمبر او و ولایت پیشوایان مؤمنین بر او و از
 ظاهر و خاد و کوه و لا و غیر و از اینها حق میگویند و روزی که در دست
 هر چه استکارا باشد و هر چه ایمان باشد پس باقی ماند چیزی از آنچه بغیر

در هر روز از صبح تا شب
 در هر روز از صبح تا شب

شده است از محراب خداوندی مگر آنکه تحقیق که داخل است در دست
معاصی و هر کس اطاعت خدا را در میان خود و خدا از روی غیبت برای
خدا و موصوفی نگرداند نفس خود را در میان کردن چیزی از این شرطها
پس آنکه در نزد خداوند داخل است و در نزد خداوند غایب است
و از جمله مؤمنان است البته و پیغمبر را از میان کردن بر چیزی از این
هر ارم کرد این است خدا در ظاهر قرآن و باطن قرآن و تحقیق که
فرموده است خداوند که احقران بیکدیگر از این جدا آورده اند از معنی
و ظاهرا با حال آنکه عالم یا شد تا اینجا بود و ذات قاسم بن ربیع و باز
فرموده است در دو طریق دیگر که فایده خدا و خداوند مؤمنان
بیش از شمار هرگاه فراموش میکردند چیزی را از این شرط کرده است
خداوند و نگذاشتند وجود پیدا کنند که نافرمانی کرده اند خدا را و ترک
کردن ایشان بجز برای این استغفار میکردند و باز گشت میکردند بسوی
ترک آن چیز پس اینست معنای فرموده خدا که امر از یکدیگر جدا
جدا آورده بودند با حال آنکه عالم یا شد **در** گوید که شاید مراد از آن
حضرت که فرموده است که هرگاه فراموش میکردند چیزی را پیدا کنند
که نافرمانی کرده اند خدا را این باشد که فراموش میکردند آن چیزی را که
از جهت کوفاه و غفلت و بیالان و بیاعتنائی در بیان آنچه میباید که از
میکردند یا خدا را و بندگان و پیغمبر را و باز آن چیز را مشاهده
باشد با آنچه اتفاق است و حدیث مشهوری بر آن دلالت دارد
که فرموده است که بر ظاهر شده است از آنست که هر چه که بیک از اینها
فراموشی است یعنی خواهی بر آن یا آنکه گوئیم که مراد از فراموشی آنکه آن
چیز است بدین گونه که نااهل استغفار ایشان در مقامی بلندتر از مقام
ظاهر باشد که مقام مقربان است لیکن این وجه نیست لیسانی اسلام که

در دست بلد که شاید بوقوع نباشد باز گشتیم به جمیع حدیث و میبایست
که تحقیق که اینست و هر این نیست که امر کرده است خداوند و میگوید که
از برای این که اطاعت کرده شود در این خدا مرشد است باین و باز این
شود از اینجه طریقی شده است از آن پس هر کس پیروی کند امر خداوند را بجز
تحقیق که فرمان برده است او را و تحقیق که در این خداست هر چه چیزی از غیر
که در نزد خداوند است و هر کس یا از ناپیدا از اینجه طریقی فرموده است خدا
از آن پس تحقیق که نافرمانی کرده است خدا را پس اگر بپیر و بر حال نافرمانی
بر آوردن از خداوند و نافرمانی و نافرمانی که نیست واسطه و شفع
سایین خداوند و احدی از خلق او نه ملک مقرب و نه پیغمبر و نه رسول و نه
کسی که مرتبه اویت بر یا شد از ایشان از خلائق همه ایشان مگر این
خداوند پس اینها مکتوبند و اطاعت خداوند اگر خوشحال گردانند و اگر
مؤمن یا شید الله الله و نیست قوتی بر طاعت مگر بواسطه خدا
و فرموده است که بر شما باد و طاعت هر چه در کار خود آنقدر که بخواهید
پس تحقیق که خداوند و در کار شماست و میباید این که اسلام آن
تسلیم کردن امر خداست و تسلیم کردن امر خدا آن اسلام است پس
هر کس تسلیم کند پس تحقیق که اسلام آورده است و هر کس تسلیم نکند
پس اسلامی از برای او نیست و هر کس خوشحال گردانند و اگر اینک بماند
کند و احسان کردن بخود و غیر اینها طاعت کند خداوند و این
تحقیق که هر کس اطاعت کند خداوند را پس تحقیق که مبالغه کرده است
در احسان کردن بخود و غیر اینها از آنکه هر یک شود معصیتها
خداوند را پس تحقیق که هر کس بدد و بدد معصیتهای خدا را پس بدد
شود و آنکه پس تحقیق که مبالغه کرده است و بدی کردن بخود و نیست با
پس احسان کردن و بدی کردن واسطه پس از برای اهل احسان است

تو در ویدکا نشان هست و از برای اهل بدبخت تو در ویدکا نشان
التماس علی کند بطاعت خداوند و در ویدکا نشان
که تحقیق که نیست که قطع بخش و شما را بد از خداوند احدی دیگر از خلق
خداوند هیچ کوه فغیر از ملک مقرب و غیر مرسل و نه انکار که نیست تراست
مرتبه ایشان پس هر که هو خجالت کرد و اندام این که قطع بخش دارد شفاعت
شفاعت کنندگان نزد خداوند پس طلب کند بیوی خداوند این که
خوشنود و شود از او و بداند این که احدی از خلق خداوند در دخی باشد
رضای او را مگر با آنکه اطاعت کند او را و اطاعت کند غیر او را و اطاعت
کند کانی که صاحب اختیاران امر و میدان آن مجتهدان است و سلام
علیه و علیه و نماز برای ایشان از ثوابی خداست و انکار نکند و هیچ
ضمیلی را از برای ایشان که کوچک و بزرگ و بداند این که تحقیق که نیست
آن محال باشد که تکبیر کنندگان و تحقیق که تکبیر کنندگان ایشانند
مشافقان و تحقیق که خداوند فرموده است از برای مشافقان و سخن او
حق است که تحقیق که مشافقان و مشغول پائین خوانند از آن و نمی یابی
اینکه از برای ایشان یا وری را و باید ترسد احدی از شما که غایت و کما
کرد این که باشد خداوند در دلا و طاعت و ترس خود را از احدی از شما
که برود برده باشد خداوند از طریق حق و نه کرد این که باشد او را از اهل
آن طریق تحقیق که کانی که نکند این است خدا ایشان را از اهل و
طریق حق پس اینها از ایشانند شیاطین اند و چون پس تحقیق که از برای
شیاطین اند شیاطین و مکر و فریب است و و سو و کردن بعضی از ایشان
بیوی بعضی دیگر از او و خداوند شیاطین اند که میگویند این که باز کرد
اهل حق را از آنچه میگویند و اندام ایشان را با آن چنان و غیر
کردن در این خدا چنان و بعضی که میگویند این است خداوند شیاطین اند

از اهل آن دین چنان را که داشتند آن شیاطین این که مساوی باشند
و دشمنان خدا و با اهل حق و درشت و انکاری تکبیر پس بورد باشند
مساوی چنانچه و سفارش و است خداوند در کتاب خود از فرمود
تو که هر که است داشتند اینها که کافر شوند و شایسته کافر شده
پس بورد باشند مساوی پس هر که فرموده است خداوند کانی را که یاری
میکنند بطریق حق از این که کفر گیرند از دشمنان خداوند و می یابند و
پس هر چه و فرج پانند از دشمنان و با آن نکند شما را از یاری کردن و
حق که مخصوص کرد این است خدا شما را از چیزهای حرامهای شیاطین
اند و مکر ایشان در ابواب ایشان شما دفع میکند شاید و ایشان از افسوس
که آن بکر و مکر ایشان است و در میان خود و ایشان در حالی که طلب میکند
شما این علم چنانچه برود و کار خود را با طاعت کردن او ایشان نیست
خبر در نزد ایشان و چنانچه ایشان را این که مطلع بگردانند
ایشان را بر اصول دین خدا پس تحقیق که ایشان اگر بشوند از شما چیزی را
در اصول دین و شفق میکند با شما بر سران و فاش میکرد ایشان چیزی را
بهر ضرورت و کوشش میکند بهر آن که شما و متوجه میسازند بیوی
شما آنچه را که ناخوش دارید و میباید از برای شما اضافی از ایشان
در دلهای شما و پس بنیاید از خود را در میان خود و اهل با
پس تحقیق که شما را و نیست از برای شما این که از کفر باشند خود را منزه
اهل حق این که میگویند این است خداوند اهل حق را و ترس خود و غیر از اهل
باطل اما شما خدا را بدوی سخن خداوند از حق و حق در کتاب خود که
بهر مباد که با یکدیگر ما آنچه کانی را که ایمان آورده اند و عمل
صالح کرده اند مثل کانی که خداوند میکند و در میان بلکه انانیت که
بر عین کانی را که از آن و در کتب خود را از اهل باطل و مکر و این

خدا را با آنکه او غنی است از برای او مثل است بلند تر از هر شاه و امان
خود را و دین خود را آنچنان دینی که صاحب دینند با دین در محاسن
شدن اصل باطل پس غنیان که خدا را بر خود پس ملاک شود بر ترک
کینه ترک کینه این را ای اهل اسلام ترک کنید خدا را از او انگیزید
که امر فرموده است شما را خداوند مطاعت آنکه در غیر دین خداوند
آنچه نکرده باشد است از محبت دوست قرارید و راه خدا هر کس را مستحق
باشد بصفه تمام و در حق و در راه خدا کسی را که مخالف باشد شما را
بغضید و دوستی خود را و بیعت خود را از برای کسی که مستحق باشد بصفه
شما و توبه کنید آن دوستی و بیعت را از برای کسی که در دیگران از مستحق
و طریقه شما و دشمنی کند با شما و از محبت و طریقه و طلب کند از برای
شما خدا کند شما را این ادب است که ادب خداوند است پس برای
کسی که با او بیعت نماید و در پایداری او و در پایداری او و در پایداری او
از او رست بر خود هر چه موافق باشد خواهش نفس شما را طرح کنید
و فراموشی از او بر هر چه بداند بترک کردن بر خداوند و بداند این که
باز آنکه کان منقلب است بترک کردن و خدا مکرر کرده است
خدا گوید که مرا نشاید که بترک کردن بر خدا بیست که مرا فراموشی از او
کند تا بعد بکتاب بدین خدا را در خداوند فرموده که پس موافقت
آنچه حق را بدینای بزرگ را ایضا آورده اند بکتاب که در میان خدا را
بود که گویایان خدا است و از کسی که در میان حق فرموده است پس
در مستقیم باشد بعد از اعتدال با نیت از برای خداوند و یا از مکرر بدین
بر پاشتهای پای خود که باز کشید و بکشد و در حالی که زیانی کار آید پناه
خداوند را و شما را از تکرار کردن بر او و بیست حق را از برای ما و شما
مکرر و اسطوره فرموده است که توبه کنید هرگاه بود و باشد خلقت

نوح

کرده باشد خدا او را در اصل خلقت مؤمن بپردنا آنکه مکرر و ناخوش
که خداوند خداوند نبوی او بدی را و در مکرر و ناخوش از آن بدی
و هر کس ناخوش گرداند خداوند نبوی او بدی را و در مکرر و ناخوش از آن بدی
از بدی عاقبت بخشد خداوند خداوند از آنکه داخل شود او را تکرار
تجرب پس نرم شود و طبعش او و بیک شود و خلق او و کشاده شود روی
او و بیک در برابر تمام را سلام و از آن و فریق آن و بر یکتر کند
از محرمات خداوند و اجتناب کند چیزهای را که خدا از غضب آن
و روزی کند خداوند او را و سبق مردم را و بیک سلوک کردن با ایشان
و در بدین اشیان و ترک کردن خصوصیتها با ایشان نبوده باشد
در هیچ چیز از آن خصوصیتها از اصل آن خصوصیتها و تحقیق کند هرگاه
بود و باشد که محظرات کرده باشد خدا او را در اصل خلقت مؤمن بپردنا آنکه
محبوب گرداند خداوند نبوی او بدی را و از نزدیک گرداند او را با آن بدی
پس هرگاه محبوب گرداند نبوی او بدی را و از نزدیک گرداند او را با آن
بدی منقلب میشود و بیک و بیک پس قیامت بهم میرسانند او و بدی میشود
خلق و طبیعت او و محبت میشود روی او ظاهر میشود و سخن زشت او
که میشود و بقاء او و بر میآورد خدا پرده او را و هر یک میشود و محرمات
پس با نیت از آن محرمات و در تکرار میشود و معصیتهای خدا را
و در ضمن میداد طاعت او و اصل طاعت را پس در و است ما بین حال
مؤمن و حال کافر سوال کنید از خدا عاقبت را و طلب کنید و بویافان
میت که بر عاز چیزی و نه قوی و چیزی مکرر و اسطوره خداوند صاحب
گردانید و بفرموده بر ملا و در میان تحقیق که بید و بید آمدن باز
در دنیا و محقق و طاعت خدا و ولایت او و کفر که کرده است خدا
پس از این امر است عاقبت آن روز خداوند در آن امر و از آن

دنیا اگر چه طول بکشد بی در پی در آمدن نعمت دنیا و محبت و حسن ان و
 وسعت بهتر آن در مصیبت خدا و ولایت کسب که می کرده است خدا را و
 او دظلمه است و پس تحقیق که خداوند امر کرده است با طاعت امانی که نام و
 ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است عز من قائل که کفرانیدیم ما ایشان را
 انما مانی چند که هذات میگردم و ایا ما را و ایشانند آنچه حق که امر فرموده
 خداوند بپای ایشان و اطاعت ایشان و ایضاً آن کسان که پیغمبر فرموده است
 خداوند بندگان را از ولایت ایشان و اطاعت ایشان و ایشان پیشوایان
 خداوند که مقتدر بر این است خداوند آنکه بگوید با خداوند برای ایشان
 قبله ها و شطرها و در دنیا و دنیا بر او و خدا که امانا را از آن جدا کند سلوات
 الله و سلام علیه و علیه هم اجمعین عمل می کنند و در وقت عود و عافیه مانی
 خداوند و عافیه مانی پیغمبر را آنکه ثابت شود بر ایشان کلام مذاب و کاش
 که با او بود یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و پیغمبر از او سلوات علیه
 پس تدریس می کرد که حکایت که حکایت کرده است خداوند برای شما و
 که پیغمبر از آنچه شبلی می گفتند آن پیغمبر خدا و پیغمبران ایشان از ثبوت
 پس شما را میگوید که خداوند آنکه عطا کند به او صبر کردن بر باد وصال
 نوعی و بدی و سختی مثل آن صبر عدا که عطا کند به او ایشان را
 و بر پیغمبران شما و عود کردن با اهل باطل و بر شما و پیغمبران شما و
 و قار ایشان و از نام و علم و نور و حق ایشان و پیغمبر کردن ایشان و از حق
 خداوندی و راستی و وفای ایشان و کوشش کردن ایشان در عمل کردن
 بطاعت خداوند در تحقیق که شما را که پیغمبران او و پیغمبران ایشان را عطا نموده
 در نزد خداوند تا در آن سال که آن کس پیغمبر از شما بوده اند و بدانند آنکه
 خداوند و عمل هرگاه و از آن بپایند و خداوند و دست میدهد به پیغمبران
 آن برای اسلام پس هرگاه عطا کند خداوند بپایان آن که با پیغمبران

او تحقیق نمی بیند و در آن بران پس عمل می کند بقی بر کلام جمع کند خداوند از
 او بر پیغمبران را تمام میشود از برای اسلام او و پیغمبران و پیغمبران و
 عز و جلی که پیغمبر بر این خال از جمله سالانان از هرگاه خداوند از او نگاه
 بپایند خبر او را و از او نگاه دارد و او را بخودش و میباشند پس او را که پیغمبر
 در او داخل شود پس اگر خاری خود در بپایان و سخن حق می بیند و در خود
 بپایان و هرگاه نمیند و در خود و بران عطا میکند خداوند او را عمل کردن
 بپایان پس هرگاه جمع شود این بدیها بر او عطا کند و بر این خال باشد
 میباشند خداوند از جمله شافعان و میگرداند آنچه خاری شده است
 او از سخن حق که خداوند عطا نموده است با او این که پیغمبر و در خود و بران
 و عمل کند بپایان تجسید پیغمبر پس پیغمبر خدا را و سوال کند از او این که
 و سبب دهد سببهای شما را از برای اسلام و پیغمبران از برای شما و اگر
 بعضی حق را آنکه بپایان شما را و شما بر این خال میباشید و پیغمبران از آن کشت
 شما را با آنکه سالکان پیغمبر از شما و پیغمبران میگرداند و خداوند و
 سالکان پیغمبر و خداوندی است که پیغمبران و عطا میباشند و هر که حق را که
 او را این که بپایان خداوند و عز و جلی او را دست میدهد و پیغمبران
 عطا کند خداوند و پیغمبر و عطا میباشند و پیغمبران خداوند و از
 از برای پیغمبران صلی الله علیه و آله که کوی پیغمبر است که اگر پیغمبر باشد که
 میباشند خداوند و پیغمبر و پیغمبران که در دست دارد خداوند و پیغمبران
 از برای شما که همان شما را از خداوند قسم که فرمان می برد خداوند و پیغمبران
 مگر آنکه داخل پیغمبران خداوند و پیغمبران و در میان پیغمبران و پیغمبران
 نه خداوند قسم که پیغمبران را که پیغمبران خداوند است میباشند و او را
 نه خداوند قسم که پیغمبران را که پیغمبران خداوند است میباشند و او را
 ما را و نه خداوند قسم که پیغمبران را که پیغمبران خداوند است میباشند و او را

بنام

گوید که خداوند در حال که در عالمی که باشد خدا را رسوا
 میکند خدا را خدا بر روی دوی اندازد و از او را نشو و نشانی محسوس
 خداوندی است که برود و کارها را بپایان رساند **و بعد از آنکه خداوند**
علیه السلام را بر روی دوی اندازد و از او را نشو و نشانی محسوس
 عیسی و یحیی بن مریم ان پدید می آیند و در میان مالک بن
 علی و از ابی حمزه که گفت شنیدم که کسی زهد و بیشتر باشد علی و الحبر
 علیه السلام مکرانی در سبزه بود بن از نهاده علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
 گفته است ابو حمزه که بود علی بن الحبر که کسی که گاه سخن می گفت در زهد
 و موعظه می نمود و می گفت که کسی را که گفت شنیدم که بود و گفته است
 که خواندم من می گفت که در آن بود سخن زهد از کلامها و آنحضرت علیه السلام
 پس نوشتیم آنچه در آن زمان می گفت بود پس آمدیم نزد آنحضرت در عرض
 کردیم آنچه را در آن می گفت بود بر آن حضرت پس شنیدیم آن حضرت را
 و بعد از آنکه از او بود آنچه در آن می گفت بود این بسم الله الرحمن الرحیم
 گفت که خداوند ما را و شما را مکران و ستم خاصه از او سخت
 گرفتن چنان که از او ایضا عتق نمودن نیت از او نیت از او رفت و پیشوایان
 خلافت و پیروان ایشان را از اینها که صاحب رنجند در این دنیا و ابد
 کنند که نیت دوی و نیت از او نیت از او رفت و پیشوایان
 بر این دنیا و نیت از او نیت از او رفت و پیشوایان
 در این دنیا و نیت از او نیت از او رفت و پیشوایان
 خداوند شما را از اینها که صاحب رنجند در این دنیا و ابد
 فرموده است شما را از اینها که صاحب رنجند در این دنیا و ابد
 دنیا است مثل میل که خواست این دنیا را خواست و از او نیت از او رفت
 و خدا قسم که از برای شما است از آنچه در دنیا است دلیل و کارهای

برای اعتباری دنیا از حال حال که در دنیا نام آن دنیا و متغیر بودن
 که دنیا را آن وصف و نیت های آن و باوری کردن آن یا محسوس تحقیق که این
 دنیا را محسوس کرد و از آن محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 دارد و محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 هست عیسی و یحیی و از ما پیش کردن و منع کنند از برای محسوس نیت را محسوس
 که امور و کار و روش و نیت است بر نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 که آنکه نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 و عیسی و یحیی و از ما پیش کردن و منع کنند از برای محسوس نیت را محسوس
 شما را از کارگاه شدن و فراموشی می بخشید اینها را از هدایت ثابت و
 از شناختن اصل حق که از اینها از آن دنیا نیت را محسوس نیت را محسوس
 اینها را از این نیت که نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 اخوال آنرا و عاقبت ضرر و فتنه های آن را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 او را از نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 پس باری چشمه باشد بر آن نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 که نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 بگویند دنیا که نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 آن نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 و سعی کرده باشد از برای آخرت سعی آن را و منتظر باشد در راه و زمین
 داشته باشد نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 چشمه نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 بدعتها را و ستم کردن با دشمنان عالم را و اینها را نیت را محسوس نیت را محسوس
 خود قسم که نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس نیت را محسوس
 کردن آنکه از اینها و اهل بدعتها و ظلم و فساد در زمین بدون حق افکار

که کند شده است در ایام که شد از صفای بروی هم افتاده و فرود رفتن در آن
 قضا این بار و بویید خدا و یاد کرد بده ملاعت خدا و ملاعت کلی که آن
 سزاوارتر است بظرافت از هر که بر وی کرم شده است پس ملاعت
 کرده شده است پس خدا و یکید خدا یکید پیش از بیانی و حشر و واد
 شدن بر خداوند و ایشان در پیش روی او و بخت اسم که بدان میکنند
 قومی هر که از معصیت خداوند مکر نسوی عذابا و با اختیار مکرند
 هر که قومی در بنا و از اخوت مکرانکه بد شده باز کشاید شد محل انما
 ایشان در پیش هر که خداوند و عمل مکر و الهت که بر تلافی کردند پس
 هر که ایشان شد خدا را مکرر شده از او و ترغیب بیکد و پیدا و در آن
 ترس او بر عمل کردن بظرافت خداوند و تحقیقی که ملاعتان علم و بر
 ایشان آید آن که نشاند که شناخته اند خدا را پس عمل کرده اند از برای
 او برضت کرده اند بسوی او و تحقیقی که فرموده است خداوند که اینست
 و بر این نیست که بهتر رسد خدا را از میان بندگان که از غیر ملاعت پس
 طلب میکند چه چیز را از این در این دنیا است معصیت کردن خداوند
 و مشغول باشد در این دنیا ملاعت خداوند و غیبت دنیا و بدایام
 ملاعت را وسیع کند از برای چیزی که در آنست نجات شود و فرای قیامت
 از عذاب خداوند پس تحقیقی که این طریق کمتر است و بنا بر بدان و نزد
 تر است بعد و خواستن و امید و خواستن برای جانی پس مقدم
 دار و ملاعت خدا را و ملاعت کسی را که واجب گردانیده است خدا ملاعت
 او را در پیش روی همه امور و مقدم مفاوید و روی او را و او را پیش
 بر ملاعت از جمله ملاعت کردن و فرستادن ملاعت از یکدیگر بنا و بر پیش
 روی خدا و ملاعت خدا و ملاعت صاحب امران و ملاعتان از ملاعت
 بپایانند این که شما بندگان خدا باشید و ملاقات شما بر یکدیگر در این مرتبه حکم

بر ملا و بر ملا و یک حکم کند و در فرای قیامت و او باز دانند است شما را
 و سوال کنند است شما را پس چه یکید جواب را پیش از اینتان و سوال
 کردن از شما در حق که شما را بر پروردگار عالمیان در آن روز سخن می
 گوید هیچ بنفی مکر یا ذن خداوند و بدانند این که خداوند شد بق می
 کند در آن روز هیچ دروغ گوئی را و نکایب نمیکند هیچ را است گوئی
 و در یکدیگر عدد هیچ سختی عددی را و عدد هیچی را که سختی
 عدد بدانند از برای خداوند است حجت بر خلق بی واسطه بجز آن را و این
 بعد از سبزه آن پس بر هر یک خدا را ای بندگان خدا و در پیار و پدید و اولاد
 کردن نفوس خود و طاعت کردن کسی که او را نی خود گویند و ملاعت
 کردن شما را ایشان را تحقیقی ایشان شود و آنچه که تا می کرده است و در
 در حق خداوند در تقصیر کرده است چیزی را از حقوق خداوند و طلب
 کند خدا را و آن گشت که بدو و او پس تحقیقی که او قبول میکند توبه و باز
 گشت و او را بیکد و در از بدی و پیدا و تافه را اجامی او دید و پدید
 از مناصب معصیت کاران و اعاکرون عالمیان و جوار و در کردن مافا
 خدا و یکد از فتنه ایشان و دور شود و بدان طریقی ایشان و بدانند که تحقیقی
 هر که ملاعت کند او را و ملاعت را و صاحب هر چه شود و بفرمودن خداوند شود
 شود و بام خود بد و در ملاعت باشد و ملاعتی شعله و در جوار و آن
 بدانند را که تحقیقی که نماید شده است از آن بد خدا و ملاعت عالم
 شده است از آن بد ملاعت و ملاعت ایشان را و آن گشت که می بایند که
 آتش را و او را بندگان را نه پس یافتند در در گوی و سوختن آتش را
 هر چه گوید که این فرموده که نماید بد شده است و ملاعت ایشان در حق
 روح ایشان است که از ملاعت نماید بدانند ایشان را و در گشت که تحقیقی
 که در ایشان مرده است جفا چه خداوند بفرمایند که اموات غیر از این

[illegible]

فيلسوف

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

خجندیہ

دویسری میباید اندازد و از دپری شکم بر کوفتا و کندن ضرر نماند است
 با نشان و مهر پاوه و فاقه ناسد کنند است او را ای جماعت و هر کس
 کم باشد عطای او ذلیل میشود و هر کس چو در بخشش کند بزرگ میشود
 و هر کس بسیار باشد مال او در بیس میشود و هر کس بسیار باشد بر فای
 او صاحب جلال میشود و هر کس نکو کند و نماند کاف میشود و
 هر کس بسیار بجا آید چیزی را معروف شود و آن چیز و هر کس
 بسیار باشد مزاج گردد و او سخنان خود را و هر کس بسیار باشد
 خنده را و برود هینا و فاسد و بیاه است حسب انکس که پیش از برای
 او را در چیزی کارها نگاه داشته اند عرض است بواسطه مال نیست
 انکس که هینا کند با فادانان صاحب عقل هر کس هینا کند تا ران
 پس را به میباید اندازد برای پیش رفتن فایده ای نماند از مرد صاحب مالی
 بواسطه نمانش و نه فقر دپری بواسطه کم داشتنش ای جماعت مردم
 اگر انکس را هر چه میشد هزاینه آن مرد را انامل در پناهش گیریم
 کشاده ابرو و شخص لثمی که ضبط نکند امور خود را بختی که از برای
 فطانت شواهد فایانی که میگذارد نفوس را از طریق اهل تقصیر
 و برکت و نهد از امور عظام که چیزی است که بخواند نفس را بوی خدا
 گردان شرف شدن بر هلاکت و از برای طاعت چیزهایی
 که بخواند میگذرد از برای خواهش نفس و عظام استع میگذرد و میگوید
 بغیر از کثرت و بجز برای اعلی است بر خود و بماند بشود و چیزی را
 می کشاند شخص را بوی صلاح و کفایتی مشا از برای ادب نفس و بخواهد
 کثرت خوش داری از برای غیر خود و بدمت تو است از برای برادر و دوست
 مثل آن حق که از برای تو است بدمت او هوانه مشرب بر هلاکت
 شد است کسی که مستغرق شد است از برای خود و ملا حظه کردن علاقت

مجرب باد
 اینها را در حق هر کس که در این دنیا
 بخواهد پیشانی خود را از آتش
 نجات دهد و در آخرت
 بهشت را بدست آورد
 باید که اینها را بخواند
 و در هر روز از آن
 شکر بخورد و در هر روز
 بخواهد شکر خدا را

کار بیشتر از کار است پس بختی که آن ملا حظه کردن این بیکر و اندوز
 از پنهانی و هر کس و بیاورد با فساد و اجتناب باشد مواضع خطا
 و هر کس نگاه ندارد خود را از فضولها در دست میباید اندازد و او را
 همه عقلها و هر کس منع کند شهوت خود را بپوش بختی که محافظت کرده است
 بر من خود را و هر کس نگاه دارد زبان خود را بپوش که در اندام او قوم او
 در دنیا بد حاجت خود را و در کرد و کرد خدایا است علم بختیهای بر او
 و در کارها و در سخن بیکر اندازد برای تو یا الهای بپوشید از او نیست
 و در حق کرد با نماند است بپوش بر زبان برای کسی که فرزند در دنیا بپوش
 و هر کس غافل باشد بچگونگی نگاه میکند از اجتنابها و بپوشد و همیشه
 و شریف تر و بهتر از همه بی نیاز باشد که در آن روزهاست و صبر کردن
 سیر است نگاه دار ملا افرق و عرض نشاند فطانت و بختی لاس
 بر پنهانی و بپوشد و در دست خود بپوشاوند و بپوشد که در
 و شخص صبر کند و بپوشد از جفا که در پیر چپ و مو عظمه دنیا
 از برای کسی که خطا کند از هر کس و گذارد جانب خود را بسیار شود
 نماند او و بپوشد که واجب گردانده است و در کار و شکر کند او را بیکر
 با فادانان و مطلوب بنور و او کم است که اضافت دهد و در زبان بپوشد
 کردن دشت و بپوشد و هر کس نگاه داشته خانی او ملالی که بر زبان او اهل
 او هر کس چیزی عظمه کند صاحب رحمت خود و کم است که در دست بپوشد
 نور از روی خو با بیکر از آن بر روی تو واضع کردن بپوشاند تو بپوشد
 لباس همیشه و در وسعت بختیهای و در فایده است چه بسیار کسی که آفات
 کند بر کثرت خود را و در زوایا و عمرش و هر کس بپوشد بپوشد بپوشد
 جبار خود را و بپوشد میشود و مردم عیب او و بپوشد که بپوشد و روی
 بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد

پیغمبری و تاج و سلاطین و تحقیق که روشن کرده است بنویسم و میفرماید که
 و من در آن روز بر درگاه بلند می ایستم و درجه من پست تر است
 از درجه پیغمبر برین است و درجه امه از من نازل است و من از خود
 فرمودم و بیک جامه از کافور و صولان و پیغمبران که ایشانند اند
 بر پله ها و نشانی های هدایت در دنیا ها و جنهای خلاوند در روزگار
 ایشانند اند از طرف راست ما که تحقیق که فرموده است و پوشانیده است
 ایشان را احکامی بود که است می بیند ما را هیچ ملک مقدس و هیچ پیغمبر
 سرسلی می تواند که این پیشوایان را از حق ببرد و می بیند از دست حق
 و جلالت ما و از طرف راست و بپای از طرف راست پیغمبر صلی الله علیه و آله
 ابریش و معشایان بعد از ائمه چشم کار کنند که می آید از آن ابریشانی
 که ای اهل محشر خوشحال کسی که در وقت ظهور است و حق پیغمبر را بایمان
 آورده پیغمبر را می عیب و هر کس که خورشید است پس اشی و صد کلاه آن
 و از طرف چپ و بپای از طرف چپ پیغمبر است که می آید از آن ندان
 که ای اهل محشر خوشحال کسی که دوست داشته است و حق پیغمبر را بایمان
 آورده است پیغمبر را می قسم بخداوندی که از برای او است پادشاه
 اهل کمر و سکار و نیش و احدى و دومی نماید زامن را و بهشت را میسر
 کسی که سلاطین کند برود که از خود با اخلاص از برای این دو پیغمبر
 پیروی کردن نشانی های هدایت این دو پیغمبر یقین می آید که ای اهل
 خدا یقینی در برای خود و شرافت تر از خود و کرامت محل باز کند
 خود و در سکار شدن در امر و در خالی که نشد باید در بهشت و حق
 و بر روی یکدیگر ای جاهل که مغرور شده ای و در کوفت پندیده ای
 از خداوند پیغمبر او را و از نشانی های هدایت او را و از نشانی های
 یقین کنید دنیا می رویای خود و نفس پرور و درگاه شما بر شما چه جزا

حق

آنچه میگوید در بار دنیا هیچ رسولی از شما نرفت و هیچ پیغمبری که
 می آید که در خبر پیدا داشت خود را به پیغمبری که بعد از او می آید و
 ثبات پیدا و ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و وصیت می کرد
 قوم خود را عیادت کردن پیغمبر بعد از او و ثباتی میداد و وصیت
 می کرد پیغمبر بعد از خود را نداشت خود تا آنکه نشناختن ایشان پیغمبر
 بهشتیان پیغمبر و تا آنکه پیروی کنند از او بر پیشتر عیادت و تا آنکه
 گمراه شوند و در بار پیغمبر خود از بعد از او پرسیدند تا آنکه گمراه
 شده باشند و گمراه شده است بعد از خلد بجا و آوردن و ترسانیدن
 پیغمبر او و معین ساختن این پیغمبر محترمی بعد از خود پس بودند تا آنکه
 گمراه شدند و بعد از آمدن رسولان و وارد شدن پیغمبران و اگر صیقل
 زده میشدند بجز پیغمبر بعد از پیغمبر با هوایل نزد کسی میشدند
 پیغمبران و اندوه های ایشان بآن پیغمبران پس تحقیق که بودند آن
 است بجز آن و در برای او آن بود هیچ میبستی که عظیم باشد در هیچ خاکی
 که بزرگ باشد مثل حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آنکه تحقیق
 خداوند ختم کرد پیغمبر و نشاندن را و عدد بجا آوردن را و قطع کرد
 پیغمبر و آوردن را و عدد ما بین خود و خلق خود را و گردانیدن پیغمبر
 باب و حق ما بین خود و بندگان و شاهد خود که قبول نشود
 هیچ علی میگوید سلطان و نبوه نداشتند و یکی پیروی او می بود سعه
 آن حضرت و قریب بوده است خداوند و در آن محکم کتاب بود که هر کس آنرا
 کند و در میان بر پیغمبر را پس تحقیق که فرمان بر و ما است خدا را و قریب
 نیست که از این پیغمبر سوادیم ما و ثوابی بجز خداوند و بیکان ایشان پس
 مقررین ساختن است خداوند طاعت پیغمبر را بطلاعت خود و وصیت
 پیغمبر را به وصیت خود و بر می آید پس دلیلی بر آنچه مقومین ساختن است

پیغمبر

خداوند بیوی پیغمبر و شما هدی از برای پیغمبر برانکس که متابعت کرده است
او را و معصیت کرده است و از او بیان فرموده است همین زاد و موضع
عبدی از کتاب عظیم خود پس فرموده است بشارت و نعلانی در قصر
کردن بر روی حضرت و ترجیح کردن در تصدیق حضرت و قبول
کردن دعوت حضرت که بگو ای پیغمبر که اگر میبایست شما که دوست میدادید
خدا را پس پیروی میکردید که دوست داد شما را خداوند و پیامرزد
از برای شما که همان شما را پس پیروی حضرت و دوستی خداوند است
و خود شنودی پیغمبر از شکر که همان آتشهای نور است و باعث قیامت
شدن هست و در روز قیامت و اعتراف کردن از او بخالت خداوند
و غضب و عذاب او و دوری از پیغمبر و عیال و دین و دنیا است
استی فرموده خداوند که هر کس که از خود پیغمبر از کرده های مردم پس از آن
و عذاب است قصد میکند خداوند باین انکار کردن حضرت و او را
نافرمانی کردن و از او پس تحقیق که خداوند امتحان کرده است این بندگان خود را
و کشتار است بدین شد طاعت خود را و طاعتی که بایستد است الیم
منکران خود را و کوفت است بر اسب یقین از برای ایشان و ایشان
سوار بر اسب از این دستکاران و شمشیر خود بر کافران و مشرکان و کوفت
بواسطه من نیست پیغمبر و اولاد و اقارب است و باری کردن
حضرت و مشرک کردن بایستد است و با عیال او و بچشده است و احکام
او و مخصوص کردن بایستد است و با بوی حضرت و بر کوفت است و با
تجارت و در میان ایشان و پس فرمود حضرت علی علیه السلام و اولاد
اینکه جمع شده بودند در خدمت حضرت صاحبزادان و اضا و بر سر شده
با ایشان مجلسی که ای جماعت مردم تحقیق که قریب علی بود و من مثل قریب
هر روز است بیوی من و منی که آنکه شست پیغمبر و عیال من پس بیدار

موشان از جنات خداوند سخن پیغمبر از برای که شما خدا را اینک بستم
باز دیدید و ماوری حضرت هم چنانکه بود و هر روز بر او میدادند
موسی و بنود من پیغمبر که پیغمبر افشای که پیغمبر را و لکن بود این
سخن از حضرت خلیفه قرار دادن من چنانکه خلیفه که بایستد
هر روز علی علیه السلام در جانی که بیکرید که خلیفه و جلالش من شوم را
در میان قوم من ای هر روز و اصلاح کن امور اینان از او پیروی میکنی
طریق افتاد که کسان را و هم چنین یافتند موشان از جنات خداوند
پیغمبر را علی علیه السلام و در وقتی که سخن گفتند طاعتی پس گفتند که
ما مالی رسول خدا نیست پس هر روز رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بیوی حجة الوداع پس گردید بیوی محمد بن محمد پس از او پیروی در دست
شد از برای پیغمبر پس با لاف آن حضرتان من و او گرفت
با زوی من تا آنکه هر دو بدیدند سفیدی زبر و بغل حضرت و در
خالی که بلند کرده بود از او خود را و کوفت بود در آن مجلس که هر کس
من مولای اویم پس علی مولای او است خداوند او منی کن با هر کس با
هزار دوستی کند و دوستی کن با هر کس با او دشمنی کند و بود
با او دشمنی من دوستی خدا و با دشمنی من دشمنی خدا و فرموده است
خداوند عز و جل و در عهد خدا بر من که امروز کامل کرد بایستد
از برای شما من شما را و نام کرد بایستد بر شما از خود را و بایستد بایستد
شما اسلام را و این پس بود و لا بد من نامی من و خود شنودی در
الغالبین جل و ذکر و فرموده است خداوند بشارت و نعلانی پیغمبر
اختصاص من و پیغمبر که ای که خطا کرده است و از پیغمبر تعظیم و تفضیلی
از جنات رسول خدا که بچشده است و از آن و از آن فرموده خداوند
که پس باز کردن بایستد شد و بیوی من که ملائک است و از برای

دیگر ممکن در مساجد و جوامع و در بنا بودند ظاهر میباشند
 این بودن خوردن و بجای می آوردند ثواب داشتند و حق خوانند خداوند
 عزوجل سینه خود را در پیش روی خود می نمود این عملهای ایشان که
 اظهاری میکردند بعد از پیغمبر مکمل یک چشم بر هم زدند که خوابی
 یار بخشیدن کی از برقی تا آنکه برکشیدند بر پیشانیهای پاهای خود
 و باز کشیدند بر پیشانیهای خود و طلب کردند خدای گشتگان خوردن ظاهر
 ساختند سیاهها را و بپنداشتند و درختها را و درختها را و امانت را
 تغییر دادند آثار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و در گردانیدن از احکام
 آورد و در شستن آفتابها را و در پند کردن بخلی و ابدی را و از
 گرفتن بد اخلاف پیغمبر را و طاعتی که بودند سگازان و گمان کردند
 آنکه آنکه را بر کینه اند از آبی قحطه سزاوارتر است بخلات پیغمبر
 از آنکه بر کینه اند از پیغمبر از برای جانشین خود و گمان کردند که بخت
 کنند از آن آبی قحطه جز از آنکه بخت کنند از برای بخت و منسوب به
 بر درگاه که صاحب تر خداوند است از قبیل ما ششم بن عبد مناف که
 با نبی بختی که اول شهادت باطلی که واقع شد در اسلام شهادت ایشان
 بود که صاحب ایشان کسیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بخت
 کرده است بر چو که واقع شد از آن بعد بن عماره آنچه واقع شد بن
 بر کشند از آن سخن و گفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را و پیغمبر
 کرده است بر چو که واقع شد در کشند یا و خلیفه قرار داد برین بود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را و کسیت و بنا را که بود اقل کسی که شهادت باطل
 بر او داده شده بود سلام من قریب میباشد عاقتی که را با او داده
 و زود میاند که بپایند عقب در آنکه بختی که قرار داد و در
 ایشان و بختی که اگر بوده باشند با پیغمبر و در سستی از مصلحت خدا

در قیام از مدت دریا و سستی از باز گشت با عیبت و از آنکه اشتیاق از
 شدن ایشان و در بافتی از روی خود را بر پیشانی که مصلحت با خدا
 عزوجل شد از برین عادت و نمودن بن عبودیت و از علم بن با عورت و نام کرد
 بر ایشان لغت های ظاهری و باطنی و خدا را عادت کرد و از آنکه
 و عرها را آورد و ایشان را از بین بر گشت های خود را تا آنکه با و گشتند
 خدا را و معترف شوند بهیبت و جلالت از برای خداوند و باز گشتن
 بسوی او و تا آنکه باز بایشان تکیه کردن بر چو که رسیدند تا
 مدت خود تمام کردند و در پی خود را که فانیان از خداوندند و خدا
 و کند در پیشه ایشان را بر بعضی از ایشان کسانی بودند که عذاب است
 شدند پسند بر نرها و بعضی از ایشان کسانی بودند که فراموش
 ایشان را صحه اسلام و بعضی از ایشان کسانی بودند که سوزانند
 ایشان را بر سوزانند و بعضی از ایشان کسانی بودند که هلاک کرد و ایشان
 از زشتی برین بعضی از ایشان کسانی بودند که هلاک کرد و ایشان را فر
 بردن زمین و بنو خداوند که ستم کنند ایشان را و لکن بودند ایشان که
 بر خود ستم میکردند و گاه با نبی تحقیق که از برای هر مدت عمری بودند
 بر هرگاه برسد نوشته یا خرمه نش اگر برده بر فاشد شود از برای
 طواری و افکاره اند بسوی آن ستم کاران و باز گشت کرده اند بسوی
 آن زیان کاران و از آن صاحب میگری بسوی خداوند از عذاب که ایشان
 بدان میمند و بسوی آن عذاب گردیده اند اگر با نبی تحقیق برین
 در میان نمای مردم مثل فرعون و مثل فاجر و جاهل و منکر
 استایل و مثل کفر و نوح و قوم نوح و تحقیق که منم بنا و عظیم و مسمیق
 اکبر و زود دانست که بپایند عذاب را که عذاب دانه می شود و با نبی
 خلافت ایشان میگردند پسندن طریقی از برای خود نداده و میگردند

متر

کردن چهره را با بیان شایسته و متکلم بر حرکت دادن شخصی که خواب
اندک کند بعد از آن جدا نشود و از ایشان ادبها که با ایشان رسیده
خبری در سواقی ایشان در دوازده و در وقت بازگشت از کوچه
میشوند بسوی تخت قرین غذاها و نیت خداوند غافل از آنچه میکند
لیس چیت خزان امکنی که عدل کند از راه راست خود و انگار کند چیت خود را
و سخاقت کند هدایت کنندگان خود را و سبک کند از خود و در بعضی
در غفلتها و بعد و بیکر سبک را بدل از ناب و عذاب را بدل از نعمت
و شقاوت را بدل از رسکای و بدی را بدل از خوشی و تنگی را بدل
از وسعت مگر همان جزا عیش و بدی عذاب است که در شکرش باید یقین
کنند بوعت خداوند و باید یقین کنند باقیه وعده داده میشوند
در روزی که هیچی میرسد اسراف قبل بر عیش و نشور که خواست آن روز
روز پریدن آمدن از قیامت تحقیق کند با بعضی خداوندیم زند
میکنیم و می میرانیم و بسوی ناست بازگشت خلائی در روزی
که میکانند زمین از ایشان در حالی که شتابند کارند یعنی بوقف
تا آخر سوزنی گوید که چون در طریقه ترجمه اقتضا و بر بحث لفظ
موردیم و بر ترجمه ظاهر چیز بر این قدر ویم و شایسته ترجمه مراد بعضی
از فقرات که در بعضی مقامات غیبی نشود و یا آنکه چیزی دیگر که
مقصود نباشد غیبی شود و خداوند در مقامی از آنها که مزید استماعی
در مانده آن نبود در حق ضحاکان توشیح حوالی آنها نموده و در بیان
دیگر که لابد منه بود در همین جا اشارت میبرد و اگر بنا بر قدر ضرورت
میشود و کلام بطول نیافتد و با خداستعین فرموده که هر کس عطا کرد
نشود و در حالی که شتابانند تا آخر ظاهر از حق است که هر کس عطا
نشود چیز نیز اگر طلب کند از با اقتضای و بیان روی پس عطا کرده و بپای

میرچرا

مطلب

بالتکسیر و گوشه رپار نماید و خود را بر هیچ و بخت بیفکند انانیه
الحاد و شاهد بر این آنکه رزق مقسوم است و حرص و طلب آن مذموم
و اجمال در طلب چنانچه نهی ناثواب است و بپیکر موسوم و اصل لفظ
عبارة مترجمه اخلاص و بیکر دارد و غیر ظاهر و همین ظاهر کفایت
و در سایر مقاماتی که اخلاص لا غیر ظاهره نهی دارد و همین روشن است
و عاوت و غیر موده که تحقیق که مرگ پیش از خلصت بدست تا آخر ظاهر
مرا دانست که شخص باید اول مرتبه مرگ را بخورد و قرار دهد و خلصت
بدان قرار دهد چنانچه این سخن بین القوام ضربیه است که مرگ
بنام باز در پسین برین ناست و این که موده که اظهار قوت و شوکت
پیش از اظهار سستی و ضعف است و عذاب پیش از عفت است و مراد
است که شخص باید در مقابل دشمن تا توانا بود و داری نماید و سستی
و ضعف بر خود قرار ندهد چنانچه در پیش فرموده اند که قارض الناس ما
قارضون فانسان تركلهم لم یتركوا که بنا بر تفسیر مراد است که قرض
و سلوک کن با مردم همان نوع که با نوسلوک کنند پس اگر توانا از
باز گذاری و متعرض نشوی ایشان خود را باز نکند و در غرض از فقره
و قوم نیز واضح است چنانچه در نظر اینست که بفرمایند خاصا سوا قبل
ان خاصا سوا یعنی عذاب خود رسد پیش از آنکه عذاب شمارند و اینکه
فرموده که از برای دلالت بر جاهای از حکمت و شدت فای چند از خلایق
حکیم تا آخر قول است که طلب انسان باید در همه صفات و اخلاق و در
عقالت و مباد و روی باشد و در طرف اقراط و تقریط را از کد و تقریط
خود نشانده است و اقراط فاسد کنند چنانچه در آخر کلام باین مضمون
فرموده و این صفات و خالاک را که بفرمایند که فرموده است طلب
طرف اقراط و زبانه روی در جهاد و باید و ایمانست که میکانند ما جبر

نور می هلاک کند و با سرف تقریب و کوفته ای بدانت که می کشاند جزین
 و اندوه کشنده و غفلت که غفلت است طریقا فراط در غفلت و
 خوردن از دست دادن و بکاه ندانستن فراط در غفلت رضا است چنانچه
 او فانی خورد را مشغول نگاه داری نمودن فراط در خوف و غرور و غرور
 در حالین و غفلت طریقا فراط است چنانچه خرج و فرج در حال بلاه و
 مصیبت و زیاده تقریب و طغیان در حال غنی و بی نیازی زیاده و
 چنانچه مشغول شدن بخت و بلاه در حال فقر و بی چیزی تقریب
 و کوفته ای و کوفته خوردن ناچاره ضعف و سستی تقریب است چنانچه
 بغیر انداختن خود را از بری شک فراط است و اینکه فرمود که فرمود
 فرستاد ما شد خداوند بجهت اختصار من این که آن فرموده خداوند
 که پس باز گردانید شوند بسوی خداوند که مولای خدایان است اصل آیه
 شریفه است که حق اذ جاء احدکم الموت توفته رسلنا و هم لا یقولون
 ثم ردوا الی الله مولیهم الحق الا الله الحکم و هو امرع الحاسبین و ظاهر
 ترجمه آن اینست که تا وقتی که در دین یکی از شما را مرگ بکشد او را فرستاد
 ما که رسل موت و اعوان او بند و ایشان کوفته ای می کشند در اسرار پس
 باز گردانید شوند یعنی هر کس که بسوی خداوند که مولای خدایان است
 و از برای اوست حکم زانی و او شد حساب تو را از همه حساب کشید
 لیکن حضرت سلوات الله علیه قایده ثابته را ماقول خود فرموده و از این
 اولی لفظیست نموده و قرآن حال ذریه و او است و ظاهر تقریب آن غایب
 بر بسته تا بقدر نیاز حلی است و تا ببلان بر صحت این تقریب و غنی شود
 این بسیار است چنانچه آیه مؤمنانند که اتوا لله که الله باشد معاف است
 بولایت و صاحب اخباری خداوند رسول و ائمه ظاهرین سلام الله
 علیهم با آنکه وانی در آیه بعد از آن که میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تأخذوا

یا ایها الذین امنوا لا تأخذوا
 که میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تأخذوا و یا ایها الذین امنوا لا تأخذوا
 آیه شریفه است که پس باز گردانید شوند بسوی خداوند که مولای خدایان است
 آنکه مظهر صفات جلال و جمال خداوندی است و وجهه الله و ید الله
 و غیر آنکه و از آن الله است و مولای بر خدایان است و از برای اوست حکم
 و داور و بعد از پیغمبر یا آنکه مراد آنست که باز گردانید شوند بسوی خداوند
 آنحضرت سلام الله علیه همان باز گردانیدن خداوند است که مولای
 خدا و جلیل است و این که مراد آنست که باز گردانید شوند بسوی خداوند
 و شایسته و عالم شیخ صدوق را در کتاب معانی الاخبار از حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرده که در کتاب و غار شاه اهل بیت چنین
 بود که هرگاه ناله و بچه در درون شکم می آید و می کشند که این ناله و
 گریه است یعنی یک بچه را بچه دیگر و حلال نیستند که در آن
 ناله را و نه خوردن گوشتش را و هرگاه ناله و بچه می آید و از او
 می کشند و حلال نیستند که در آن ناله را با یک چیزی بر او حمل نمایند و
 نه خوردن گوشتش را ناله و بچه است صاحب کتاب نیز بود که تحقیق
 که روایت شده است که بچه ناله می کشد که هرگاه بچه شکم می آید و در پیش
 که بود او را بخورند پس گوشت آن را مردان و زنان هر دو بخورند
 و اگر بچه ناله بود گوشت آن را می شکافتند و خورام بود بر زنان گوشت
 آن و شیر آن پس هرگاه بچه حلال نیستد از برای زنان و شایسته
 شریف است که در آن ناله و بچه بسیار است که شخصی ناله و بچه کرد اگر خدا او را از
 بر خدا ناله او را از مغزی بخورند و مانند چنین شتر می ناله و او را کند و بچه
 از گوشت چنانست که بود ناله و بچه که هرگاه گوشت ناله و بچه شکم
 بسیار و در آن اگر غنی بود و فرج می کشد و مردان و زنان هر دو از آن می

و اگر ماهی بخواند در میان کوفته‌ها نشاند و اگر یکی از یکی ماهی
 بود بپختند و صلیب کرده است بر او شرب الیوم فرج می‌شود و بود گوشت هر دو
 حرام بر زنان مگر آنکه می‌خورد از آنها یکی پس جلال بود از برای مردان
 و زنان طعام شتر نداشت هرگاه مرکوب پیشد پیچیده آن بپختند
 که نگاه داشته شده است پیش آن که پستی بران حمل شود و این که در بود
 که تقسیم میکردند گوشت شتر را پیش از آن که در کتاب بیرون الاخبار
 از حضرت باقر علیه السلام رعایت کرده که بودند اهل جاهلیه که بپختند
 شتری را در میان ده نفر و ده نفر را شتر که مریدان اسماء و جوی
 هفت تیرا و آنها را هر یک قسمتی بود معین از یک شتر که اول و اولی
 و دهم را و دهم شتر نام داشت و سه تیرا را از آن قسمتی بود پس هر کس آن
 سه نفر که تیرا قسمتی با اسم ایشان بیرون می‌آمد هر یک شتر قسمتی
 میدادند و قسمتی از گوشت شتر نداشتند و هفت نفر دیگر هر یک شتر
 تیری که با اسمشان بیرون می‌آمد قسمتی میرد نام صاحب تیری که قسمتی
 میرد و صاحب تیر و قسمتی و دهم و هفتم نام داشت و این که فرمودند
 از بیم در تقسیم خود از حضرت نام رمضان رعایت کرده که بپختن با عور
 شخصی بود که خداوند با واسم اعظم را عطا فرمود و در عاقلای او
 بواسطه آن مستجاب بود پس چهل کرد بفرعون در طلب و سوی و احاطه
 موسی علی قیام علیه السلام فرعون با و گفت که بخوان خدا را بر موسی
 و احاطه با و تا آنکه جبر کند خدا او را بر ما یعنی آنکه فرزند نماید با قوم
 خود پس خوان شد بپختن و از گوشت خود را تا آنکه برود در طلب موسی پس
 آن در آن گوشت سر را زد و بپختن سر را کرد بریدن آن پس خداوند
 از قدرت کامله خود در آن گوشت را بران در آورد پس گفت و ای
 پسر جهل مرا می‌دانی یا میخواهی که من با تو بیایم تا آنکه نفرین کنی بر من

خدا و جماعت نوشتن بر او و در آن در آن گوشت بر نداشت
 تا آنکه آن را کشت و شاد و کشت کرد واسم اعظم را و این که فرمود
 که شرب الیوم در میان بنی اسرائیل یعنی چاه بنی اسرائیل یعنی
 چاه بنی اسرائیل را و بود نیک آن را تعظیم و بپختن گوشت آن است
 نیز شام و نیک که در تعظیم و بپختن گوشت و در آن قریه از نجاش
 از شهرهای شام که بعد از آنکه بنی اسرائیل از آنجا می‌رفتند آمدند شام
 شدند که داخل قریه را برجا شوند و چون بودند در راه و دستند بعد
 کشتن از برای خدا و نیک که تعظیم صورت خاتم انبیاء و سیدنا و
 صلوات الله علیه که خداوند بران در فاضل مصروف فرموده بود و
 کشتن ایشان در بزرگواری و در کوفت و سستی ایشان را و کشتن بعد
 و نیایان را که کوفت شده بود بر ایشان از برای آن که بزرگواری بکنند
 که بپوشان از برای خدا و نیک که تعظیم این در صورت و اعتنا
 شاد الا بنی اسرائیل با حشر و در حق کناهان و محو شدن سبب آن است
 پس چون بدر راه رسیدند بعد نکردند و بپختن داخل شدند
 و گفتند بجای آنچه فرموده بود نیک که کشته سرخ که آن را قوت
 خود کنیم محبوبیت است پسوی تا از این بپختن کردن و این سخن گفتن
 پس عذاب ظاهر بر ایشان تا آنکه در قدری از روز و سدیست
 مراد و قدر از ایشان که اسید خمری در ایشان بود مردند و این که فرمود
 که من بپاک عظیم افتاد است با نه شریقه سوزده با که خدایا علون من
 الی الله تعظیم یا که سواد از با عظیم گفتن است صلوات الله علیه که شاد
 از بپختن و خوان بپختن از برای خدا و نیک که بپختن و بپختن
 از بپختن و خوان بپختن از برای خدا و نیک که بپختن و بپختن
 از بپختن و خوان بپختن از برای خدا و نیک که بپختن و بپختن

فرمود

از سلم بن کبیر از انانی الحشم بن شریان اینکما ابد المومنین علیهم السلام
 خلیفه خوانند و هر دو مدینه پر فرمود که شما این حق را بخداوندانیت
 که نیست خدا را مگر او بوده است و ندانید بدین کیفیت و چون یکی را بفرمود
 از برای او بود و نبوده است و نبوده است از برای او بود و کیستی
 از برای او مکانی نبوده است در چیزی نبوده است بر چیزی و اینجا
 نکرده است از برای هستی خود مکانی را و قوت نکرده است بعد از آنکه
 هستی پیش از آنکه چیزی را از آنکه هستی پیش از آنکه چیزی را
 و نبوده است و پیش از آنکه چیزی را از آنکه چیزی را و نبوده است
 چیزی را و نبوده است خالی از ملک پیش از ایجاد ملک و نبوده است خالی
 از آن بعد از رفتن آن نبوده است خدای زنده بدون زندگی و مالک
 پیش از آنکه ایجاد کند چیزی را بعد از آنکه ایجاد کردن او هستی را برپا داشته
 از برای خدا کیستی و مکانی و نه سر به که شناخته شود و در چیزی
 که باشد باشد از او چیزی و شکستنی نباشد و بهر طول بقا حق و تعریف
 نباشد و هیچ تعریف و غیره را از چیزی چنانچه محال باشد و برپا باشد
 و لکن شواهد اینست بدون کونی و بیستاد است بدون چشم و شواهد
 قوی است بدون قوتی که از خلق با و رسد و در حق یا بعد از آنکه برای
 نگاه کنندگان و احاطه بیکر همه و عاقلان و کوشش شوندگان و نگاه
 از او کند چیزی را بوده باشد بی شوری و عاقل و غیره از احدی
 و متوالی است که آمدن از چیزی از مخلوق خود که از او کند آن را در
 حق یا بعد از آنکه او را و در حق یا بعد از آنکه او را و شواهد از آنکه بیستاد
 و نگاه و کواهی بیستاد است که نیست خدا را مگر او بوده است و ندانید بدین
 و شواهد از او و کواهی بیستاد است که نیست خدا را مگر او بوده است و ندانید بدین
 او است و شواهد خدا او را به نهانی و در حق یا بعد از آنکه او را و شواهد از آنکه بیستاد

وین قول را برده و پنهان و اگر چه ناخوش داشته باشند مگر آن که
 حضرت علی علیه السلام را از ایشان رسالت فرمود و واضح گردانید و از ایشان
 صلی الله علیه و آله و سلم را از آنکه کولی زده شد و بدین کولی خود را
 و شواهد از او و کولی زده شد و بدین کولی خود را و شواهد از او
 و پیروی گردید و خواهشهای حق را از او زده شد و در بار یکی که اهی
 خود و تعجبی که ظاهر شد از برای شما حق پس اعراض کرد و پیدان و ظاهر
 شد راه روشن پس در و ناخوشانان آگاه باشید خشم خداوندی که
 شکایت داشت فاء زاده در میان مخلوق کرده است ایشان را که اگر او را
 خود را از بعد خود و در حق یا بعد از آنکه او را و شواهد از او
 و در حق یا بعد از آنکه او را و شواهد از او و در حق یا بعد از آنکه او را
 را ما را ظاهر شد از برای شما شواهد از عذاب و روشن میشود
 از برای شما اسلام پس بخورید و خوردن با وسعت و خوشی و تقیر
 نباشد و در میان شما هیچ خبری و رسم کرده نباشد از شما هیچ مسلمانی
 و نه آنکه در عهد و پیمان مسلمانانست و لکن رفتید شما در راه
 تا بر یکی پس تا بر یک شد بر شما دینای شما با او بود و معشایان و بستانه شد
 بر شما در دینای علم پس حق گفتند بخواهشهای حق و پس قنوی داد
 در دین خدا از روی نادانی و پیروی کردید که امان را از این راه که
 شما از او گذاشتید اما امان خود را پس ایشان هم را گذاشتند شما را
 پس جمع گردید و جمع بیکدیگر خواهشهای حق و شواهد از او و کولی زده شد
 امری می پرسید از آنکه او را و در حق یا بعد از آنکه او را و شواهد از او
 همین است علم خود علم پس بیکدیگر است این حق را با خال آنکه حق را
 که بر این علم را و در و انداختید آن را و حق گفت که بدان را و از این
 دیدید و باز ارم باشند که عن قریب میاید و میاید همه اینها را که گفته اید و

و اخلاص در دین و غیره

بنا باید بدید عاقلان آنچه را که کس کرده اید آنچه را که بدو عجز و کثافت است
 قسم بان خداوندی که شکاف از استخوانه و لا در زمین و خلق کرده است
 انسان را که تحقیق که ذاتش که من صاحب شمایم و انکی منم که بر پیروی او
 مانور شده اید و ما شایسته این کس عاقلان شمایم و انکی منم که بعد از این
 شاست و دوق پیغمبر شما و بر کز بدید پروی و کار شماست و زبان و روشی بخش
 شمایم و ما نام با آنچه اصلاح کند ما را از این صفت دهد و باز نام بنید
 که عن قرب نازل میشود و شما آنچه و غده داده شده اید آنچه نازل شده است
 بر شما ای پیشین و زود باشد که بر سر شما از خداوند عز و جل از شما را
 و پیش از این شما را از این محسوس میشود و بسوی خداوند عز و جل و فرود
 شما مشهور که در این کتابنا سید خدا قسم که اگر بود از برای این شماره و احباب
 ظالوت و نامشاره اهل بدو ایشان دشمنان شما اند و از این پیشین و هم
 شما را بشیر تا آنکه روحی و در بد بسوی حق زبان گشت پیگری و بدید
 پس بود این اصلاح کنند و فرستاد و از او که بر نه و در حق و مدد را از
 باز خدا را پس حکم کن در میان ما پیغمبر حق و بوجیه حکم کنند کاین
 پس پیغمبر و امدا حضرت سلام الله علیه از مسجد پس گذر و فرمود با عاقل
 که سفندی که در آن بود و بعد و سی که سفندی که بود که بخت اضم که اگر
 از برای من بود و در این چند و کفایت و دلائل برای خدا و پیغمبر خدا
 شماره این که مقتدان هوا به از الله بیکدم برین مکر و خاوند از ملک
 بود و در این چند که مقتدرین بخت کردند با او سپید و شست و
 بر سر که پیغمبر بود با ایشان ابراهیم از منین علیه السلام که سباحت بپایند با
 بسوی خدا از این در خالی که سرهای خود را تراشید و تراشید و تراشید
 حضرت سر خود را پس نامدند از آن قوم که بخت کرد و بودند با سر تراشید
 مکر بودند و معاند و ضد پیغمبر و ایمان و عاقلان با سر تراشید و

در آخر انعم پس بلند کرد با حضرت دست خود را بسوی آسمان پس فرمود که
 تحقیق که قوم مرا ضعیف کردند چنانچه ضعیف شدند و اسرا بیل هرمن
 باز خدا را پس تحقیق که تو میدانی آنچه را که ایمان میکنند و اشکار میکنند و
 ایمان می نمایند و تو چیزی در زمین و در آسمان بیکم را بسوی خود در خالی که
 سلطان باشی و ملکی کن مرا به بندگان شایسته خود را که با سید شمر پیوست
 خانه که که رسانند است طالبان خانه را بسوی آن که اگر بنویسد و
 بنمایند که عهد کرده از بسوی من بنیاتی مرا به و سر دمساختم خدا را
 بر هر ملک و هر این پیغمبر منادم بر ایشان ضاعفای هر یک را و عجز پیوست
 باشد که بدانند **مهر حرم** گوید این که فرمود که بوده است از برای خدا
 بودی عرض است که بودی از برای خدا که او را عارض شده باشد چنانکه در
 خلق و قانت بلکه خود عین هستی بود است و همچنین است آنچه فرمود که بود
 نه از بدو نه که و عرض از حضرت علی علیه السلام بگوید که کول پیغمبر از ایشان
 است قبول خلاف خلفاء جور و شماره اهل بد چنانچه در روایات بسیار از
 اهل بیت عصمت و طهارت است مسجد و مسجد و تر بود و شماره اهل طهارت
 بر بر و ایت حضرت صادق علیه السلام همان مسجد و مسجد که است که چه شاید که
 در این مقام و کلاک بر اختلاف عدو ایشان کنند و اینکه فرمود که ایشان دشمنان
 شما اند و بخت است که احباب بدو و طالوت مؤمنان ثابت قدم اند و ایمان بود
 و ایها اصفان و بر عکس ایشان و معلوم است که مؤمن مافی را دشمن دارد و اینکه
 هر فرد که از الله بیکدم برین مکر و خاوند از الله با است از پادشاه جور که در آن
 وقت بود چنانچه ایشان در جاهل و از هر چند پیش پدید که بخت ایشان است که
 پیغمبر و در این مثل است در میان خوب از برای این خاص و صلیع است حضرت
 روایت کردند جمعا از اصحاب از سهل بن زبیر از محمد بن سلیمان
 از پدرش که گفت که بودم نزد حضرت امام جعفر صادق و در حق که دلائل شد

بر آن حضرت که ابو بصیر خدایا آنکه نفس من در نفس بلند بود و بر لب چون چاه
خود فرار گرفت حضرت با و فرمودند که ای ابو محمد چیست این نفس بلند که
پس عرض کرد خدای تو شوهر با من رسول الله پسرش ام و استخوان من با او باشد
است و اجل من نزدیک شده است با آنکه خدا نام آنچه را که واره میشود بر آن از
لتر آخرت پس آن حضرت فرمودند که ای ابو محمد تو هم این را میگوئی چه عرض کرد خدای تو
شوم چگونه نگویم پس فرمود ای ابو محمد یا ندانسته که خداوند کرامی پدیدار
جوانان شما را و جفا کند از این میان خدا گفت که عرض کردم که خدای تو شوم چگونه
کرامی پدیدار میشود و آن مار او شرم میکند از این میان پس فرمود کرامی پدیدار میشود
شمار از آنکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند از این میان از آنکه حساب کند ایشان
را گفت که عرض کردم که خدای تو شوم پس تحقیق که مالفی که دانسته شدیم لقب
گذاشته شد که شکسته است بجهان پنهانهای ما و مرده است بجهان پنهانهای
ما و جلال شمرده اند بجهان و ابلهان خواهی یا را بجهان حدیث کرد و این که این
ان حدیث را از برای ایشان فقهای ایشان گفت که پس فرمود آن حضرت که عرض
است یعنی آن لقب گفت که من عرض کردم بلی و کردند خدا قسم ایشان نام نگذاشته
اند شمار بلکه خداوند نام گذاشته است شمار را این نام را با ندانستای خود بلکه
هفتاد و هفت از برای اسیران ترک کردند فرعون را و قوم او را چون که ظاهر شد از
برای ایشان که ای فرعون و قویش ملکی شدند بموس چون که ظاهر شد
از برای ایشان خدا بشا و بر حق بودن او پس نام گذاشته شد در لشکر
موس و از قضا بجهت آنکه ایشان ترک کردند فرعون را این قصه و فقر که بجهت
ایشان سخت تر بود از هر لشکر موسی و سخت تر بجهت ایشان موسی و هر که
و فرقه ایشان علیه السلام پس و می فرمود خداوند عزوجل بسوی موسی و هارون
اسم را قضا را از برای ایشان پس و خبر کرد خداوند عزوجل این اسم را از
برای شما تا آنکه بجهت شمار این اسم را ای ابو محمد ترک کرد و خدا بجهت خبر را

از کلام

ترک کرد بدین شایسته از فرقه فرمودند مردم فرقه های بسیار و شعبه شعبه
شدند شعبه های بسیار پس جدا شدند شما با اهل بیت پیغمبر خود و رفتند هر کجا
که ایشان رفتند و برگردیدند کسی را که برگردید بود خداوند از برای شما و اراده
کرد بدین کسی را که خدا اراده کرده بود پس شاد و با شاد و با شاد پس شما جدا
قسم کردیم که هر که بدین کار کند که قبول میشود عمل از این کار این شما و او که نشسته میشود
از این کار شما و هر کس با بدیدار از عزوجل در روز قیامت با آنچه شما را شنید
قبول میشود از او هیچ خوب و در گذشته میشود از برای او از هیچ بدی ای
ابو محمد پس با شاد کردیم نوراکت که عرض کردم خدای تو شوم زیادتی از برای
من گفت که پس فرمود ای ابو محمد تحقیق که از برای خداست ملکی که بجهت
کما هار از پنهانهای ایشان ما همچنانکه میفرماید و در گذشت از او وقت
بجهت آن و اینست فرموده خدای عزوجل که میفرماید که اینان ملکی که بر
دارند عرض را و اینان ملکی که در دنیا و آخرتند هیچ بگویند با شما پس بجهت
شان و طلب از من میکنند از برای مؤمنین و طلب از من ایشان بخلاف که این
شما است نه این خلقی ابو محمد پس با شاد کردیم نوراکت که عرض کردم خدای تو
شوم زیادتی از برای من فرمود ای ابو محمد هر این تحقیق که با کرده است شمار
خداوند در کتاب خود پس فرموده است که بعضی از مؤمنین مردان چندند که
راست گفتند اندیشه را بجهت عهد کرده اند با خدا بر سران چیز پس بعضی از ایشان
گویی است که و فکر ده است بعد خود و بعضی از ایشان گویی است که از نظر
میکشد و بند بلی نکرده اند عهد خود را هیچ کسوند بلی تحقیق که شما و فکر ده
با آنچه کردند خداوند بر آنچه بپایان شما که آن و کلام است و تحقیق که شما
بدل نکرده اند عهد را و ما غیر ما را و اگر وفا نکرده بود هر این سر نشسته بود
شما را خداوند و شما آنکه سر نشسته کرد ما را در جایی که میفرماید بجهت
که باقیم ما را از برای پیشتر ایشان هیچ عهد را و تحقیق که باقیم ما پیشتر ایشان را

فرقه های بسیار

بهر وقت از طاعت ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم
 ز یاد کن از برای من پس فرمود ای ابو محمد هر آنکه بحقیق که یاد کرده است شهادت
 در کتاب خود پس فرموده است که برادرانند که فرار کردند از اندک عیش و شادی
 و بر روی یکدیگر جدا قسم کرده اند که اگر در این غیر شمار ای ابو محمد پس ایا
 شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم ز یاد کن از برای من پس فرمود
 ای ابو محمد و سنان در روز قیامت بعضی با بعضی دیگر دشمنی میکنند و بعضی
 بخلاف قسم کرده اند که در این غیر شمار ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث
 که عرض کردم فدای تو شوم ز یاد کن از برای من پس گفت ای ابو محمد هر آنکه
 بحقیق که یاد کرده است ما را خداوند عز و جل و شبیه ما را و دشمن ما را در کتاب
 ایه از کتاب خود پس فرموده است که ایا مساویند آنان که دانا باشند و آنان
 که نادانند اینست و جز این نیست که درجه یا بندت صاحبان عقل پس ما هم
 آنان که دانا باشند و دشمنان ما بندگان که نادانند و دشمنان ما بندگان
 عقل ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم ز یاد کن
 از برای من پس فرمود ای ابو محمد جدا قسم که استغنا نکرده است خداوند عز و جل
 همگی از او صباه انبیا را و نه تابعان ایشان از امیر المؤمنین و شبیهان
 او را پس فرموده است در کتاب خود و فرموده او حق است که روزی یک نفری
 بخشد هیچ دوستی دوست خودش را هیچ کوی بغضی و یاری کرده نمیشوند یکی
 آنکس که رحم کرده باشد خداوند بر او قصد کرده است این امیر المؤمنین و شبیهان
 انحصار ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم
 کن از برای من فرمود هر آنکه بحقیق که یاد کرده است خداوند عز و جل در کتاب
 خود در جاییکه میفرماید که ای بندگان من که اسراف کرده اید و خودتان
 را با دست خود از رحمت خداوند محقق که خداوند بندگان را که از او انبیا
 بحقیق که خداوند او است بسیار امر فرموده محمدیان جدا قسم که اراده نکرده است

خداوند بندگان را به غیر شمار این ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم
 عرض کردم فدای تو شوم ز یاد کن از برای من پس فرمود ای ابو محمد هر آنکه
 بحقیق که یاد کرده است شمار خداوند در کتاب خود پس فرموده است
 که بحقیق که بندگان نیست از برای تو ای شیطان بر ایشان تسلطی نخواهد داشت
 اراده نکرده است باین بندگان حکم ائمه و شبیه ایشان را پس ایا شاد کردم نور اکث
 فدای تو شوم ز یاد کن از برای من پس فرمود ای ابو محمد که عرض کردم فدای تو شوم
 هر آنکه بحقیق که یاد کرده است شمار خداوند در کتاب خود پس فرموده است
 که پس اینجا است که فرزان میرند خدا را بر پیغمبر و ابا انکشا هستند که گفت
 گذارده است خداوند انبیا را از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
 و نیکوین و فقیه هستند اینجا پس رسول خدا ص در این به پیغمبران است و ما
 در این موضع صدیقان و شهیدانیم و شما صالحان بندگان پس ایا متصف شوید به
 صلاح همانا که نام گذاشته است خداوند عز و جل شمار ای ابو محمد پس ایا
 شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم ز یاد کن از برای من پس
 فرمود که ای ابو محمد هر آنکه بحقیق که یاد کرده است شمار خداوند در کتاب
 خود فرموده است از دشمن شمار در آتش بفرموده خود که میگویند بعضی اهل کافه
 طغیان کرده اند که چیست از برای ما که نمی بینیم ماموران را که بودیم در
 دار دنیا که میفرمودیم ایشان را از اشرار با فریاد که قتل ایشان را میسر بود
 و بکشند و آنکه میل کرده است از ایشان چشمهای ما جدا قسم که اراده
 نکرده است قصد نکرده است خداوند باین غیر شمار اگر بپایان نرسد
 اهل این عالم اشرار مردم و شما جدا قسم که در هفت نعم داده میشود
 در آتش طلب کرده میشود ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم
 کردم فدای تو شوم ز یاد کن از برای من فرمود ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث
 نازل شده باشد که بکشند به هفت و نه آنکه باو کند اهل جوفه از خود

و در کتاب خود فرموده است که در روز قیامت بعضی با بعضی دیگر دشمنی میکنند و بعضی بخلاف قسم کرده اند که در این غیر شمار ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم ز یاد کن از برای من پس گفت ای ابو محمد هر آنکه بحقیق که یاد کرده است ما را خداوند عز و جل و شبیه ما را و دشمن ما را در کتاب ایه از کتاب خود پس فرموده است که ایا مساویند آنان که دانا باشند و آنان که نادانند اینست و جز این نیست که درجه یا بندت صاحبان عقل پس ما هم آنان که دانا باشند و دشمنان ما بندگان که نادانند و دشمنان ما بندگان عقل ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم ز یاد کن از برای من پس فرمود ای ابو محمد جدا قسم که استغنا نکرده است خداوند عز و جل همگی از او صباه انبیا را و نه تابعان ایشان از امیر المؤمنین و شبیهان او را پس فرموده است در کتاب خود و فرموده او حق است که روزی یک نفری بخشد هیچ دوستی دوست خودش را هیچ کوی بغضی و یاری کرده نمیشوند یکی آنکس که رحم کرده باشد خداوند بر او قصد کرده است این امیر المؤمنین و شبیهان انحصار ای ابو محمد پس ایا شاد کردم نور اکث که عرض کردم فدای تو شوم کن از برای من فرمود هر آنکه بحقیق که یاد کرده است خداوند عز و جل در کتاب خود در جاییکه میفرماید که ای بندگان من که اسراف کرده اید و خودتان را با دست خود از رحمت خداوند محقق که خداوند بندگان را که از او انبیا بحقیق که خداوند او است بسیار امر فرموده محمدیان جدا قسم که اراده نکرده است

را دشمن دارند و اگر تو گوش کنی با اهل زمین گوش کن که داخل که
ایشان را در محنت تراجه ایشان در آن هستند از گاه میخوانند پس نور از
پیر و نیر سلطان پس تحقیق که عزت از برای خدا و پیغمبر است و موی
ولکن منافقان نموده اند با حق دانی آنکه هر کس انتظار کشد از برای حق
کند بر آنچه بداند از اوست و زمین آنکس در فریاد است و در ماست
پس هر گاه بدیدی حق را که تحقیق که مرده است و اهل آن تمام شده اند و
بدیدی جور و ستم را که فرشته است شهرها را و بدیدی قرآن را که گفته
است و احداث شده است در آن چیزی که در آن نیست و توجیه شده
است بر خواستهای نفسی و بدیدی این را که تحقیق که سرنگون شده است
همچنانکه اب در ظرف سرنگون میشود و بدیدی اهل باطل را که بلای حق
اند بر اهل حق و بدیدی شر را که هویدا که از آن نمی میشود و معتقد
شوند صاحبان آن و بدیدی فسق را که ظاهر شده است و انکار کرده اند
مردان بزرگان و زنان بزرگان و بدیدی مؤمن را ساکت که قبول نمیشود
او و بدیدی فاسق را که دروغ میگوید و نمیشود بر او سخن او و دروغ او
و بدیدی کوچک را که خضر میشود و در آن را و بدیدی رجم را که قطع
شده است و بدیدی که کسی را که مدح میکند بفسق که خدا میکند و حق
او و بدیدی بر او گفته او و بدیدی پسر را که داده میشود با و آنچه برین
داده میشود و بدیدی زن را که جفت میشود با آن و بدیدی ستان
را که بسیار شده است و بدیدی مرد را که نفقه میکند با خود را و بدیدی
طاعت خدا را که نمیشود از آن دست او گرفته نمیشود و بدیدی نگاه
کنند را که پناه میدهد خدا از آنچه بدیدند مؤمن را در آن از سعی و کوشش
بعی هر مردی و بدیدی همایون را که اوست هر سال دهها بخود را و بدیدی
کعبه که او را منع کند و بدیدی کافران را که شاد است بجهنم آنچه در مؤمن

بهند و بسیار خوشحال است بجهنم آنچه در زمین می بیند از خدا و بدیدی
که شرها را علامت شایسته میشود و جمع میشود بر آن گناه که از خدا
عز و جل میترسند و بدیدی کسی را که امر معروف میکند که دلیل است
و بدیدی کسی را که معروف دفعه است از طاعت خدا بسبب چیزی که در حق
نمیدارد خدا که قوی است و ستایش شده است و بدیدی صاحبان
را که حقیر گردانیده میشوند ایشان و دوستان ایشان و بدیدی که راه
خبر رسد و است و راه شر سلوک است و بدیدی خانه خدا را که تعبد
شده است و امر میشود بترکان و بدیدی مرد را که میگوید آنچه را که
کند و بدیدی مردمان که اظهار شرافت و بزرگی میکنند از برای مردمان
و زنان از برای زنان و بدیدی مرد را که عیشت او از برای اوست و بدیدی
زن از برای اوست و بدیدی زنان را که فرامیگردند مجلسها را و آنچه را که مردان
فرامیگردند و بدیدی که زینت در فرزند عیاس ظاهر شده است و بدیدی
میکنند خضاب را و شانه میزنند مثل شانه زدن زن از برای شوهرش
و بدیدی مردان مالها را فرجهای خود و بدیدی که رغبت کرده میشود
مرد و بغيرش و بدیدی این مردان و بغيرش و بدیدی صاحبان غریب
تر از مؤمن و بدیدی با ظاهر که سر زدن شود بر آن و بدیدی باشد
زنا که مدح کرده شوند بر آن زنان و بدیدی زنا که بسیار و بدیدی خود
بر جفت شدن با مردان و بدیدی بستر مرد را و بدیدی خانوادها را
گناه بگناه عادت میکند زن از برای شوهر ایشان و بدیدی مؤمن را
که محزون و حقیق و دلیل است و بدیدی بدعتها را و بدیدی ظاهر
شده است و بدیدی مرد را که عیانت میکند بشهادت دهند بر باطل
و بدیدی حرام را که حلال شده میشود و بدیدی حلال را که حرام شده
میشود و بدیدی جن خدا را برای مردم و بدیدی که کتاب خدا و احکام آن

و در بدی که بپایان رسد و در آن روز که
 قیامت برپا شود و در آن روز که
 همه را حساب شود و در آن روز که
 همه را جزا و عقاب شود

تعطیل شده است و بدی شب را که بپایان رسد و در آن روز که
 جزا و عقاب بدی مؤمن را که قدرش ندارد که انکار کند و مکر را
 مکر بدل و بدی مال عظیم را که اتفاق میشود در چیزی که موجب حفظ
 و غضب خداوند عزوجل است و بدی و البان را که قرب و منزلت
 میدهند اهل کفر را و در مکر دانند اهل خیر را و بدی و البان را
 که ریشه میگیرند در حکم و بدی پادشاهی و سلطنت را که قباله است
 از برای کسی که پادشاه باشد و بدی زبان خویشاوند را که نکاحی
 شوند و اکفا میشود بجهان آنها و بدی مرد را که کشته میشود بقتل
 و کان و غیرت و عصیت ایدم در مرد دیگر پس بدی کنان برای و مال
 و جان خود را و بدی مرد را که سرشش شود بر جفت شدن بازان و
 بدی مرد را که مخفی در آن کسین او از دنیا با حال آنکه میداند این را
 و برای اقامت میکند و بدی زنی که قهر و غلبه کند بر شوهر خود
 و بجای او و بدان علی را که شوهرش میخواهد و اتفاق میکند بر شوهر
 خود و بدی مرد را که گریه میدهد زن و کینه خود را بر او میپوشد
 بطعام و شراب بپوشد و بدی که قسه ها بخداوند عزوجل بپسار است
 بر باطل و دروغ و بدی که قمار بچاقو ظاهر شده است و بدی که
 شراب فروخته میشود فاش و کسی منع نمیکند و بدی که زنان بچه
 بخشد و خود را از برای کفار و بدی که آلات شوق و لعب بچاقو ظاهر
 شده است که گذشت میشود بر آنها و احدی احدی را منع نمیکند و جزا
 ندارد احدی منع آنها و بدی صاحب شرافت که دلیل میکند و در آن
 را که میسر رسد صاحب شرافت از تسلط او و بدی زنی که مردم را
 بوالیان آنکس که مدح میکند ایشان را بدشنام دادن و اهل بیت
 و بدی کسی را که دوست میدارد ما را که شهادت او بر میشود و بخیر

و بدی که از آنکه از آنکه از آنکه

و

نمیشود و بدی مخفی باطل که رغبت کرده میشود و در آن بدی قمار از آنکه
 است بر مردم کوش دادن بان و سبک و اسانست بر ایشان کوش دادن بان
 و بدی همسایه را که گرامی میدارد همسایه خود را بجهت ترس بان او
 و بدی که حدود خداوندی تعطیل شدن است و عمل شده است و در آنها
 بخواهشهای نفسانی و بدی مسجد ها را که طلاق کار شده است و بدی
 راست کوشی مردم را از ایشان اخراج کردن و بدی که دروغ گو و بدی بدی
 و سخن چینی کردن را که تحقیق که ظاهر شده است و بدی ظلم را که ماست
 است و بدی غیبت را که خوشتر و شمرده میشود و نشان میدهد بان
 بعضی مردم بعضی دیگر را و بدی که طلب حج و جهاد از برای غیر خداوند
 است و بدی پادشاه را که دلیل میکند بجهت کافری و بدی
 که خراب غالب شده است بر عمارت و بدی مرد را که معیشت و از کم
 کردن بهمانه و از آن دست و بدی که در بخش خوفا سهل و سبک شمرده
 میشود و بدی مرد را که طلب میکند ریاست و برتری که بجهت منافع دنیا
 و مشهور میکند خود را بلبه دانی تا از او برتر کرده شود و نسبت داد
 شود با و چیزها و بدی نماز را که استغفار شود بان و بدی مرد را که
 مال بسیار دارد و در کوی آنرا نداده است از آنوقت که مالک شده است و
 بدی مرد را که جبرش شکافه میشود و فروخته میشود کهن او و بدی
 که قشر بسیار شده است و بدی که در آنکه شام میکند و این است
 و صبح میکند و اهتمام میکند با نچه مردم در آنند و بدی جهان را
 که با ایشان جفت میشوند و بدی جهان را که بعضی از آنها بعضی دیگر
 را میدهند و بدی مرد را که بیرون میرود بخاک و بر میگردد و نیست
 او چیزی از جامه هایش و بدی که دمای مردم قساوت گرفته است و خشم
 ایشان خشک شده است و غیبت شده است ذکر ایشان و بدی مال عالم

و از بدی رسانده میشود

که تحقیق که ظاهر شده است و بخت میشود در آن و بدی نماز که از این
را که نماز میکند مگر برای آنکه مردم او را ببینند و بدی فیه را که فقط
میکند بجهت غیرین طلب میکند و بنا بر اینست را و بدی مردم را با هر که
غالب بد و بدی طالب حلال را که مذمت کرده شود و سزایش کرده شود
و طالب حرام و سزاوارت کرده شود و تعظیم کرده شود و بدی حرم خدا و
رسول را که بجای آورده شود در اینجا چه که خدا دوست ندارد و منع میکند از این
منع کننده و جایز نشود در میان ایشان و عمل قبیح احدی و بدی و بدی
لهو و لعب که ظاهر باشد در حرم خدا و رسول و بدی مردی که سنی میکند
بچیزی که از حق و امر میکند و معروف و نهی میکند از منکر پس بر غیر بدی و بدی
کسی که او را تحقیق میکند در باره او پس میکند که این تکلیف از تو بریده
شده و بدی مردم را که نگاه میکند بعضی از ایشان بسوی بعضی و اقلی
کنند بصلایان بدی و بدی راه خیر را که حالی است که احدی سزاوارت
نمیکند و بدی مردم را که گذشت میشود با و پس حرج و فرج نمیکند بجهت
احدی و بدی هر سال را که تازه میشود در او از شر و بدی و بدی و بدی
بود و بدی خلق را که و محلی را که بر وی نمیکند و اخبار او و بدی
را که چیز داده میشود و بدی و بدی را و بدی مردم که میشود بجهت رضای
خدا و بدی ایات و احادیث است و اگر مضطرب نمیشود و غیر سزاوار
انها احدی و بدی مردم را که بر یکدیگر سوار میشوند چنانچه بر حیوانات
بر یکدیگر سوار میشوند تا آنکه یکدیگر احدی مگر با بجهت ترساندن مردم
مرد را که اتفاق میکند مال بسیار را در غیر طاعت خداوند و منع میکند
مال را در طاعت خداوند و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی
که تحقیق که ظاهر شده است و استخفاف شده است با ایشان و حال ایشان
بدتر است از فرزندشان از سایر مردم و شاد میشود قرن و بدی ایشان را که

الاربع

افزاید بدی بر ایشان و بدی زنان را که غالب و مسلط شده اند بر ملک
و مسلط شده اند بر هر چیزی بجای آورده نمیشود مگر هر چه خواهر ایشان
و بدی مردم را که افزاید بدی بر بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی
و شاد میشود بر ملک ایشان و بدی مردم را که هرگاه بگذرد تا روزی و بدی
کسی نکند در آن روز نگاه بر ملک را از بختی با کم کردن بهانه باز از بدی
یا مرتکب شدن حرامی یا اتمام بدی مست کنند که ناشاد و محزون باشند
کنند آنکه این روز را عز و وضع شده است و کم شده است و هرگاه بدی
با دشمنی که حبس میکند طعام را و بدی مالهای خویشاوندان را که
ضمت میشود در باطل و قمار میشود با آنها و اتمام میشود بان و مالها
شماره و بدی مردم را که مدام میشود بان و وصف کرده میشود از بدی
بهار و طلب غنا میشود بان و بدی مردم را که مثل یکدیگر شده اند از بدی
نکردن معروف و نهی نکردن از منکر و ترک کردن بدی و بدی و بدی و بدی
مرا در منافقان و اهل نفاق را که همیشگی است و با دهای و اهل نفاق را
که حرکت نمیکند و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی
از آنها بود که نمی رسند خدا را و جمع میشوند در آن بجهت عین و خور و بدی
کوششهای اهل حق و وصف میکند در سجده ها شرب مست کنند را و بدی
مرد مست را که نماز میکند از مردم با حال آنکه صاحب عقل و هوش باشد و بدی
کرده نشود بمسئول هرگاه مست شود که ای داشته شود و از او برهنه کرده
شود و و گذاشته شود که عقاب شود و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی
کسی را که بخوبی و مالهای و ثمن را که حدیث گفته میشود بصلاح و خویشتن او
و بدی قاضیان را که حکم میکنند بخلایق خداوند و بدی و بدی و بدی و بدی
و البان را که آیین میکند از بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی
که گذارد انداز و البان از برای اهل معاصی و صاحبان جرات و خاندان

میگرداند و البان ان میراث و الا ایشان و او سکنان نداشتن از این جهت
 و میل کنند و بران و بدی و نیرهارا که امر میشود بر اهلایه بر بجز کاری
 عمل میکنند و گویند با چینه امر میکنند و بدی نماز را که استحقاق ندارد
 بوقلمایان و بدی تصدق را بشاعت شفاعت کنند که قصد نمیشود
 بان جانب خداوند داده میشود بجهت خواهر کردن مردم و بدی مردم را
 که هفت ایشان شکلهای فرجهای ایشان است بالکندان و بدی چه بخیر و بدی
 هر چه جفت شوند و بدی دنیا را که روا دارند است بایشان و بدی
 نشانی حق را که متکبران شده است هرگاه اینها را بدی پس بوده باشد
 بر چند نفر و طلب کنند بوسی خداوند عز و جل بجاه را و بدان که تحقیق که
 مردم در خط و غصب خداوند عز و جل اند و محک نداد ما سایشان را
 مگر از برای امری که اراده میشود ایشان پس منظر باشد و چند و چند
 تا آنکه به بند قور خداوند عز و جل در خلافاً بجهت ایشان برانند پس اگر
 فرموده باشد ایشان عذاب و نود و میان ایشان باقی شتاب میکند و جفت
 خداوند عز و جل که موخر داشته شوی ایشان مبتلا شوند و تو تحقیق که
 رفته باشی از اینها ایشان درانند از جمله حرام ایشان بر خداوند عز و جل
 و بدان اینکه خداوند عز و جل با نیکوکاران را و تحقیق که رحمت
 خداوند عز و جل است به نیکوکاران **و در حدیثی** که روایت کرد علی ابن
 ابرهیم از پدرش از عمر بن عثمان از علی بن عیسی که او حدیثی را در فوج شتاب
 است تا معصوم که فرموده است که تحقیق که موسی را از گفت او را خداوند
 بنا کرد و تمام پس فرمود از برای موسی در راهی که ای موسی طوبی که آمدی
 در دنیا از روی خود را بشی و شایسته هم میرساند با چینه و لغو و آنکه بدی
 او شایسته دارد از من دور است ای موسی بوده باشد شتابی من بدی
 پس تحقیق که شادی من اینست که فرمان برده شوم پس تا فرموده که شوم

و در حدیثی که روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از عمر بن عثمان از علی بن عیسی که او حدیثی را در فوج شتاب است تا معصوم که فرموده است که تحقیق که موسی را از گفت او را خداوند بنا کرد و تمام پس فرمود از برای موسی در راهی که ای موسی طوبی که آمدی در دنیا از روی خود را بشی و شایسته هم میرساند با چینه و لغو و آنکه بدی او شایسته دارد از من دور است ای موسی بوده باشد شتابی من بدی پس تحقیق که شادی من اینست که فرمان برده شوم پس تا فرموده که شوم

و بران دل خود را به ترس و بوده باشد که جامه و قافه دل که تحقیق باقی بر
 اهل زمین و معروف باشد و ایمان و بوده باشد خاندن و چراغ شب
 بابت در پیش روی من در نماز مثل ایستادن صابران فریاد کن بگو
 من از بسیاری گناهان مثل فریاد کردن شخص که بران از دشمن خود و باری
 جوی من بران پس تحقیق که من خوب باوری و خوب باری جسته شدیم
 ای موسی منم خداوند که بر دستم بر همه بندگان و هر ایشان در دست
 و هر ایشان از برای من کوچک و ذلیلند پس بندگان سار خود را بر خود و
 امین مگردان فرزند خود را بر دین خود مگردان که بوده باشد فرزند تو مثل تو
 مثل تو گرد و دست دارد بندگان شایسته را ای موسی شست و شوی کی غسل
 کن و زدی بک شوم بندگان شایسته من ای موسی بوده باشد پیشوای ایشان
 در نماز ایشان و پیشوای ایشان در نماز عات و خصوصت های ایشان و
 حکم کن در میان ایشان با چینه و فرستادم بر تو پس تحقیق که فرموده است
 از او حال که حکمی است ظاهر بر همه اینست بر تو نیست که کو باشد
 با چینه بود در خلق او این و با چینه میباشد در خلق این و صحبت میکنم ترا
 ای موسی و صحبت مشغول هران به پیر تولد موسی بن مریم صاحبانان و بر
 و در حق زب و نبوت و محراب و از بعد از عیسی بن مریم صاحب جلال امر
 که طب و ظاهر و مطهر است پس صفت او در کتاب تو اینست که ایمان را
 است و کواهد بر همه گناهان و اینست که او کرم کند و بخود کند و
 رساند است برادران او و پیچا کند و باریان او قوی دیگر اند و شتاب
 در نماز او و محبت و اضطرار و کسر و کمی مال نام او احمد و محمد است
 جلد باز و نیکان از کرده پیشینان که شکان است ایمان می آید
 همه گناهان و تصدیق میکند جمیع پیغمبران را و کواهی میدهد با خداوند
 هر ایشان است او موجود و میان که اندام او که باقی باشد و بدی بر

و در حدیثی که روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش از عمر بن عثمان از علی بن عیسی که او حدیثی را در فوج شتاب است تا معصوم که فرموده است که تحقیق که موسی را از گفت او را خداوند بنا کرد و تمام پس فرمود از برای موسی در راهی که ای موسی طوبی که آمدی در دنیا از روی خود را بشی و شایسته هم میرساند با چینه و لغو و آنکه بدی او شایسته دارد از من دور است ای موسی بوده باشد شتابی من بدی پس تحقیق که شادی من اینست که فرمان برده شوم پس تا فرموده که شوم

ان دین از برای ایشانست ساعتهای معین که بجا آورند در اوقات امان
مثلا در بیدار شدن و خوابیدن و پیش از هر کاری و پس از هر کاری
ای موسی و راه روشن او را بر روی کن پس تحقیق که او برادر توانست
موسی و اقی و کتاب نام خوانده است و او بیدار ماند که هر که داده می شود
نحوه او را آنچه بگذارد دست خود را بر آن و مبارک میشود بر او چنین گفته شد
است در علم من و چنین خلق کرده ام او را با و یکشام روز قیامت را و
بافت او ختم میکنم کلماتی و بنیاد را پس اگر کسی سنگها را در بنیاد او
مندرس نکند نام او را و آنکه از خداوند را تحقیق که ایشان خواهند کرد و
او از برای من حساست پس با او بر دین از کرم اویم و او از کرم من است
و کرده من عاقلست پس تمام میشود کلام من هر چه که طالب میگردد از دین او
بر هر دینها و هر آنچه بر سینه میشود هر یک که و هر آنچه بر سینه میشود
قرارد که فارغ میان حق و باطل است و شفا است از برای آنچه در سینه
از و سوسه سلطان پس صلوات فرست و ای پسر هر آن پس تحقیق که من
صلوات بفرستم بر او و ملکه من صلوات بفرستد ای موسی تو من
و من خدای تو ام خواهر بگردان شخص حقیر را و منک مبر شخص الدان
چیز که در بوده باش نزد ذکر من خشوع کنند و نزد فلان و آن ذکر در حث
من طمع کنند و لبثتوان مرا لذه توبه را با و ازی خاشع خردن با و از
باش نزد ذکر من و منکر ساز من کسی که طمع است من و بر سینه کن
مرا و شریک قرار ده با من چیزی را و طالب کن شادی مرا تحقیق که منم قاف
نزدت تحقیق که اگر بدم توبه را از غفلت از آب نیست کند پند او کلی که بزرگ
او بدم از او زمین خوار افضله شد پس گردید آن کل انسان پس من سنان
از او فرید شد پس صاحب عالم و عظمت است ذات من و منزه است صانع من
نست مثل من چیزی و من رفاه هست که زابل میشود ای موسی باش در حق

بگو

که بخواهی مرا خالق و من شان مال روی خدا را در خاک و سجد کن از برای من پیش
شرف بیدار خود و در خاک در پیش روی من در حال تمام با خود دل در من بگذرد
خار و توبه را بگردانم خود و بنام و آن نا امان است اینها را و او شد که نشان
ایشان از بعضی های خدا و با طهر من و یکی با ایشان که بنده اند و در کرامت
انجام ایشان و دلالت پس تحقیق که کوفت من بدر و آورده و سخن است ای
موسی که اگر بد شود در ایشان توان من نمی بپایند در ایشان غیرش پس بر شکر
مرا و اینست در پیش روی من در محل ایشان شد که حقیقتش کن نفس خود را
پس از آن سزاوارتر است عقبت و کردن کبی که بجا بین بر بخواه از این یک کاف
این کتاب از جمله فاضل بودند قلب خود نور بخشیدن و آن کلام بر و در کار
عالمی است جلوه ای موسی در هر مقامی که بخواهی من او بیدار و از باقی
بمن پس تحقیق که در و با شده که پامردم کما فی ذلک یافت شد ایشان توانست
لیسج بگویم از برای من بجهت عرس و ملائکه از خردن من توانست و در میان
یکبار از برای من بجهت و هر خلافتی لیسج بگویم از برای من و کوچک و بزرگ
پس بر تو باد بمان تا نزد من تحقیق که کائنات در نزد من و در سینه بماند از برای
اوست در نزد من پنهانی محکم و ملوک کن با آن تا در چهره فلان که آن از نامی قار است
که آن زکوة است که موجب تقرب باشد از مال پاکیزه و مطهر پاکیزه پس تحقیق که
من قبول میکنم پاکیزه را که قصد شود شنودی من و مقرون سازد با من
صلوات را تمام از پس تحقیق که منم خداوند و من و هم را خلق کردم از فضل خود
خود تا با یکدیگر مهر با من کنند و اسطوره آن بندگان و از برای ایشان خود من
سلطان و محبت و از آن که از من می برم با هر کسی که برون داد و من
با هر کسی که برون داد و من بیکم هر ضایع که نام مرا می شنود که ای
بدان سالار که با هر کلام باید تو را بیان کرد که بزرگ من بزرگ من و من تحقیق
که با پند بگوید شکستی که دانایان و دانایان است بلکه از سالار که در حق

و سزاوارتی میسر بر بندگان من با آنچه می گزیند از حق و خلاف و نالیش آن و
 نزدیکی حق و بیوی من که من تو را به کینه و بغض و کینه و کینه و کینه و کینه
 اینها را از دست من نهاده و سزاوارتی آن یا بداشتن و اینست و جز این نیست که
 سوال کرده بودم تو که بخواهی مرا این اجابت کنم تو را این که بخواهی از من پس بدم
 تو را این که بخواهی بسوی من چیزی که از من گرفته تاویل آن را بدی و این
 تمام کردن تو بپایان ای و بسوی من که بسوی من چیزی که از من گرفته تاویل آن را بدی
 خبر تو است و بدو از چشمه های خود را بسوی آسمان بر حق و در دایه خود را از
 آسمان پادشاهی مناجات غله شده و بدی است و کبر کن و خود را دادم و در دایه
 و بدی است از هلاک و هلاک و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 و اینها را به تو بگویم و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 برای و معلوم ای و بسوی من که بسوی من چیزی که از من گرفته تاویل آن را بدی
 خبر یک تو را بدی و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 شود و است که زبان و دماغی مثل دماغی که کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 و اینها را بدی و بدی است و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 او بسوی من که بسوی من چیزی که از من گرفته تاویل آن را بدی و بدی است از دایه
 حشر و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 شود و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 یا من خواند و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 که خواند و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 چنانچه در حق می باشد و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 بسوی من که بسوی من چیزی که از من گرفته تاویل آن را بدی و بدی است از دایه

اختصاص زمین طبع ظاهرات چه آنکه احتیاج دارد بر حلقه ای که بکند و ناله و ناله
 و یادها را آنکه معور شود و بر وی و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 نقش اهل دنیا و این که هر دو که تحقیق کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 مطلوب بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 به کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 توان و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 فرموده است که آن روز شایسته ترین روزهای آن مخصوص است به آن که
 دنیا را بسوی من است و آن روز روز در دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 و روز فانی شدن و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 فرموده و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 چه هر چه عاقلان و فاعلان و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 مرا و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 غرض آنکه از یک بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 غرض آنست پس ثوابی که ناله و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 و بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 آن با ناله و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 لغت ما را آنکه آن در کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 که بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 چون کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 ناله و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه
 خود که آنجا بدی است از دایه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه و کینه

روای کرده است حضرت بن زبیم که نوشته حضرت امام محمد باقر علیه السلام
الخبر لیسما الله الرحمن الرحیم اما بعد پس تحقیق که آمد بسوی من نوشته بود که گوید
بودی در آن معرفت چیزی را که از افراشته تر آن و اطاعت کسی را که بر تنوی
خدا خوشنودی است پس قبول کردی از این معرفت و طاعتی را که از خود و آنچه را
که بود و حق و حق را که تو را کرده بودی آن را با حق یکی ایستاده بودی خدا
و اطاعت او و مخلوق او را قبول نمود و طاعت نمود و شایسته شود و حق
در ملک آن غریبان نوشته که از آن مردم که تحقیق که خدا را شناسد یا از مردم که
را شناسد یا بجهت آنچه نیست میدهند یا از آن که از دیدن یا مال آنکه بود که
گفته باشد که می باشد و من شوم دانم که بود می باشد و من تر بسوی مردم از آن
خدا را که این بود که برسد و از بلا مثل آنچه می رسد است ما را پس قرار می
گذاشته مردم را مثل عذاب خدا و پناه بدهم تو را و خود را بخل و اندازن هر آنچه
تو داری یکبار بدهم تو را باور و در حق تو و بعد از خدا و حق که تو را اینک
نی یابی و دوستی خدا را مگر بدستی نیار از مردم و در ولایت خداوند را مگر
بعد از شایان و نبودن محبت و ولائیت مردم که مانند شایان و در بافتن
محبت و ولائیت خداوند را از برای قوی که خا تا نایندای را و درین تحقیق که خداوند
عزوجل را و داده است و هر یک از پیغمبران با زمانه که از اهل علم که بنویسند
کسی که گمراه شده است بسوی هدایت و صبر میکند یا ایشان را از دنیا جدا باشد
بیکند شادی خدا را و میفرماید مردم را بسوی خدا پس به این ایشان را خدا
تو را رحمت کند پس تحقیق ایشان در منزلت بلند می باشند و اگر چه برسد
ایشان را و در شایسته تحقیق که ایشان دهند بیکند بخواب خدا مر که از دنیا
بیدارند و خدا را که وی چه بسیار او گفته شیطان که تحقیق که در دنیا که
او را و چه بسیار از آن سرگشته گمراه که گمراه است کرده اند او را بیدار میکند و طاعتی
خود را از دهنده شدن مردم چه قدر بیک شایان ایشان برین ملک و چه

فصح است ان شاء الله تعالی که اینان گوید که ظاهر حدیث دلالت میکند بر این
سعد ذکر کرده بود است که شایان حدیث و قبول کرده است و بفرموده است و حضرت
در مقام وضع تعجب فرموده است که گوید که گفته میشد بعضی پیغمبر بودی که یکی از
پدران و یکی از مادران و غیر از قرآ و ادب فتنه و مردم مثل عذاب خداوند بعضی
اینکه بجهت دیدن از فتنه ای که در دنیا و مردم باور سنان و برین بدید و دعای
خدا را اختیار کند و بر او به باز سنان از اهل علم و دنیا پیغمبران و علماء
نا بیان ایشان در روایت کرده است ابو بصیر که در شایان که حضرت رسول گفته
بودند و در روایت کرده است که در شایان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که تحقیق که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
در بیان تو ظاهر شایان از آنست که از آنکه گفتند مضار و در بیان عیسی و یحیی
هر اینه میگویند در بیان تو تحقیق که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
لحا که در هر قوم تو را که طلب میکنند با آن برکت و آنکه در شایان که در شایان که در شایان
و غیر از آن تعبیر جماعتی که از قریش که با ایشان بودند پس گفتند که در شایان
شد پیغمبر که برین شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
بر پیغمبر شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
و قالوا ان شاء الله تعالی که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
عبد الله بن علی و حمله که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
فانهم ملائکه فی الارض یخاطبون که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
مثل ظاهر قوم شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
با آن در دنیا که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
کشتگان نیست و میکنند که گفت که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
برای پیغمبر شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
ملائکه را که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان

پس کشت با خدا تا اگر بوده باشد این قول جابجاست و کجاست ما هم او را جند از یکجا
پادشاه صیدان پادشاهی پس یاران بر ما است که از آسمان بیاورند و از آسمان
دور آوند پس فرمودند خداوند و بیچاره کشته شد و از آسمان آمد و ما
کار را الله بختدیم و انتقام و ما کار را الله بختدیم و هم بختدیم و در توحید آن
که می باشد خداوند که خدا بکشد این را یا که تو یا من در میان ایشان و من
یا خداوند عذاب کشته ایشان را یا اینکه ایشان استغفار کنند پس فرمود
آنحضرت باو که ای پسر یا تو یا من یا که تو یا من یا که تو یا من یا که تو یا من
از برای سایر قریب چیز را از آنچه حدت بقات پس بختدیم که برودند
ما هم که راست بودیم را پس حضرت باو فرمودند که بختدیم از این امر بیوی
من اختیار این را بیوی من را بختدیم تا بختدیم از برای این که بختدیم از
اطاعت بختدیم را بر تو یا من یا که تو یا من یا که تو یا من یا که تو یا من
و خوان شد از این چون رسید بهشت مدینه آمد و از استی و گوید معن
موا و از این وحی آمد بیوی پیغمبر صلی الله علیه و آله که سال سابق بختدیم با حق
لکافرین پس از دفع من الله و ما بختدیم که بختدیم از این است طلب که طلب کنند
عذاب بختدیم که نازل شوند و شان برای کفران که بختدیم از برای آن دفع و ما بختدیم
از خیانت خداوندی که صاحب بختدیم بختدیم گفت که پس من کردم غذای تو
تو هم ما بختدیم این امر را بختدیم فرمود که بختدیم نازل که بختدیم این امر را بختدیم
بر محمد صلی الله علیه و آله و چنین شد و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
علیه السلام پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بختدیم از این دفع و ما بختدیم
او بودند که برود بیوی و بختدیم پس بختدیم که آمد و از آنچه بان طلب کرد
حکم خداوند فرمود و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
همین **مترجم** گوید که شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بختدیم از این دفع و ما بختدیم
و علی از جهه زهد و عبادت و از جهه آنکه مردم در بار او بختدیم از این دفع و ما بختدیم

شدند و در بار حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بختدیم از این دفع و ما بختدیم
بلا و من الله بختدیم تا بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
طرف افراط و تفریط را که بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
انتشان محبت غالی و بغض غالی بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
کفر و در محبت من کردند بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
داشتند و بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
از کشته شدن از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
خیانت کردند و بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
ایشان غافل بود پس بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
آتش این وجه ظاهر و شای ایشان است که ایشان اطاعت میکردند و بختدیم
می نمودند بدون حکم خداوند و بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
خداوند از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
آوین بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
و این که خلافت را از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
نمی خواستیم بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
بعذاب دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
با آنکه سال با آن فرشته فرمودند و این که در احوال دار دنیا آنکه بختدیم از این دفع و ما بختدیم
از فریب در سال هجری و با آنکه از مآله سیالات و من بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
کرد سیلان کشته از برای بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
از حضرت باو در قول خداوند ظاهر است و فی الجمله بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
که ترجمه آن است که ظاهر شد و در دنیا و آخرت بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم
مردم فرمود که این بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم از این دفع و ما بختدیم

اقله نماز است که در مسجد الخضر مدفون شدند و مراد بیرون آوردن رسول ایشان
 کوفتند و های ایشان از مسجد و مراد داخل کردن کسی که بیرون شده است بعد
 از مدسول شایسته خود را تضرع نماید و مراد بیرون کردن او کوفتن در خانه او
 او یا شدن مسجد و مراد داخل کردن رسول او را کفالت در خانه او باشد و اگر
 و داشتن آنحضرت را ایشان را بر حکم قرآن همیشه است که نماز کنند و در پیشانی
 از احکام آن جمله و جویب شاهد کوفتن بر طلاق و فایب بودن در نکاح و
 ایشان عکس کردن این دو حکم را و از اینجا ظاهر شد داشتن آنحضرت مردم را بر طلاق
 برست و غیرت و کوفتن آنحضرت زکوة را بر ایشان و اندازهای آن همیشه
 آنکه که امانت زکوة نهیست ایشان و در یاد آن از نهیست فایب بدست
 و در اندازهای آنها و ضایعات این محالست که در در خصوص و منو و غسل
 و غانز پدید غنایا که در غسل و کوفتن و کوفتن و شستن و بیا و مسح کردن
 بر طاهر و مود و در منو و حکم کردن ایشان بشستن آن بملامستان و من
 ذک و بیرون چیزی که آتش بمان رسیده باشد و غسل و وضو ساختن ایشان را
 حیانت و ساقط دانستن ایشان غسل را بدو که این العائله است ایشان در
 حق عمل غیر العمل را و در نماز کردن و زان الصلوة غیر من التوهم و کذا است ایشان
 دست راست را بر دست چپ در نماز و نماز نافله را بجماعت کردن و اشغال اینها
 از بدعتها که احکامات کوه اند و باز کرد ایند اهل بختان را بسوی شان و ایشان
 بجهت ایشان اهل ذمه بودند و مع ذلک ایشان را از شان خود بیرون کردند و
 غرض از باز کردن ایند اهل فارس و سایر طوائف را بسوی کتاب خدا و
 ظاهر و نماز کردن و کوفتن آنها را تا آنها را غاصی که زایل از حق خود کوفتن
 و نمازی که در ماه مبارک در شان ظاهر میگذاشته اند نماز او چه است که از
 بدعتهای خلیفه شایسته است که خود را بآن میسر میگرداند و بعد از آنکه
 از مردم بر پدید آمد بدعت و تحت البید یعنی این نماز بخت بدعت است از غریب



بدعت است یا آنکه بدعت است شواهد آن خاص و عامه و ثابت شده است که هرگاه
 خلاف آن است و هر خلافی را از سر بسوی آن است و اینک و مود که داده شد
 من اینان خمس هم ذی القربی این رجوع بعضی سابق است که در باره خمس
 مود و کوپا ناچیز آن از وفای باشد روایت کرده است معتدین
 مد نظر آن حضرت صادق که فرمود خطبه خواند امیرالمؤمنین در مدینه پس حمد
 کرد و خدا را ثنا گفت و بر او و صلوات فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود
 اثنا بعد پس تحقیق که خداوند یار و شای در هر شکست است و مشکلات
 هیچ روز کاری را که بعد از هفت دادن و دست ایشان و پیوسته است
 آنکه کسی استخوان هیچ اتقی را که بعد از حق و بلا ایشان ای جانت مردم و در
 تراخته شمارد پس خارید و در دیت سر کرده و از او بر عیبت و بدعت هرگاه
 قلی و نا و هر صاحب کوشش نوان و هر مرد ملک پیشی دنیا ای نیکان خدا و نیکو
 نظر کنید در آنچه فائده میدهد شما را پس نظر کنید باینهای غریب و اینها
 و شاید استایشان را خداوند بجل ایشان بودند بطریقه آفرین و وضاحت
 و چشمه او را و نماز و نیکو نظر کنید در عاقبت امر ایشان بعد از نماز
 و شادی و امر و نهی و از برای آنکه که مبر کنند شما را عاقبت نیکو ایشان در
 بهشتها بعد از قسم که بخداوند بسوی خداست باز گشت هر امر را پس بخواه و نیکو
 ایشان مردم را با امر و نهی خداوند ایشان را تا آنکه عیبت و اول ظاهر است
 چنانچه بپنجمین از خطای این که آنها با اختلاف بجهت او ایشان و درین مورد
 پیروی نمیکنند از پیغمبر را و اندک میکند بعل هیچ و بعضی پیغمبر و ایمان نمی
 آورده و طبع غایب و بعضی بیکد و در حق گذرانده و هیچ عیبی معرفت در بیان
 ایشان همانست که آنرا معروف دانست و منکر و در ظاهر ایشان همانست که آنرا منکر
 دانست و مردم را ایشان پیشوایان و بعضی هر دات بکبرند است از وضع خود
 در آنچه از او است و بپایانهای متواتر را و سببهای حکم را بجهت و کمان
 خوش لب و همیشه در شنیدن و یاد و پیش و منکر خطای ایشان و در حق یا نبند

خدا را باطل باطل است و کوشش کند در طاعت خدا و دعوت مردم بدین
 دین خلافت و آن نام معصوم است و در طاعت دیگر و عبادت که استغناء و سعادت
 چنانچه می نماید فهم شوق و سعید و فرخنده ایشان شدن ایشان در خواست خود
 ترک کردن ایشان است خراج و جلال و عظمت و او حق گفتن در بیان فضلها
 چنانچه میگردند
 روایت کرده است ابو حمزه از حضرت
 سیدنا جعفر بن محمد که بود از حضرت که میفرمود بحیثیته و شایسته خداوند و رسول الله
 که بیک تراست خدا و تحقیق که عظیم تر از آنست که عمل در نزد خداوند آنست
 که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است و تحقیق که عظیم تر باشد
 تر از آنست که خداوند آنست که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 و تحقیق که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 او بیشتر باشد و پسندید که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 بیشتر حد و تحقیق که کمالی تر است و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 مرد اینان بعضی را نام جعفر طوسی که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
 که انچه نباید مردم زمان و طایفه و شریعت و زمان و طایفه و شریعت و زمان
 شود و هر که بود که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 که پس عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 فرمود که هر که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 کوه کمان
 روایت کرده است ابو حمزه از حضرت
 از جعفر بن محمد که بود از حضرت که میفرمود بحیثیته و شایسته خداوند و رسول الله
 گفت که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 ای خدایم و تحقیق که کمالی تر است و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 آنرا که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 باشد از آنکه عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است

مرد و جل کمال باشد تحقیق که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 بسیار و سرخ پس گفتن طایفه بطریق دیگر که از او نکرده باین سخن خبر از تمام آنکه
 که پس عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 و بسیار آمد بعد از آن مرد عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 سرشاری با امیر المؤمنین علیه السلام که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 ساوی میگردان پس فرمود از حضرت که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 پس یافتیم فیصله از آنرا که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 در وقت که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 ابو حمزه از حضرت که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 آنرا که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 ای خدایم و تحقیق که کمالی تر است و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 بعد از آنکه عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 که باز پیدا شد از آنکه عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 امیر المؤمنین علیه السلام که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 و آنکه عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 او بر جعفر بن محمد که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 بر پیش کوه کمان که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 و عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 بر آنکه عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 این اسب پنهان و چنانکه عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 باستان از آنکه عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است
 صلی الله علیه و آله و سلم که عظیم تر باشد و عظیم تر از آنست که در نزد خداوند است

و بشا از آن خداوند و فرایان پس کویا که خواب کرده است آن را زان کس
 که آباد کرده است آن را اول مرتبه و از خود را و ده است و اوست صاحب پیش
 دنیا پس از خدا طلب حکم که باری کند ما و شما را و بفرستد بر ما سخن از
 تقوی و زهد و دنیا خداوند بکن و ناما و شما را از بی غشیا و در پیشگاه
 دنیا که شتاب کنند است و از رغبت کنند گان در قوا با حوث که باقی و جز
 داشت پس اینست در این نیست که ما معشک با و نیم و معلول او نیم و معلول
 در سلام فرستد خداوند پیش پیغمبر و رسول او و سلام بر شما باد و در پیشگاه
 و بر کفای او

حرف از اخلاص

و بشا از آن خداوند و فرایان پس کویا که خواب کرده است آن را زان کس
 که آباد کرده است آن را اول مرتبه و از خود را و ده است و اوست صاحب پیش
 دنیا پس از خدا طلب حکم که باری کند ما و شما را و بفرستد بر ما سخن از
 تقوی و زهد و دنیا خداوند بکن و ناما و شما را از بی غشیا و در پیشگاه
 دنیا که شتاب کنند است و از رغبت کنند گان در قوا با حوث که باقی و جز
 داشت پس اینست در این نیست که ما معشک با و نیم و معلول او نیم و معلول
 در سلام فرستد خداوند پیش پیغمبر و رسول او و سلام بر شما باد و در پیشگاه
 و بر کفای او

و بشا از آن خداوند و فرایان پس کویا که خواب کرده است آن را زان کس
 که آباد کرده است آن را اول مرتبه و از خود را و ده است و اوست صاحب پیش
 دنیا پس از خدا طلب حکم که باری کند ما و شما را و بفرستد بر ما سخن از
 تقوی و زهد و دنیا خداوند بکن و ناما و شما را از بی غشیا و در پیشگاه
 دنیا که شتاب کنند است و از رغبت کنند گان در قوا با حوث که باقی و جز
 داشت پس اینست در این نیست که ما معشک با و نیم و معلول او نیم و معلول
 در سلام فرستد خداوند پیش پیغمبر و رسول او و سلام بر شما باد و در پیشگاه
 و بر کفای او

و بنا شود و ظاهر شود از آن و هر کس بشناسد ملازم صبر کند بدان و هر کس نشناسد
 از آن بگوید که او را نکند و شل او بدین گفتار است و هر کس بگوید که خدا او را فرود
 گذارد و هر کس فرما از بر شیطان را تا فرمائی کند خدا را عذاب کند و خدا
 و هر کس بگوید که خدا او را عذاب کند و هر کس بگوید که عذاب است که
 خدا او را و هر کس بگوید که بر خدا این بر است خدا او را بختیم بنام او بد خدا
 بخت نمود و احد جان خلق او و تقوی بگوید و احد جان خلق او و در شود
 از خدا بپراکشتن ما این خدا او هیچ مخلوقی چیز بگوید اسطوره آن خدا چیزی
 با و در مانند یا شری از او فرغ کند مگر طاعت او و پیروی و عبادت او
 و بدستی که طاعت خدا ظاهر است هر چه که طلب کرده شود و بخواهش از
 هر بدی که بر وی کرده شود و بدست خود خدا او نداند و بگوید که بپیدا و بگوید
 که اطاعت کند او را و نگاه داشته بخت خود بگوید که بپیدا کند او را
 و نمی تواند که از خدا او نداند و بگوید که بگوید که از او بدستی که امر خدا
 قابل شوند است و اگر چه ناخوش دارند خدا را خدا بقی و هر آنچه انداخته
 نزد پادشاه و هر آنچه را که خدا خواسته باشد و هر آنچه را که خدا خواهد باشد
 پس امانت بکند بگوید که از این بگوید و بر هر کاری و امانت بکند بر معصیت
 و تقوی و بر هر چیزی که خدا او نداند بدستی که خدا او نداند بخت است عقوبت او
 و همین است و در واپس شده است از انا را از بقی و بین شعیب که او سوال
 کرد از حضرت صادق علیه السلام از قول خدا او نداند و بگوید که از آن است
 و از آن پس فرمود بود و در بر پیش از فرغ است ملائک و کرامی پس بد فراموش
 شد از آن و خدا او نداند پس بگوید که از آن است و از آن است چنانچه بگوید
 زایل شده است و دروغ بگوید که بگوید که از آن است و دروغ بگوید که از آن است
 که باقی شود از بختی یا بستی یا با از آن مقدار و بگوید که از آن است و از آن است
 بگوید که از آن است و بگوید که از آن است و بگوید که از آن است و بگوید که از آن است

که این که فرمود که در بر پیش از فرغ است ملائک و کرامی پس بد فراموش
 و خلیفه ما و ملائک پیروند و جاده ملائک و کرامی را پیروند و در بر
 است ملائک و در بر پیش از فرغ است ملائک و کرامی را پیروند و در بر
 ملائک از ایشان عزت کرد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
 خرد بد چنانچه این مطلب بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 همین نزد کو او را بدست خود منکشف کرد و ملائک را فاشه نداشته باشد و
 احادیث شفیع بلکه متواتر و هر کس در میان خالی بنا شد و بخت خداوند
 که با ظاهر و در تهودات و غایت و مقور و بودن بخت بین ملائک یا با اعدا
 ندارد چه آنکه عزت از بخت ظهور و دعوت و بر و در صفت ملائک است و در بر
 در ملائک خالی از بخت بوده است و این که فرمود که ملائک است در بر
 بگوید که در بر ملائک است و جماعت است چنانچه حدیث چنانچه بگوید که بگوید که بگوید
 مطلب ملائک است که بپیدا بپیدا که کان بپیدا که بعد از ختم و سل و در
 و از آن اخبار ملائک و بخت خدا و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است
 که بپیدا است و دروغ بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید که بگوید
 شود و مقدار بگوید که در و بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است
 در و بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است
 من کل امر و بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است
 علیه السلام که فرمود بود و در بر پیش از فرغ است ملائک و کرامی پس بد فراموش
 از جلی مردمان از آنجا بپیدا است و بپیدا است و بپیدا است و بپیدا است
 آن را در زمین و ملائک را فرمود بود و در بر پیش از فرغ است ملائک و کرامی پس بد فراموش
 در آنجا مکانهای بسیار و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است
 و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است
 و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است و ملائک را بپیدا است

و زان کوه است نهادن نمائند که و تانی که موسی و هارون در آنجا بودند و در آنجا
 مشرف شده بودند بر سر کوهی که نامش در حدیث موسی و هارون آمده که از آنجا
 می بیند و با ستری پیرایه که این هتاج را که روی بود و بسیار چیزها از آن
 خواص او بود که بجز در آنجا از آن حضرت را و دعوی است که پس آمد و آنوقت بیجا
 است و سوارانند و از غای است که پس از آن حضرت پای مبارک را که زانیند و
 فرو آمدند و از آن سر و فرمودند بعلت آن بود که بجز پدیدین است و است و با او
 دید پس از آنکه گفت که این هم از من است از آن حضرت فرمودند که مدعی گفته ما کوه را با
 باینکه این زمین بجز این ملک است و اما است را پس از این که یک خیمه ایم و تو
 نیز پیدای نا ایضا که گفته رفت که و است محمد بن مرزبان از پدرش که گفت
 پیروان آمدیم ما با حضرت صادق و دو نفری که پیروان آمد از آن حضرت از پیشانی
 حضرت مضروبان چه پیروان آمدند و از آن حضرت در همان ساعت که ابو جعفر از آن
 پیروان آمدند و در پیدایند و بیضی که آن را سالخون گویند و راقی پس از آن
 با آن حضرت شکر گویی که در سالخون پیروان اولی است پس گفت با آن حضرت که بکنک
 مؤذکر بگری پس از آن حضرت سالخون کردند و خواهرش بودند که اذن دهد و او با
 و اشاع کرد و من و صادق و خدمت آن حضرت بودیم پس صادق عرض کرد که
 فدای تو شوم پشیمان مگر کسی که تو را از این پسرانند و می ترسم که تو را بگویند
 و پندارم که چه واقع شود از این پسران و من و با من و از آن ایام از آن پدلی
 ما را که پشیمان کردن این سبک را پس بیایم او را و فرمود و زبان است ای
 صادق و او را طلب پیروان و از آن تا آنکه بیشتر است که از آن پس از آن
 تا از آن حضرت و آن حضرت که نشاند پس فرمودند ای خاندان این بجز این با این
 می کشید و می کشد که این بجز این است فدای تو شوم فرمودند ای پسر بدستی که
 پیروان می آید از غاری و مندل که کوچه است پس داخل یک خانه شد و از آن
 نواری و مندل کرد و پیروانیش که در آنجا است که گفت و مندا

سواران

مقدم

حضرت صادق علیه السلام یکی از غلامان خود را در پی غلی برود و در آن غلام
 آن حضرت در میان پیروان رفت یافت او را که با آن پسران است و در آن
 سر آمد و با پشیمان او را تا آنکه پیدار شد چون پیدار شد با او فرمود که ای غلام
 اینجا قسم که پشیمان از برای تو که خواب گویی در شب و روز تو را شب
 و ما را از آن فرمودند و پیروان را از آن حضرت که گفت شنیدم از حضرت صادق
 علیه السلام که میفرمودند باینکه ستروان را از آن غلامان که ما را و نا شکار ما را از آن
 سر ما که فی است شما را این که بگویند ایضا و که ما یکدیگر و ساکت خود را از آنجا
 ما ساکتیم و بجهتی که ما پیدایند که خداوند عز و جل فرمود که است خیر و از آنجا
 احدی از غلامان در آنجا است ما بدست خود که خداوند عز و جل بفرموده تلخند
 آید این بخلافون من اینان پس هم فتنه او چه بدیم غذا با هم
 و پیروان را از آن حضرت که عرض کرد موسی علی نبینا و علیک که ای پیروان و کار
 از آنجا که در دو فرمود از من عرض کرد پس غلامان که است فرمود از من گفت
 پس چه بکنند بندگان نو و علاج کنند فرمود سدا زانی بکنند و پیروان را
 پس در آن وقت که پیدایند و شوقند و طلب و پیروان است که در آنجا بویا
 از آن حضرت صادق و فرمود پیش هم و روی می آید که راه پانیده است بسوی
 خدا جسد و اشغال می کند که چه زمان ما مور پشیمان و بجهت که اگر آن
 و در فراتنی دیگر است که می کشد پس بدو که آن سب و او و پشیمان و بدین
 فرمودند که **مقدم** که بدید که خطا غرض است که پشیمان و در غرض خود و پشیمان
 چیزی بدین خاطر که پشیمان نا اند که اشغال دانی شکند و در پشیمان
 تا و بدین روی که گفت پشیمان شده و در پشیمان پشیمان شدیدی پس پشیمان خبر
 پشیمان حضرت صادق علیه السلام آن حضرت و پشیمان بسوی من که رسیدیم پشیمان
 پشیمان و پشیمان که سماع از آنکه و پشیمان جواب و پشیمان کن آن که پشیمان
 بود هر قسم که پشیمان شود و پشیمان ای است که با سبک از آنجا است که

شده بصورتی که در بیرون مود با و چگونه بدو شناختن مردم را میسر و این
اسرار و خلقت را نشان داد این امر عریض کرد و بعد از قسم که انجاء کند و هر چه
داخل شد نه قتل است پس فرمود بر تو باد و هیوا نان بدو سو که ایشان شناختند
فرمود بسوی هر خبری پس فرمود چه میگویند اهل بیرون و این امر که قتل است که
علیه اهل الا الموده فی الغریب من کرم ندای تو شوم ایشان میگویند که
جامع خویشان ما تو را رسول خدا ندی علی الله و الا فرمود دروغ گفتند و آنرا
نشد ایشان را هر که در شان ما بهنوس و در شان اهل بیت و در شان علی و فاطمه
و حسن و حسین و اصحاب کسا علیه السلام و ذوات کرمه است محمد بن
علیه السلام را مری از علماء شام خدمت حضرت با و عیادت پس عرض کرد با ما
آنکه بعد از تو سوال کنیم تو را آن مسئله که مشکل شده است بین کربا میگویند
که تفسیر کنند و تحقیق که سوال کردیم از آن مسئله طایفه از مردم را پس گفت
هر طایفه از مردم را ایشان خبر آنچه را که طایفه دیگر گفت پس حضرت با و فرمود
که چه چیز است که عرض کرد بدو سو که من سوال میکنم تو را آن اول چیزی که خوانی
که خداوندان مخلوقات خود پس از بعضی از آنها که سوال کردیم گفتند خدا است
و بعضی دیگر گفتند خدا است و بعضی دیگر گفتند علم است و بعضی دیگر گفتند
روح است پس آنحضرت فرمودند که چیزی که گفتند اند بعضی جوابی درست ندادند
خبر میگویند تو را اینکه خداوند بیارک و نعم بود و چیزی غیر از او نبود و بود و
عزت و بیوحدی پیش از عز و شاد و پست قول خداوند که سبحان ربك
ربنا لعز و عما یصعبون بعد پاك و شتر است پروردگار تو که پروردگار عز و
و شایسته است از آنچه وصف میکنند و از او بود خالق پیش از مخلوق و از او بود
اول چیزی که یافت شود از چیزی دیگر و از آن هنگام هر که تمام نباشد و هیچ با خدا
چیزی دیگر بود و نبود خداوند که پیشی گیرد بر آن چیزی که صاحب است و آنکه او
خداوند است که بوده است در وقتیکه بود و چیزی غیر از او خلق کرده است چیزی

که هیچ چیزی را از او است و آن آب انجمن است که خلق کرده است هر چیزی را از او پس
که دانسته است لب هر چیزی را بسوی آب و میگویند ایشان از آب لبی را که
نبت داده شود بسوی آن و خلق کرده را از آب و مسلط گردانند آن را از آب
پس شکاف با و شتاب را تا آنکه بر اینچنین از آب کفی بر خورده که خلایق است که
بر اینچنین پس خلق کرد از این کتبه زمین سفید پاکیزه را که بنود و از آن شکاف
و نه سوزا خرمه بلندی و درستی پس چید آن زمین را و مگذار و در آن
آب پس خلق کرد از آن آب پس شکافش و شتاب را تا آنکه بر اینچنین از آب
رود و بر خورده که خداوند خلایق را بر اینچنین پس خلق کرد از آن رود آسمان
مطاف پاکیزه را که بنود و از آن شکاف و نه سوزا خرمه است و موره خداوند که
است. بناها رقع سنگها است و با و غطش لیلها و آخری خیمها بعد و آسمان بنا کرد
آن را خداوند عالمان طولانی و رفیع کرد و پند مقداری از او را را یک کوه را
شبه آن را در برودن او دروغی آفتاب را فرمود که بود آفتاب و نه ماهی و نه
نه ابر پس چیدنا طایفه را که از آن ربما لا و زمین پس لبش این دو مخلوق را
ذکر فرمود پس بلند کرد آسمان را پیش از زمین و این قول خداوند عز و جل
ذکر و الا که از بعد از آن و زمین را بعد از زمین رقع کرد و پند از آسمان
کرد و کشتارند آن را پس عرض کرد بعضی در شای که با ابا جعفر چیست و بود
خداوند عز و جل اول بر زمین گفت و اما السماوات و الارض کما تشارفتا
بعینه اما انداختند خانه کافران ای که آسمانها و زمین بودند لبش پس کتبیم ما
آنهارا آنحضرت با و فرمودند که شاید تو چنان گمان کنی که آسمان و زمین بودند
تا هم لبش از هم چیده پس شکافش شد یکی از آن دوازده چیز عرض کرد و لبش
فرمود تا شغفار که پروردگار بعد از بدستی که خداوند عز و جل کما تشارفتا
ببقول ما بد کرد و آسمان رفیع و رفیع شد با از آن بود زمین و رفیع کرد
خی و پدید آمدن از این چنانکه افرید خداوند بیارک و تعالی خلق را و زمین

گرفتند و در میان هر جنیده را کشته و اسنان را با زبان و زمین را بر و پانیدن
 دانه پس آتش مرد شای کواهی پدید که توان فرو نهادن پیغمبر این دایم علم تو علم
 ایشانست **سوره** گوید که چون سوالی از او دل مخلوقات بود و ایشان
 اقل مخلوق موقوف بر ایشان شای را بطلال عدم شای آنهاست لهذا آنحضرت
 را بیدار ایشان شای فرمود و الا ظاهر آنست که تا قبل عدم شای تریشی نباشد
 و اینکه فرمود پس بلند گرفتند اسنان را پیش از زمین و اینست قول خداوند عز
 ذکر و الارض بعد ذلک و جهات ظاهر افضا که حل کند شود کلامی در وقت
 خداوند عز ذکر خلق آدم باقی الارض جمیعاً تم استوی الی السماء سوهین
 سموات بر ترتیب ذکر می نامشای بنویسید پس در آنجا که در جهات و جهات و باطنی
 می نمود و پاش کرد است که فرمود و زمین حضرت باقر بود و در جهات و در وقت
 خداوند عز ذکر از پس او که در خداوند عز و جل آب را که در آتش زده پس او را که
 که خواش شد پس با الارض از آن دودی پس خلق کرد و اسنانها را از آن دود
 و خلق کرد زمین را از خاکش را پس نیلج کردند آب را و پس گفتند آب
 که من بزرگترین لشکر خدایم و گفت با آدم من بزرگترین لشکر خدایم و گفتش
 که من بزرگترین لشکر خدایم پس چون که خداوند عز و جل بسوی او می آمد و گفت که
 تو بزرگترین لشکر من **و نیز در پیش از آنحضرت** که فرمود بدید سبک
 رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کرده شد از قول خداوند عز و جل و بعد از آنکه
 الی الرحمن و قلا چه بار کن روزی که محشور و میگردد اینم بر هر یک از آن را بسوی
 رحمت خداوند عز و جل در حالی که سوار است در فرودگاه علی بدستی که در قاف
 میگویند و از آن فرمودی اینها غمناکند و این چندند که بر هر یک از آن که در خدا را پس
 دوست داشته باشند ایشان را خداوند عز و جل و مخصوص گردانیده است ایشان را
 پس تا بیدار است ایشان را از میان پس فرمود که با علی آگاه باش قسم بدان خدا
 که شکار است دانه را و خلق کرده است ایشان را که ایشان را از این پیر و این

از غیرهای خود و ملائکه استظهار می کنند ایشان را با زبانهای از آنها و عز
 که بر آنهاست و بنفای ملائکه و عزت هر قریب و با خون و جلاها و از آنست
 و اسیر خدایست و حمارهای آنها از ایشان تپید است بسوی عزت می برند ایشان را
 بسوی محشر تا هر دو در ایشان هزار سال است و روزی او را از طرف راست
 از طرف چپ سپردند ایشان را بخت تا آنکه میرسانند ایشان را بر یکدیگر و در
 هشت و بر دهشت و در خفاست که در برین ساپد یک بلور یک از آن جای که
 هزار و در آن دهمان و از طرف راستان در وقت چشمه است پاک پاکیزه پس
 می نامند ایشان را از آن چشمه سریش سریش پاک میگردانند خداوند یان و طای
 ایشان را از خداوند عز و جل بزرگ از بندگان ایشان و او اینست قول خداوند عز
 و جل و سفا هم در هم سزا با طهر و از بعضی می نامند ایشان را بزرگ و عکا را ایشان
 سخاوت پاک گفته از آن چشمه پاک باشد پس پاک میگردانند از آن چشمه بسوی
 چشمه دیگر از طرف چپان در وقت و غسل بکنند در آن چشمه ایشان پس
 هر که می میزند بعد از آن یان داشته میشوند و در پیش روی عرش با آنکه سلام
 شد از آنان افکار و در دعا و سرای و کوا همیشه پس میگردانند خداوند عز و جل
 ذکر ملائکه که با ایشان بپایند و نشان من بسوی هفت و یان مدای ایشان
 را با خلائی پس چینی که سیف گرفته است و نشود و من از ایشان و قاف
 شد است و هفت هزار برای ایشان و کوا یک شده است که هفت هزار برای و چو
 از او کم کرد از دانه ایشان را با صاحبان بیکجا ویدان پس میرند ایشان را ملائکه
 بسوی هشت و چون برسانند ایشان را بر یکدیگر و در هشت و برسانند ملائکه ملائکه
 بر در بر سدهای حلقه هر مردی که میشا گردانیده است ایشان را خداوند عز
 و جل از برای دوستی و در میان ایشان و یار و هفت یکدیگر را با آمدن و نشان
 خداوند عز و جل که بشود سدهای حلقه را پس یکدیگر گویند که آمدند ما را و
 دوستان خدا پس گشاده شود از برای ایشان در هشت و داخل شوند در هشت

و در چشمه

لبوی خادگان و بیکدیگر با ایشان فرستادگان برودن کار و جبار برود و صانع
و ایشان هزار ملکند که فرستاده ایشان را خداوند که غنیمت گویند و دست
خدا را قبول علامت کنند و دست خدا را بخدمت و ایشان فرمود که پس امام کنند
دست خدا را و ازین راه شوند ملائکه و داخل شوند بر دست خدا و او در
غرفه است و از برای آن غرفه هزار در است و بر هر دری از درهای آن غرفه ملکی
مؤکل بآن پس هرگاه ازین راه شوند ملائکه که داخل شوند بر دست خدا که
هر ملکی از دری که بخواهد مؤکل است فرمود که پس داخل گردانند و هر یکی را
از دری از درهای آن غرفه پس برسانند بر دست خدا و آن را برودن کار و صانع
عز و جل و این است قول خداوند عز و جل و ملائکه بدخولن علیه من کل باب
یعنی و ملائکه داخل میشوند بر پیشانی از هر دری از درهای آن غرفه و بیکدیگر
سلام علیکم تا آخری فرمود که و اینست قول خداوند عز و جل و از این باب
نمیرانند و بیایان ملک که با خداوند عز و جل و این در دست خدا را و آنچه او بداند
از کلمات و بیعت و ملک عظیم که بر بدست می کند که از فرستادگان خدا
عز و جل اندازند می طلبند بر مومنین پس داخل میشوند بر او و هر یک از این
اینست ملک و با خداوند عز و جل که بر می شود که هر جا جاری میشود و در هر منزلی
ایشان و اینست قول خداوند عز و جل و حقیر بن محمدم الا انما و بیوهان را
از ایشان و اینست قول خداوند عز و جل و مذنب علیه السلام و ملائکه داخل
نشدند پس از میان ایشان درختان سایه دار را ساخت چیدن میوه های
آن از جنه و هر یکی از بیوه ها با ایشان نشاند و بیکدیگر مومنین از هر نوعی از بیوه ها
که میخواهد بدفان خود یا آنکه او بیکه کرده است و بدست می که انواع بیوه های
گویند بدوش خدا که ای دوست خدا و بیوه را پیش از آنکه این بیوه و دیگران
بخوری فرمود که پیش هیچ مومنی در دست مگر آنکه از برای او شده بیوه ها
بسیار سایه دار و بی سایه و هر طایفه از بیوه ها از منزلت بیوه ها خواهر

کند و دست خدا غنا را آورده شود هر چه دل او خواهد نزد خواستن
غنا از غیر آنکه نام برده خواست خود را فرمود پس خلوت بیکدیگر با برادران
خود و بدیدن بیکدیگر و بدیدن و شمع می کنند در بیوه ها و بیوه ها و بیوه ها
شدند مثل ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و بعد از آنکه فراوان از برای هر
هفتاد و نه از هر یک از ایشان و چنانکه از او بیانش و مومنین یک ساعت باز در دست
و یک ساعت باز از او می و یک ساعت ببقوه خلوت بیکدیگر که کرده است
بر قضا و نظر بیکدیگر و بعد از ایشان بیعه و بیکدیگر بدست مومنین فراموش
او را شعاع نور می در میان که بر تخت خود نشاند و بیکدیگر از برای خدا و آن
خود که چنانکه این شعاع در خشنه شاید که برود و کار و بیار نظر انداخته
لبوی من پس بیکدیگر بدخادگان او که در دست قدوس جل جلاله و بیکدیگر این حرف
از زمان تو که دخول نموده بآن هنوز که شرف شده است بر توان بجهت خود بجهت
شوق لبوی تو و بجهتی که شغفش تو شده است ملاقات تو را بجهتی که رسید
تو را که بیکدیگر بر تخت خود بنیسم کرده است بیایان تو بجهت شوق لبوی تو پس
این شعاعی را که بر بدی این نور که فرا گرفت تو را آن از سفیدی و صفای
پاکیزگی که در آن است و در آن است پس بیکدیگر بدوش خدا که ازین دیدن بآن حرف
که تو را بدست لبوی من پس بیار دست بیکدیگر بدوش آن حوریه هزار غلام و هزار
کثیر و بیار دست بیکدیگر بدوش آن حوریه بدوش لبوی من بدوش لبوی من بدوش لبوی من بدوش
خدا از خیر خود و بر او است و خدا را که بافته شده است به ملائکه و مومنین
بدست و با قوت و در بر جدم ملک آنها از شک و عجز است بر کارهای مختلف که بدی می
شود و مغز ما را آن حوریه از لبی هفتاد و نه ملول آن حوریه هفتاد و نه است
و عرش شایسته آن او در ذراعت پس هرگاه نزدیک شود بدوش خدا
و در آن خدا و خدا و آن باطنها و ملائکه و مومنین و در آن است و در آن قوت و در آن
پس تار می کنند آنها را از آن حوریه لبوی او و معاشی کنند با یکدیگر و هیچ

بدوش

پنهان میگردی ملائیکه بجزند پس حضرت با فرمودند که اما هفت نفری که ذکر شد
 در کتاب خدا پس از این هفت عدد است و هفت نفر در سوره هفت و هفت نفر در سوره
 هفتم و هفت نفر در سوره هفتم که از برای خداوند عزوجل است هفت نفر در سوره
 این هفت نفر اینهاست از برای مرد متوسل از این هفت نفر اینهاست از برای مرد متوسل و در سوره
 و ششم بیکدیگر در اینها هر قسم که خواهد و هر که اراده کند و من چنانچه خواهد
 و از آن وقت مگر آنکه بگوید سجاد را لا اله الا هو که این سخن را گوید بشناخت
 خداوند عزوجل و او را بخندد و از خواهد که آنکه ملک کرده باشد از ایشان و امر میگوید
 یان و اینست قول خداوند عزوجل دعویتم بها سجاد را لا اله الا هو و تجتهدم بها سلام یعنی
 بخوانند و طلب کردند خوشان چیز را و در هفت یا در کلام است که سجاد را لا اله الا هو
 و وقت ورود و خداوند از ایشان سلام فرموده است و آخر دعویتم بها آنکه
 الله رب العالمین بقیه نرد تا غ شند و اینهاست از آنکه از برای خداوند عزوجل و سجاد را
 حمد و ثنا پیش بکنند خداوند عزوجل را و اما قول خداوند عزوجل که در وقت طلوع
 فرمود که خادمان میلانند و در وقت شستن را پس نماز کنند آن رنق را بسوی
 ایشان پیش از آنکه سوال کنند خادمان را از آن و اما قول خداوند عزوجل که
 و هم مگر یون فرمود که در شان خدا عزوجل بکنند چیزی را و در هفت مگر آنکه از برای
 و اینست پیش و بعد از آن **منقول است از ابی سیر که گفت که من در حدیث حضرت**
 باقر بودم که را گفتون عرض شد که سلام من ابی جعفر و اما پیش روایت بکنند
 که من سخن پیغمبر را بر هفتاد و قسم و از برای او است از همه آنها را که بر من پیش فرمود
 که چه میخواهد سلام از من یا میخواهد که سلام کند یا بیاورم بخدا قسم که بیاورم
 ملائکه را پیغمبر را و بقیه سخن حضرت را بر این فرمود که ای جعفر بپرسیدم که
 من بیاورم و بیاورم و در دفع بکنند و پیغمبر را و بیاورم بپرسیدم که بپرسیدم که
 شکست از اینها را ببرد از ایشان که این پیش از آن است که بپرسیدم که بپرسیدم که
 و آن حضرت نیز در دفع فرمود و بپرسیدم که حضرت یوسف علیه السلام را که از ایشان

العبر انکم لا توفون بخیاری اهل خانه بدین سخن که شهادت را بپند خدا قسم که روزی
 و در دفع فرمود و **منقول است از ابی سیر که گفت که سخن پیغمبر را بر هفتاد و قسم**
تا آخر ظاهر را ایشان آن بود که حضرت در یک مطلب بر هفتاد و قسم سخن پیغمبر را
و از همه آنها را که بپرسیدم که شهادت را بپند خدا قسم که شهادت را بپند خدا قسم
 از بیست و شش نفر را که در میان آن باشد که بیست و شش نفر را که در میان آن باشد
 و در هفتاد و شش نفر را که در میان آن باشد که بیست و شش نفر را که در میان آن باشد
 تا شصت نفر بود پس این بود که فرمود چه میخواهد از من یا بپرسیدم که بپرسیدم که
 و حضرت که اقامه نمودم یا میخواهد که ملائکه را بپند خدا قسم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 و اینکه فرمود که بپند خدا قسم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 و از رشت است که خداوند آنحضرت به پیامبری خود رسیده بود که بعد از آن فارغ
 میشد چه آنکه هر موره بپاراش و اینکه در آنوقت شب پیامبری را بخود داد
 یا آنکه نوره بود پیش از آنکه خداوند را بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 که نورم را با آنکه آنحضرت نوری بود یعنی رنق باشد که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 نیز از حضرت صادق روایت کرد که آنحضرت بجا بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 که با آنکه از این فرمود که من پیامبرم و بعد از آن واقعه و سخن دیگر آنحضرت که فرمود
 شکست از اینها را ببرد از ایشان یا آنکه شکست بود بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 بغیر از خود که تا من و هم آن کاروانی را بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 بش بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 فیه فضل است نه فیه مساوی و غیر حضرت یوسف علیه السلام آن بود که آنچه
 برادران نسبت به آنحضرت کرده بودند که آنحضرت را از پیش پند بپرسیدم که بپرسیدم که
 بود بودند بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که
 داشت بودم و در حدیث حضرت صادق که کلام داخل شد بر ما اثم خالو آن را
 بود که قطع کرد و بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که بپرسیدم که

آن حضرت بن فرمود که ای پادشاه پیشوی کوفت نوی سخن او را عرض کرد پس ای پادشاه
 خدا را تعجب نشا و خدا را در شوق و در باطن و در بیاض و در شایند پس داخل شد و سخن
 گفت و معلوم شد که گفت با ضام و ملاقات پس خال کرد از آن حضرت
 از و بیخلفه اقل حضرت با و فرمود که دوست دارا ایشان را عرض کرد که پیش
 ملاقاتم برود و کار خود را بگویم که فرمود مرا امر فرمودی بدو سخن ایشان را
 فرمود بدلی عرض کرد که این مرد که با تو بر بیاض نشاندست مرا امر میکند پیروی
 از ایشان و کپی بنوا مرا امر میکند بدو سخن ایشان پس کدام یک این دو نفر را
 و محبوب تر اند لبوی و آنحضرت فرمود و بگوید اسم این مرد محبوب تر است
 لبوی من از کت بر تو و او را ملاقاتی بر آن مرد و خدمت میکند و یکدیگر و من
 که بگویم با آنرا خدا و الله هم الکافرون و من لم یحکم یا انزل الله فاولئک
 هم القائلون و من لم یحکم یا انزل الله فاولئک هم الفاسقون یعنی هر آنکس که
 حکم نکند با حق خداوند شده است پس آن جماعت کافرانند و در آید و قسم می
 فرماید که ظالمانند و در آید به ستم پیغمبر را بدک فاسقاند
 کرده است عبدالمجید بن داوود از آن حضرت با قریه که عرض کردیم با آنحضرت که ما را از اسم
 سابقه این که هر یک از آن بزرگان پیش و حق که بنا داشتند یکدیگر چه میبای
 غیر آن پس فرمود و سخنانی و عظیم شمر و این عمل را از آن شخص فرمود که ای پادشاه
 تمام نماز ابی که از او بدتر است عرض کردیم بی ضرر ما فرمود که دشمن نما بدتر است
 از آنگاه با شید بدو شیخ که پیش میبند که ذکر شود و نماز اهل بیت پیغمبر پس
 رفت کند چنانچه با ایشان میکانک صبح کند ملاقاتی که نشاند و او امر فرمود
 شود باز برای او هر کتاها نشانی که میباید شود کتاها را که او را از ایشان
 پیر بدن بود و بدو شیخ که شفاعت قبول میشود و قبول میشود و در میان زمین
 شاد و بدو شیخ که شفاعت میکند از برای او هر کتاها را که او را از ایشان
 پس یکدیگر خداوند اینها را من است که در دار و در پناه فرمود که از این

پس قبول پیش و شفاعت او در میان شما پس یکدیگر خداوند شاد و نعم
 که من چو در کار خود من سزاوار شوم که مکتا فایده هم گمانی را که پیش میباید کرد
 پس همانا او را داخل شد یکدیگر با آنکه او را لعنت باشد و بدو رستی که نموی که
 کار هر دو نشان که شفاعت کند هر این شفاعت کند از برای من فقر پس در آنوقت
 گویند اهل حق من فالتا من شافعین و الاصل فی جمیع بجه که پس است ما از شفاعت
 کنند که و بدو شیخ که پیش میباید و در ذات کرده است همه اهل هرونان
 حضرت صادق که آنحضرت فرمودند بیضا که در خدمت آنحضرت بودند و من
 نیز حاضر بودم که چو شهادت استخفاف یکدیگر بیا پس برخواستند و در میان
 مردی از اهل خراسان و عرض کرد که بنام می برم بذات خداوند که استخفاف کنیم
 نبوی یا پیغمبر علیه فرموده و آنحضرت فرمودند که بلی بدو شیخ که نبوی یکی از آنکسانی
 که استخفاف میکند بن عرض کرد که بنام می برم بذات خداوند از آنکه استخفاف کنیم
 نبوی آنحضرت با و فرمودند ای بر تو با نشد بی و حق که ما در نزد یکدیگر حجت داریم
 از آنان شخص که می گفت نبوی که و از کن مرا بعد و بلی که بخدا قسم که عا جبر
 و مانده اند و بخدا قسم که موسی را لا یخبر می هر آنکه تحقیق استخفاف کردی
 با و هر که استخفاف کند بنویسی پس ما استخفاف کرده است ضامع کرده است
 هوش خداوند را عز و جل و پیغمبر و پیشا ز عبد الرحمن ابن ابی عبد الله
 که گفت عرض کردیم بعد از حضرت صادق علیه السلام که بدو شیخ که خداوند عز و جل
 متکذرا است بر ما معرفت نمویید و یکدیگر او پس متکذرا است که از او است بر ما
 با و از کردن از برای شما علی استمطی و الا پیغمبر پس مخصوص گردانیده است
 ما را بدو شیخ که اهل بیت و شافعین شاز او برای پیغمبر از دشمن نما و
 از او میگویم با این مکر خاله خود ما ان نشی گفت راوی که گفت که در میان
 گویند پس آنحضرت فرمود سوال کن مرا پس بخدا قسم که سوال نمیکند مرا هیچ
 سئوال که آنکه بنامیدم بنو رابان را وی گفت که عبدالمک بر اعیان من گفت

بغیر از این که پیش از این با وی و عیال و غیره این پس از آنکه فرمودند که بدو حق که
علی از منت و سن از اویم جبرئیل عرض کرد که من از شما می آیم و بعد از این حضرت
سلامتی فرمودند که نظر کردیم بر پیغمبری که در میان شما و من
برگزینان طلاق است و میگوید که لا اله الا الله و لا اله الا الله
یعنی شهادت شهادت و بعد از آنکه از آن گفتن و آنرا که میگوید که
که من در مکه بودم و در وقتیکه خالد بن عبدالله مکه را که بود و در مکه و در مکه
الحرام نزد خاتم از منم نشسته بودم پس گفت که این پندار برای من تازه و تازه
از جمله سستی است اهل بیت بود که گفتند که این آمله در پیغمبر موی سر
و محاسن و سرخ بودن از عیال و رفیق که سخن او را بشنوم خالوا و گفتند
او تازه خبر به مرا بگو ای نبی و آنچه که در میان خبر بود و عزیز ترین آن
و ذلیل ترین آن فدا کرد گفت اصلح الله الایم خبرم و تو را بگو ای نبی
و عزیز ترین آن که هر یک از آن خبر بود و آنچه که گفت و او بر تو یک واقع
بود گفت علی اصلح الله الایم خبرم و مرا گفت آن واقع بدو است گفت
چگونه بود آن گفت بعد از آن که گوی فدا شده بود در میان عرب که با
گویی فدا شد خداوند عزوجل اسلام و اهل اسلام را و همان عزیزتر از خدا
بود در میان عرب که با آن عزیزتر از خدا و خدا و اهل اسلام را و
همان ذلیل تر از خدا بود در میان عرب که چون کشته شدند و فرستادند
روزی به ذلیل شد پس خدا و گفت که دروغ گفتی خود اسم که بود در میان
عرب و در آن روز گویی که از قریش باشد و ای یزید و فدا شد خبر به مرا بگو
از اشعار عرب گفت که پیروان آمد و بجهل و در آن روز و نشان بر تو قرار
دارد و بود که فدا شده شود و در پی او و بر سر او بود عیال و سرخ و بدست او
بود و پیغمبر را که بپشت گفتم الحسب الله و من معی باذل غامضین حدیث
سختی است و اول آنرا می خاند که دروغ گفتند دشمن خدا را بدی که بود

برند

برادر من در سوای پدر از او بود و غیره و خدا لعین و لعین بود و مادر او از قبل
قتل بود و ای یزید و فدا شد که بود که بکشتن او بی عیال و ای یزید و فدا شد
گفت اصلح الله الایم این و در آن روز و در آن روز فدا شد و پیروان آمد
ای علی و مادر می طلبید پس کسی یزید فدا شد که بکشتن شما کان کنی
که می فرستید ما را فدا شد و ای یزید و فدا شد و ای یزید و فدا شد
نمود و یزید فدا شد و پیروان آمد و یزید فدا شد و پیروان آمد
یزید فدا شد و پیروان آمد و یزید فدا شد و پیروان آمد
او علی بن ابی طالب و پیروان آمد و یزید فدا شد و پیروان آمد
المعلم فی العام الخیل و بی عیال و ای یزید و فدا شد و پیروان آمد
صاحب و پیروان آمد و یزید فدا شد و پیروان آمد
تخلو فیما بینکم و یزید فدا شد و پیروان آمد
یاد دروغ گفتند است بخدا قسم که ابو تراب چنین نبود و یزید فدا شد
که ای امیران دین مرا که باز کرده پس یزید فدا شد و پیروان آمد
نمود و بپشت پیروان آمد که کعبه قسم که فدا شد و پیروان آمد
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفتند که فدا شد و پیروان آمد
عالم بخار و غالی و حاکم و یزید فدا شد و پیروان آمد
چون و فدا شد که در علم خدا کشته بود که از آن درخت پیروان آمد و فدا شد
از آن درخت و یزید فدا شد و پیروان آمد
فدا شد که فدا شد و یزید فدا شد و پیروان آمد
پیروان آمد و یزید فدا شد و پیروان آمد
از آن درخت فدا شد و یزید فدا شد و پیروان آمد
و فدا شد و یزید فدا شد و پیروان آمد
و فدا شد و یزید فدا شد و پیروان آمد

از برای او اولاد که خدای تعالی بر او من و بکنند ما بهم پس از آنکه قبول شد
فریاد او شنیده شد پس از آنکه خدای تعالی فریاد او را شنید و قبول کرد
که پیغمبر را علی که مخصوص کرد پس از آنکه خدای تعالی قبول کرد
چنانچه بقتل آوردیم باز در وقت اهل بیت پریشان بود و بعد از آنکه در میان
می نماند آنچه که نزد ایشان بود از علم و ایمان و امام که در میان ایشان
علم نبوت تا آنکه بیعت کردند پس از آنکه خدای تعالی قبول کرد و پس از آنکه
در وقتی که نظر کردند در وجه حضرت شادم پس یافتند روح را پیغمبری که شاد
خاره بود با و حضرت شادم پس ایمان آوردند با و مشایخت کردند و صدق
کردند و از پیغمبری که اوم بصفت کرده بودند و بعد از آنکه خدای تعالی قبول کرد
در هر سال پس بود باشد از روز و شب ایشان پس نظر می کردند و در هر
سکری روح را و فرمودند از آن طایفه را که در آن پیغمبری می آمد و پس از آنکه
در وقت هر پیغمبری تا آنکه بیعت کردند پس از آنکه خدای تعالی قبول کرد
و نشان دادند روح را که مکیان علی در روز ایشان بود و اینست قول خدای تعالی
عن و جعل و لعلنا نسلنا نوحا الی قومه تا آخر این بود و ما بهم آدم و نوح و عیسی
از پیغمبران که نفعی می داشتند درین خود را و ما بهم نفعی شد است و گواهی
و قرآن پس نام برده شد اند چنانچه نام برده شد اند از پیغمبران امان که
اشکارا کردند پس خود را و اینست قول خدای تعالی و جعل و لعلنا نسلنا نوحا
علیه السلام و نسلنا نوحا الی قومه علیک پیغمبرانی را که در پیغمبران
ایشان را بر او پیغمبرانی را که در پیغمبران ایشان نام برده شد
که ایمان پیدا کنند و پیغمبران چنانچه نام برده شد پیغمبرانی را که اشکارا کردند
پس ما نوح و در میان قوم خود را سال که پیغمبران سال که در میان
در پیغمبران و پیغمبران و نوح و در میان قوم که پیغمبران
پیغمبرانی را که ما بهم و در پیغمبران نام برده شد و اینست قول خدای تعالی و جعل

کذبت قوم نوح و رسولین یعنی تکذیب کردند قوم نوح پیغمبران را و خدا پیغمبران
پیغمبرانی را که ما بهم نوح و آدم بودند تا آنکه رسید است و خود و خود
و جعل کرد و آن وقت اهل بیت را که پیغمبران نوح چون با خبر رسید پیغمبرانی
و کمال شد ایمان او و در میان قوم و جعل بسوی او که اهل نوح بختی که با خبر شد
پیغمبری آمد و کمال کرد پس از آنکه ایمان او را و در میان قوم و جعل
ایمان و اسم اکبر و برات علم و انوار علم نبوت را و در میان قوم و جعل
قطع نمیکند و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
بودند و از آن که در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
سز و شانه خود را و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
ما بهم نوح و رسولین یعنی تکذیب کردند قوم نوح پیغمبران را و خدا پیغمبران
شام را و جعل پس بود ما بهم نوح و رسولین یعنی تکذیب کردند قوم نوح پیغمبران
بیعت کردند تا آنکه پیغمبرانی را که اوم و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
بسوی خدا و در میان قوم و جعل پس تکذیب کردند خدا و در میان قوم و جعل
ایشان را و جعل پس هر کس از شما که در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
کنند و از برای رسنی که خداوند و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
و امر فرمود نوح پس و شام را که پیغمبران و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
بوده باشند آن روز عید از برای ایشان پس نظر آوردند و در میان قوم و جعل
در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
علم نبوت پس و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
پس ایمان آوردند با و و ما بهم نوح و رسولین یعنی تکذیب کردند قوم نوح پیغمبران
ناشدند عذاب با و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
فرستادیم بسوی قوم عا و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل
عذاب را و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل و در میان قوم و جعل

برادر ایشان در وفی که گفت با ایشان هود که ایایی برهنید و فرموده است خداوند شما را
و نعم و موی بها ابرهیم بنیه و یعقوب بجه و صفت کردن و صفت حضرت
ابرهیم پس از آن خود را و حضرت یعقوب پس از آن خود را فرموده است و شما
لا احق و یعقوب کلامه بنای حق بنید بهما ابرهیم احق و یعقوب را و اهل
هدایت کردیم از برای آنکه قرار دهیم این وصفت را در اهل بنا و روح را و خدا
کردیم از پیش از برای آنکه قرار دهیم این وصفت را در اهل بنا و امر کردند
با ما و انکار از دزد پیغمبران کافی که پیش از حضرت ابرهیم بودند ما حاضر
و بود ما این حضرت ابرهیم و هود و یعقوبان پیغمبران را و این قول خداوند
و ما قوم لوط که بعد از ایشان بودند و ما را در آن زمان آوردیم و حضرت ابرهیم
فان له لوط و قال فی ما جاز فی یوسف بن یان آوردیم و حضرت ابرهیم
لوط و فرمود که من هیچ یک از یوسف و لوط را خود و قول خداوند را و بعد
ابرهیم از قال لغوی ما عبد الله و اتقوا و لکن یوسف را و ابرهیم را
در وفی که فرمود قوم خود که ای قوم پرستش کنید خدا را و پیغمبرید و این
عمل شماست از برای ما پس آمد ما این هر دو پیغمبر و ده پیغمبر و ده پیغمبر
پیغمبر که ایشان پیغمبران بودند و جاری شدن از برای هر پیغمبری مثل آنچه ما
شد از برای نوح و مثل آنچه ما در شدن از برای آدم و هود و صالح و شعیب
و ابرهیم علیه السلام تا آنکه شعیب شد پیغمبری یوسف بن یعقوب پس گوید
بعد از یوسف در اولاد برادرانش تا آنکه شعیب شد یوسف بن یعقوب بن
ما مثل یوسف و موسی و پیغمبران پس فرستاده خداوند و در هر جمعی و
هر و نال یوسف فرعون و همانان و قارون پس فرستاد پیغمبران را
یکی که همدان که آمد یوسف را و پیغمبران ایشان که نیک کردند و را
پیغمبر ما و خداوند ما و اینها پیغمبر ما و اینها هم احادیث یوسف بن یعقوب
از اهل آنها را بعضی بعضی دیگر فرستادیم و گردانیدیم ایشان را و در مثل

کردیم از آن هلاک ایشان مثل شدند و غیرت کردند و بودند ای اسرائیل که بکشند
پیغمبری را و در شتر ایشان بودند و بکشند و پیغمبر را و جزار و فقر ایشان
بودند تا آنکه کلامه بودند و بکشند هفتاد پیغمبری را بکشند و پس با بودند از قتل
ایشان در آخر روز پس چون نازل شد نوح بر حضرت موسی و شاورش
و از محمد صلی الله علیه و آله و ابودیان یوسف و موسی پیغمبران و بود و موسی
حضرت موسی و موسی بن نوح و نوح و اوقای موسی است که خداوند با او کرده است
او را و کتاب خود را و نوح و موسی و نوح را پس پیغمبران ایشان را و میدادند
محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه سعوت کردند خداوند تا آنکه تسبیح عیسی بن مریم
پس ایشان را و از محمد و اینست قول خداوند و بعد از بعضی یانیه هود و
نصاری صفت پیغمبران صلی الله علیه و آله و الی مکه و بعد از آنکه شد است
ایشان پیغمبر در نوح و از اجل نامم و المعروف و پیغمبر من المکرار یکبار ایشان را
بعد از وفی که بکشند ایشان را از نکر و اینست قول خداوند و بعد از آنکه رسیدند
از عیسی که در سید رسول باقی بن بعد از سید احمد یعنی ایشان را و در تمام
من به پیغمبری که می آید بعد از من که نام او احداث و ایشان را و در تمام و موسی
چنین محمد صلی الله علیه و آله چنانچه ایشان را و در پیغمبران یعقوب از ایشان
بعین و بیکر تا آنکه رسید پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله پس چون باخوردند
محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری خود را و کامل شدن نام او و پیغمبران ایشان را و
تا آنکه و نوح و لوط و یوسف را که ای محمد پیغمبر که باخوردند و ساید پیغمبری خود را و کامل
کرد و اینها با هم خود را پس قرار داد و هر یکی را که نخواست با ایمان و اسم اگر و پیغمبر
علم را تا علم یوسف را و در اهل ایشان را و هر یکی را که نخواست با ایمان و اسم اگر و پیغمبر
کوس قطع نکرد علم را و ایمان را و اسم اگر و پیغمبر را و تا آنکه علم یوسف را
از حضرت و در نوح و لوط و یوسف قطع نکرد ایمان را از نوح و از نوح پیغمبران را و یوسف
تا این نوح و یوسف را و اینست قول خداوند تا آنکه اسطی آدم و نوح را

واطلا واهدا ایشا را تفصیل دادیم بر عالمیان و هدایت کردیم از پلداران و
 ذریه و برادران ایشان را و بر کردیم ایشان را و هدایت کردیم ایشان را و هدایت
 را شد ایشان را جماعتی که داده ایم بایشان کتاب و حکم و نبوت را پس اگر کافر
 شوند باینها این جماعت کفار و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 نیستند باینها پس بدو که خداوند و کل که فرایند است فاشلان از اهل
 بیت و اخوان و ذریه را و اینست قول خداوند باریک و ضعیفی اگر کافر شوند
 باین است خوبا جماعت پس تحقیق که موکل که فرایند اهل بیت و برادران ایشان پس
 کافر نیستند باینها هرگز مضایع نیستیم ایشان را که فرایند اهل بیت و برادران ایشان
 نیستند بعد از آنکه علماء است و اندوختن ایشان را بعد از خود اهل بیت و برادران ایشان
 علمه چنان علمه نیست و در دفعه و دفعه و دفعه و دفعه و دفعه و دفعه و دفعه و دفعه
 پس اینست باینها چنانچه مشهور است و در آن امر است بدو شی که خداوند و کل
 پاک که فرایند است اهل بیت و برادران ایشان و در آن امر است بدو شی که خداوند و کل
 و مودت ایشان را و ماری که فرایند است از برادران ایشان و ماری که فرایند است
 ایشان را و اصحاب پیغمبر و دوستان او و امانان بعد از او و ماری که فرایند است
 او چنانچه در آن در اینها گفته که کما فراده است خداوند و کل و اینست
 خود و طاعت و مودت و مودت و مودت و مودت و مودت و مودت و مودت و مودت
 کنند و باین مشتمل است و باین باید واسطه آن و بوده باشد و باینست
 تمام و در اینها است و باینست و باینست و باینست و باینست و باینست و باینست
 مگر بواسطه ایشان پس هر کس که باینها عمل آورد و حق است بر خداوند و کل که اگر ام
 کند و از عذاب نهد و هر کس که باینها عمل آورد و حق است بر خداوند و کل که اگر ام
 انداخته بر خداوند و کل که باینها عمل آورد و حق است بر خداوند و کل که اگر ام
 که از او با هم آید که مگر از او و هر کس که باینها عمل آورد و حق است بر خداوند و کل
 که در هر کس که باینها عمل آورد و حق است بر خداوند و کل که باینها عمل آورد

بأن ایمان که

و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 شاید که از برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران
 باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران
 هسته ایمان با برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران
 باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 چنان نیست خداوند و در آن امر است بدو شی که خداوند و کل که فرایند است
 و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 ملکات علیها و در آن امر است بدو شی که خداوند و کل که فرایند است
 الکتاب و الحکم و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 الکتاب و الحکم و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 از جهته معنی باشد و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 هر کس که باینها عمل آورد و حق است بر خداوند و کل که باینها عمل آورد
 و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 انصاف کرد و در آن امر است بدو شی که خداوند و کل که فرایند است
 با ابراهیم و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 پیغمبر اهل کفر است باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 او و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 مگر پیغمبری با برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران و برادران
 که از او و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 شد و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 فرغان را و باینکه با هم هر یک از اینها را و باینکه با هم هر یک از اینها را
 چنانکه جواب چنانچه در آن مسائل مگر پیغمبری با برادران و برادران و برادران و برادران

گفت پس بفرموده شدی و اگر بگویند که داخل گشت پس بفرموده شدی بفرموده شدی
خدمت حضرت شد و بیکت ایضا قسم کردند تا ترین مردی حاضر شد پس آمد
بجای هشام و گفت که چه کردی گفت که از کار مرا بفرستی خود این مرد بخدا
قسم کرد و تا ترین مومنانست خدا خدای من از ایشان ایضا گفت که از این
گفتند که روایت کرده است عمر بن عبد الله بن قتیبه که برده بود
هشام بن عبد الملك حضرت هشام بن قیس را فرمود از من بپرسید و بگوید پس فرمود که
آنحضرت در منزل خود و آن حضرت می نشستند با مردم و در میان ایشان پسر و فرزند
آنحضرت نشست بودند و در خدمت ایشان جای خود را مردم بودند که از آنحضرت
سوال میکردند تا که نظر کردید و بفرموده شدی که داخل میشوید و در کوفه در آن
موضع بود پس فرمودند که ایضا چه میشود آن جماعت را آبا این رفتن را
ایشان عبد الله بن عمر فرمودند که با رسول الله و کس از ایشان پرسید و بفرموده شدی که
گفته دارند در میان مردم چنانچه در روزی پس می رفتی آوردند آن عالم را و سوال
میکردند از او از آنچه میخواندند و از آنچه می نوشتند و فغان سال پس حضرت
فرمودند که ایضا علی را در عرض کردند که او از تا ترین مردم است و در پناه آن
ایضا بخوار باین زکات از ایضا بر عیبی بودند فرمودند که ایضا بگویم پس فرموده شدی که
عرض کردند این امر را بایشان باین رسول الله و او می گفت که پس آنحضرت سدر
بیان کرد و خود را بیجا می خواندند و بیا ایضا بفرموده شدی که برنده و در میان
مردم داخل شدند تا آنکه باین کوه رسیدند پس آن حضرت بیا ایضا بفرموده شدی که
در میان حاضران می نشستند و ایشان را با پیروان آوردند و بیا ایضا بفرموده شدی که
و که آمد پس داخل در میان شدند و ایضا بفرموده شدی که آوردند و در چشم
او را بست پس بفرموده شدی که باین دست فرمودند که کو را و چشم او بود و متوجه
شد بچای حضرت و گفت که ایضا بفرموده شدی که باین دست فرموده شدی که
فرمودند که باین دست فرموده شدی که باین دست فرموده شدی که باین دست

مردم

در این روز

فرمود که از جاهلان ایشان بستم گفت که من از تو سوال میکنم باینکه از من
سوال میکنی آنحضرت فرمودند که من از من سوال کن پس حضرت ای گفت ای
کوه و ضاری مروی از آنست که بیکدیگر از من سوال کن بدو سؤالی پرسید و فرمود
از من سؤالیست پس گفت ای بنده خدا خبر ده مرا از ساعتی که از شب و روز گذشت
کدام ساعت ایشان ساعت آنحضرت فرمودند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب
حضرت ای گفت که هرگاه از ساعتی که از شب و روز گذشت و در این وقت
کدام ساعت ایشان حضرت فرمودند که آن ساعتی که ایشان در این وقت
بودن می آیند باین زمان ما پس حضرت ای گفت که من از تو سوال میکنم باینکه از من
سوال میکنی آنحضرت فرمودند که تو سوال کن حضرت ای گفت که کوه و ضاری
این مرد و ما و آن ساعتی که خبر ده مرا از اهل بیت که چه میگویند و میفرمودند
تقریباً بیکدیگر بگویند مثل ایشان را و در میان حضرت فرمودند که باین
در شکم دارد و میفرموده شدی که ما در حضور و در تقویم بیکدیگر حضرت ای گفت که آبا
تعلق که من از علماء ایشان بستم حضرت فرمودند که من بستم که آنکه از جاهلان
ایشان بستم پس حضرت ای گفت که من از تو سوال میکنم باینکه از من سوال میکنی آنحضرت
فرمودند که من از تو سوال میکنم که کوه و ضاری بستم که آنکه از جاهلان
بستم او را از سزا کردی و میفرمودند که باینکه از من سوال میکنی آنحضرت
با فرمودند سوال کن گفت خبر ده مرا از مروی که نزد یکی که در بزرگ خود پس عالم
شد آن زن بدو فرزند هر دو در یک ساعت و زایش هر دو در یک ساعت
و در وقت آنکه در یک ساعت و در وقت آنکه در یک ساعت و در وقت آنکه در یک ساعت
دو فرزند صد و پنجاه سال و در وقت آنکه در یک ساعت و در وقت آنکه در یک ساعت
دو فرزند حضرت فرمودند که آن دو فرزند عزیز و عزیز بودند که حاضر شدند
ایشان بایشان همان بزرگوار که در وقت آنکه در یک ساعت و در وقت آنکه در یک ساعت
کوه و ضاری و در وقت آنکه در یک ساعت و در وقت آنکه در یک ساعت و در وقت آنکه در یک ساعت

شایسته آنکه گفتند ایشان را که عذاب و برود ایشان را در محل خیزی و
 رسوا و سوال کرده بودی از آن اشخاص که در حضور آن مردم بودند در
 وقتی که مال و عیب شد و برگردن او گذاشته شد که بعضی از ایشان
 عارف بودند و بعضی دیگر پس از آنکه از آن اهل بیت پس از ایشان
 یا گفتند خداوند ملائکه و در میان جمیع ایشان و سوال کرده بودی از مبلغ
 و مقدار علم ما و آن بر سه قسم است علم گفته شده و علم آنچه بود علم حال اما
 علم آنچه پس نوشته شده است و ما علم گفته شده پس خبر شده است و اما علم
 حال است که در دلهای می افتد و بر کوشا پیچیده و آن فاضلین علم
 ما است و پشت پیغمبری بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سوال کردی از
 ما در آن فرشتگان ایشان و از کجاست و طلافی ایشان اما ما در آن فرشتگان
 ایشان پس ایشان را تا که از آن تبار و قیامت کجاست ایشان یا خبر می است
 و طلافی ایشان در غیر عوالم و اما هر کس داخل شود و دعوت ما پس
 تحقیق که بر طرف بیکدایان او را و او یقین او شک ندارد سوال کردی
 از زکوة دادن یا ایشان پس ای من زکوة نماند شما سزاوارترید یا آن
 بجهت ما که حلال کردیم ما آن را از برای شما هر کس از شما که باشد و هر کجا
 که باشد و سوال کردی از ضعف ایشان پس ضعیف نیست که تحت بر او افتاد
 نشود و اختلاف مردم را ندارد و هر گاه بدانند اختلاف مردم را پس از پیغمبر
 و سوال کردی از شهادت کوی دادن از برای ایشان پس انعام کن
 شهادت و اگر چه بعضی وجود و بعد و ما در حق ایشان نوشته شد و در ما
 خود و ایشان پس اگر کسی می برد و خود خطی را پس شهادت می دهد و بجز آن
 که اگر کسی را می گوید که گواهی می دهی که شهادت می دهی خدا را و بوی می رفته
 ما را آن شود و بیل قوم را تا که با آنکه داخل شود و حصار و ما
 خود نمائیم و در می کن یا آل محمد و چیزی که آن ما نبوی می رسد و نبی داده

مشهور بودی ما که باطل است و اگر چه شناسایی از ما خلافت از آنجا می ماند
 پندانی که چه جهل ما آن را گفته ایم و بر چه قسم آنرا و صفت کرده ایم احضار
 کن باقیه جوخه بر ما و فاش کن خبری که از تو طلب کردیم پنهان دانستن
 از ما بد رستی که از حقایق واجب بر ما در حق نوشتی که نوشتی از او چیزی
 که بواسطه آن نفی شای با و از برای امر و دنیا و آخرش و یکت و ما را با و
 اگر چه بدی کنده و اجابت کن دعوت او را هر گاه تو را بخواند و فراموش کرد
 او را یاد نمیشد و اگر چه نزد یک تری از تو داشتند باشد و عیادت کن او را
 در بیماری او و پشت از اخلاقی نویسن عشق و از پند و نه چنانست و نه بیک
 و نه سخن ناخوش و پیچیده و نه بخش و نه امر با آن و هر گاه به پیغمبری از آن
 فیج را در لشکر بسیار که از دیبائی بکنی حرکت کند پس شغل یا شرف
 از برای خود و از برای نویشان که پیر و آن تواند و هر گاه بیکر از کتاب پس
 بر ما و چشم خود را بوی آسمان و نگاه کن که چه بیکر خداوند بجز با آن
 پس تحقیق که افسوس که ما از برای تو جمله را آن مال خلافت داشت که بنا حق غصب
 کردند و ما را از آن باز کردی آن مال کن کردن با حضرت محمد و صلی الله علیه و آله
 اما الانبار و **حسن** گوید که مراد از آن مردم غایت و خلیفه تامل اند و
 مراد از آن مردم بیکر ایما و توبین است و مراد از مال خلافت است که باقی
 غصب کردند و مراد از آن باز کردن آن مال بکردن حضرت قرار دادن ثقلها
 خلافت است از مل مشکلات و در قیامت برگردن حضرت و شایسته که مراد
 نزد و که حق است یا نماند و اینکه بود کجاست ایشان یا خبر می است شایسته
 مراد کجاست که پنهان باشد و می و ما را شایسته ایشان امام است و از برای غیبت
 ایشان شایسته و غیبت است یا آنکه اخبار ما باشد یا بیکر و در کمال
 غیر از آن باید و در حق کجاست بیکر و یا آنکه مراد از آن باشد که خلافت را
 خود می گفت و چنانکه کجاست بیکر و در حق شایسته ایشان پنداشتند و این خبر بود که

علافا ایشان بفرموده است شاید مراد آن باشد که در غیر اهل بیت چنانچه
 فی ان حضرت باقر و در ذیل آن مطلقا حق اهل حق روایت کرده است که مراد
 بعد از اهل بیت با آنکه مراد مطلقا بدین خصوصیت و یا باشد که مراد از آنست
 که مراد باشد و مراد باقر از ظاهر اسفندی باشد که پیش از ظهور آن حضرت خروج
 کند روایت کرد ابو سبیر از حضرت صادق که آن مرد بود غلامی است حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله را عرض کرد که یا رسول الله من در این سال شدم از
 مدینه ایستاده ام و در این راه پیوسته با پیروانم میروم و در این راه با آن
 آن حضرت فرمودند که ای ترسم که تو را غارت کنند و دست از تو بکشند و
 پس برادر تو پس بیا بی نزد من غارت آلوده و در پیش روی من بایستی
 و بیکه که در پیش من بمانی و بمانی پس بگویند پس بماند من گفته شد و ملاقات
 و نماز من غارت شد عرض کرد یا رسول الله منی باشد که خبر شما باشد
 پس آن حضرت او را فرمودند پس بمان و در دست با پیروان تو و در دست
 و توقف نکردی تا آنکه از زمان ما آنکه سواران بنویسند که در دنیا
 ایشان بودند عین من حسین و از غارت کردن و غارت های روزگار و غارت
 و پس از آنکه او را گفتند و غارت او را از غارت بود با سپری کردند و
 ابو ذری و دید تا غارت حضرت رسید و در پیش روی آن حضرت ایستاد
 و طعن نبرد و غارت بود که با آن روزی او رسید و بود پس بر عشاء خود و بیکه
 کرد و گفت صدق الله و در سوره کوفته شد تا از آن روز رکنه شد
 پس از آن روز و ایستاد پیش روی تو بر عشاء خود و پس بمان که در رسول
 خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان میروند و رفتند و طلب ایشان و
 بگویند که سالهای و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 روایت کرد ابو سبیر از حضرت صادق که آن مرد بود غلامی است حضرت
 خدا صلی الله علیه و آله در روز غارت از قاع و در زیر و در زیر و در زیر

پس پس آمد و خایلد شد بپایان آن حضرت و صاحب شد که او را پس پس
 از سر کار آن حضرت را و بدو مسلمانان بر لب و در خزان ایشان و بود
 و انظار و بیکه که در پیل نام شود پس از در مشرب بقوم خود گفت که من بیک
 بیکم پس آمد و حمله کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بیکه که
 فحاشا و در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت فرمودند که فحاشا و در دهنش
 میاید و در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت فرمودند که فحاشا و در دهنش
 بر پشت بدین خود پس حضرت برخواست و پیش رو کرد و گفت در پیش
 او نشاند و فرمودند که بیکه که در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت
 بود و در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت فرمودند که فحاشا و در دهنش
 و انور مشرب بیکه که در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت فرمودند که
 روایت کرده است حضرت بن عباس از حضرت صادق که آن حضرت فرمودند
 که اگر بنویسند که معرفت شود بدین چنان کنند و با کی نیست که مردم بنویسند
 کنند و با کی نیست که ایشان بنویسند که در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت
 که امیر المؤمنین سلوات الله علیه و آله بنویسند که در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت
 بیکه که از دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت فرمودند که فحاشا و در دهنش
 کند بدی خود را بنویسند و بیکه که از دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت فرمودند که
 کند تا آنکه در دهنش ایستاد و در شش پس آن حضرت فرمودند که فحاشا و در دهنش
 اهل بیت بدانند که هر کس بنیاد حق تا از او بیدار و از او باشد و از او
 بپا مسئله تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله
 باشد با آنکه بنویسند تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله
 و با این همه چنان است و در شان باشد و در شان باشد و در شان باشد و در شان باشد
 دنیا و پیشین و در شان باشد و در شان باشد و در شان باشد و در شان باشد
 خالین بنویسند تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله تا از او بپا مسئله

از دست من

آمده اند تا آنکه در طاعت ایشان ترسانند که چه چیز است اینک آوردند
بعد از قسم طاعت تا با محبت و ولایت و ایمان در این باب می ترسند که
قبول نشود و ایشان و بیست ترسان ایشان بجهت آنکه شک داشته باشند و در
دین ایشان بر حق است و لکن ایشان می ترسند که مقدر نباشند و در حق و
اطاعت با بر حق و در کار توانی که از خواه خود بیرون نیای پس چنان کن
زیرا که بر تو لازم است که از خواه خود بیرون آیی که حق بخوبی بدو حق
و صد نوری و در پناه و ساحتی و انصاف بخوبی پس فرمود خوب سوختن است
از برای در سلاطین خواهان و ایمان پیدا و در خواه از خود چشم و زبان و نفس
و فرج خود را بفرمان محضات بدهی که یکسانند محض خدا را بقبل خود
مستوجب شود و از حق تعالی و از خداوند عز و جل پیش از آنکه شکش بخشد
بر زبان داند و هر کس چنین داند که از برای فضیلتی بر دیگران است پس او
از جمله است که آنست را می گوید که عرض کردم که آن شخص چنین پیدا کند که فضیلت
دارد و در عاقبت امر برفت و دیگران بجهت آنکه او را در یک مقام می بیند آنحضرت
فرمود و می فرماید که شما باید که گناهان گذشته او را فرجه باشد و عفو
باز داشته باشند بجهت مساوی با آنقدر اندکی قسمه شکر می گوید پس فرمود
که چه بسیار کسی که مغرور شده است با حق خدا بر او نعمت گذارده است
و چه بسیار گناهکاری که مملکت داده شده نباشد بی یاری و شفقت بیوشن
خدا بدو و آنچه بسیار کسی که بگفته اند افکاره است و چون آنکه مردم او را شایسته
کنند پس فرمود و در حق که زاید از عظام از برای هر کسی که گناهش در حق
ماند از انانیت مگر از برای یکی از سه نفر صاحب لطیفی که جوهر و نقدی
کند صاحب هوای و کسی که حقیقت را معلوم کند پس بر ملازم فرمود
این آیه را که قل ان کتم تقیوتی الله فاعفونی هی که الله عفو بگوید و بگوید که
اگر عفو کند خدا را دوست میدارد پس بگوید که عفو کند که خدا را دوست

دارد پس فرمود ای محض فضیلت دوستی بیشتر است پس فرمود
بعد از قسم دوست بماند و خدا را کیسک و دنیا را دوست دارد و هیچ
ماند و بی خودی که در هر کس حق مانده باشد و مانا دوست دارد پس
تجسس که خدا را دوست داشته است پس مری بگوید در آنکه آنحضرت باو
باو فرمود که آیا اگر بهیچیک اگر اهل سنانها و زمین هر ایشان جمع شوند و در حق
کنند بیوی خداوند عز و جل که عفو از آنست بخاقت دهد و در داخل حبس که
شما خدا ایشان در باره قبول نشود پس فرمود ای محض تابع باش و در پیش
میانش ای محض رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس از خدا بترسد
زبان او کند نشود پس فرمود و راتنانی که موسی بن عمران موعظه می فرمود
اصحاب خود را نگاه مری بر تو است و پیراهن خود را در پیراهن خود بپوش
و جل و در کعبه حضرت موسی که با موسی بگوید که پیراهن خود را بپوش و لکن
بکشای و فرمود از برای من و فرمود که گفت حضرت و موسی بر روی آنست
خود که سجده میکرد پس چون آنحضرت از شغل بر سر گشت و پدید آمد و کرد و سجده
پس بان مری فرمود که اگر حاجتی بدی من بود و یا بگویم پس حق شایسته
خداوند عز و جل حضرت موسی که ای موسی اگر سجده کند تا خدا شود کردن
او قبول کند تا آنکه بگوید و از آنکه خوش دارم بیوی آنچه دوست دارم
مترجم گوید که اینک فرمود که بجا قبول میشود و او ظاهر ایشان بجهت آنست
باشد و اینکه فرمود از سه نفر صاحب هوای است شاید که بر او صاحب هو
طالع بجهت و شایسته باشد یا آنکه صاحب بهت نباشد و العلم خداوند
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد فرمود محبوبترین و هیچ چیز بی خودی خدا از
آنکه روزی نباشد آورد که شد و در شان و در راه خدا گفت پس من مسلم
که روزی تا خل نهدم بر حضرت با فرمود که بگوید بود و چیزی نشا و در حق
و یار پیدا بود که این مکرور است و من نگاه میکردم بیوی آنحضرت را پس حضرت

خوارق را بسوی مقام پس چون غایب شدند فرمودند ای محمد شاید تو چندین
 گان که که چشمی به بود رسول خدا را علی الله علیه و آله که بیکه کرده باشد و
 طعام تناول فرمایند آن روز که خدا آنحضرت را سمعوت گردانید تا آنکه
 وفات فرمود پس فرمودند بخدا اسم هیچ چیزند بیا آنحضرت را که بیکه کرده باشد
 و طعام تناول فرمایند آن روز که خدا آنحضرت را سمعوت گردانید تا آنکه
 وفات فرمود پس فرمود ای محمد شاید تو چنان گان که که آنحضرت سپهر خود
 باشد آن گان که کلام سپهر و در پی در پی آنان روز که خدا او را سمعوت گردانید تا وفات
 گردانید تا وقت وفات آنحضرت پس فرمودند بخدا اسم سپهر خود و آن گان
 که سه روز و شب در پی آنان روز که خدا او را سمعوت گردانید تا وفات
 آنحضرت بدان کنی گویم که آنحضرت بیانات گان که کلام را از پناه بود آن
 حضرت که عطای فرمودند شتر را به بر سر پس اگر بخیر است که از آنان
 کلام تناول فرماید تناول سپهر خود و تحقیق که جبرئیل بخدا شایسته آنست
 و سه مرتبه کلید فی ثلثی زمین را از برای آنحضرت آرد که چنانچه خواهد
 باشد برادر و از آنجا که خداوند متعال که است از برای آنحضرت آمد و سه
 در روز قیامت چیزی که نشود پس ایشان را که آنچه بود و کار و عمل و هر که
 چیزی از آن حضرت خواسته شد که بفرماید که بود که عطا میفرمود و
 اگر نبود میفرمود که بهم می رسید و هر که عطا میفرمود چیزی را که بر خدا
 باشد مگر آنکه خداوند با آنحضرت تسلیم می کرد حتی آنکه هر چه بدست عطا
 میفرمود و خدا با او تسلیم میکرد و چنان سلم گوید که پس آنحضرت دستها
 گرفتند و فرمودند بدستی که صاحب شایسته طریقی نیکان و طعام می
 خورد و بطریقی نیکان و طعام میفرمود و هم از آنان کلام و کشت خود
 مرا جفت میفرمود بسوی اهل خود و آنان و بدست تناول و هر چه میفرمود
 بدست خود میفرمود و در پناه من سبیل را بسوی محمد میگردانید و خداوند

اختیار کند بهتر آن دو را و خود باقی ماند تا می پویند پس هرگاه آستان
 آن از آنکس بیار که شکر نشسته و نهاده و از آنرا قطع میکرد و هرگاه طول آن
 از کعب بیار که می کشید کوله میکرد و هر که قرار داشت بر او و امر بر خدا
 خدا و هر دو باشند مگر آنکه فرافکن سخت ترین از ابراهیم خود و بختی که
 وانی شد بر مردم پنج سال پس نکند و هیچ آفری را بر آفری و زشتی را
 بر خشتی و هیچ فریبی وانی را از برای خود جدا نکرد و پیران نکند و او
 هیچ ملا و خود را مگر هفتصد و هشتاد و یک بار آمده بود از سهم او را تمام
 که میخواست بخرد با آن خادمی از برای اهل و عیال و طاعت خدا داشت هیچ
 کسی بخدا و آنحضرت را دید رستی که بود علی بن الحسین که نگاه میکرد و در
 کتابی از کتابهای امیر المومنین پس از ابراهیم بن سید و سپهر خود که
 ملاقات با او داشته باشد و او این گویا است علی بن مغیره از
 حضرت ملا و که که آمد جبرئیل بفرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و
 گردانید تا آنحضرت را و کن خود تواضع را از برای آنحضرت پسندید و صالح
 و بدو حضرت را نشان بآن نمود و تا صبح حضرت بود پس رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که بخورد مثل نیکان و می نشست مثل نیکان و بختی
 از برای خداوند تعالی آن عزوجل پیر آورد و بخدا شایسته در وقت وفات
 ایشان کلیدهای خزینههای دنیا را در عرض کرد که این کلیدهای خزینههای دنیا
 که فرستاده باش از ابرو و در کار توان برای تو مانده باشد از برای آنچه را
 که از زمین برداشته است و که نشود از برای تو چیزی پس رسول خدا صلی الله
 علیه و آله فرمود که نخواهم مگر در بهشت و نیز مراد از حضرت
 ملا و که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که عرض شد بر من روزه خوان
 مگر از ملا پس که گفتیم نخواهم باشد و فرمود که نه با هم و بدان روز سیر
 یا هم پیر هرگاه سیر شوم حمد و شکر تو را بخوانم و هرگاه که سیر شوم تو را

بخوانم و بادکم مردیشانی که از آنکه مصوبین علمم که میفرستد
 در جلد معظمانی و خداوند بیسی من مریم فرمود این بود که ای عیسی من
 پروردگار تو و پروردگار پدرت و پادشاه تو ای نام من زاهدان منم خداوند یکبار
 که برنده های خدای کرده ام هر چه بخواهی از من بخواه من است و ده لبوی من
 یا زکته ای بکنند ای عیسی تو بی هیچ بار من و تو خلقی بکنی از دل و صورت و مرغ یا
 من و تو زنده بکنی مرگ را از بکلام من پس بخت کن لبوی من و بخت کن از من
 و منی با بی پناهی و بی گناهی را از من مگر لبوی من ای عیسی و صفت بکنم
 تو را و صفتش کنی که بگوید که است لبوی تو بر حشمتا انکه ثابت شده است
 از برای تو و در حق من و صفت بکنم تو را یا بیک طلب کنی خوشنودی مرا این
 در بزرگ و مبارک شدی و در کوچکی و در هر یک که بخواهی شهادت میدهم که تو پندار و پندار بکنی من
 قرار ده مرا از خود مثل چیزی که بیا آن را از من بکنی از آن ذکر و از غیر معذور
 و غیر تعبیری لبوی من بخوان و بگو که من کفایت کنم از تو و از هر که بخواهد
 غیر از این حرفه که از کلامم تو ای عیسی صبر کن بر بلا و دشواری و بقتضای و با
 چنان که من از تو خوشنود باشم پس بگو که خوشنودی من است که امانت
 کرده شوم و تا فرمانی نشوم ای عیسی زنده بگو مرا از بابت و یا بدیده باشد
 در منی من در قلبش ای عیسی بپا از من در ساعت های غفلت و شکر ساز از برای
 من حکمت های لطیفه های عیسی صاحب رغبت و ترس باشد و بپایان دل خود را
 بر من ای عیسی ثواب از زنده و از بهیله طلب خوشنودی من و نشانه باشد و در
 خود از برای ده و ده اشیای خود در من ای عیسی بخت کن در غیر و بگو شش
 کن نمایی که شش خود را که معروف باشی بجز هر یک که از او ای عیسی که
 کن در میان بندگان من با آنچه تو بایست که در مقام کن در میان ایشان بعد از
 من بر تحقیق که در فرستاده ام بر تو و چیز دیگر شفا است از برای آنچه در
 این مقامات از مرض سلطان ای عیسی یا شرف من از برای هر که از ای عیسی

سخن حق بگویم ایمان بنا آورده است من هیچ مخلوقی مگر خاشع و ذلیل
 شده است از برای من و خاشع شده است از برای من مگر آنکه امیدوار
 شده است بخواه من پس کوازه باش که او این را از عذاب من ملازم که
 تبدیل نکند و تغییر ندهد شتر ای عیسی پس در رسم که با که و قبول بود که
 کن بر من و شکر که بیکم که فایده کرده باشد اهل و عیال خود را و دشمن داشته باشد
 دنیا را و از آن گذشته باشد از آن برای او شرف و کبریا باشد و رغبت او در آنچه
 در نزد خداوند است ای عیسی با این صفت چنان باشد که کلام مرا نعم کونی
 و سلام را فایده کنی و یا از آن هر که بخواهد بخواهد و در چشمه های بیکان بجهت
 ترس معاد و چیزهایی سخت که با خطر آبی آوند و بجهت مومنان و در
 قیامت جان و نفع تو بخشند از اهل و عیال و در نه مالی عیسی بکنی سر شده
 حزن را در چشم خود هر که خدا کند خاشع که از آن خود را به بپا نشاند
 که از اندای عیسی خاشع و صابر باش پس خوشحال اگر برسد تو این چیزی
 که وعده داده شده اند صابران ای عیسی بکنی که کن از دنیا و در روز و شب
 چیزی را که منزه آن رفته باشد ای عیسی من بگویم بیتی تو مگر در این
 و همین و در نزد آن هستی و بگو کن از دنیا با آن قدر روزی که برسد و
 کفایت تو باشد و باید کافی باشد تو را طعام در دست و لباس در دست
 پس تحقیق که دانسته که لبوی چه باز گشت بکنی و خوشتر شده است آنچه
 که گرفته و بچه مصرف کرده ای عیسی تو شوال میثوی پس ترسم کن پس
 بر ضعیفان مثل آن که من بر تو ترسم بکنم و مثل طبعی بر بندگان ای عیسی
 کن بر خود بر مخلوقها و بر از قدرهای خود را لبوی سگهای نادان و دشمنان
 مثل آن سخن خود بپا در کردن پس معاف من بپا تو بگو شای عیسی چه بپا
 اموز که هلاک کردم بگناهان ایشان که تو را از آن گناهان نگاه داشته
 ای عیسی ملاز آن نا ضعیفان و در دار چشم خود را لبوی آسمان و بگو

کدشته

مراد که بوی تو تر بود و بخوان مرا که با حق تعالی آنکه بجز من مقصودی
 نداشته باشد تا بنی پس بدین معنی که تو هر زمان که مرا چنین بخوانی اجابت کنم و تو را
 ای عیسی من را متوجه بویم بدینا که خواب باشد از برای کنایه که پیش از تو
 بوده اند و نه آنکه عذاب باشد از برای کنایه که تمام کینه ها از ایشان
 ای عیسی تو خانی پیشوی من باقیم و از غمت روزی تو رفتی من است و هست
 اجل تو و بوی من است باز که نشنود و بر من حساب تو پس سوال کن از من
 و سوال کن از غیر من پس بگو ساز تو خواندن و از من اجابت کردن ای
 عیسی چه قدر بسیار است از تو و شکر و کثرت عدنان که گویا بر ما باشد و تو را
 بسیارند و پاکیزه اما گفت پس بگو از تو و پاکیزگی در حق تا آنکه بچشمی آید
 ای عیسی بگو که تو را آنکه گویا میگوید من به نافرمانی و بیخوردی و دوری
 مرا و پرستش میکند غیر مرا پس بخوان و نذر و بخش و بلا و اجابت میکنم
 او را پس به بگو که در همان حال که بر آن بود پس بر من سر کشی میکنم با چشم
 و غضب من متعزض می شود پس قسم بگذار خود یاد کرده ام که بگویم او را آنچه
 که رفتی که از آن بجای نداشته باشد بجز من پناهی نداشته باشد بجز بگویم
 از آسمان من و زمین من ای عیسی بگو مظلومان و غلامان تو را بگو تا بگویند مرا تا آنکه
 مرا در شکمهای شما است و به یاد خواهم ای شما است پس بدرستی که من قسم
 یاد کرده ام که اجابت کنم کسی که مرا بخواند و اجابت خود را بر ایشان کند
 که تمام ناشتاقی شوند ای عیسی چه بسیار طول بیدم و تامل و بگویم که تا به
 طلب نام و دم در غمت نماند و تا نکشید بگویم و تا بگویم حق از وفاها
 ایشان و ضبط میکنند و طاعت ای ایشان متعزض میشوند و غضب مرا و آنها را
 دوستی میکنند و نشان بخواه سلطان من ای عیسی باید بوده باشد زبان تو
 در میان و آشکارا بگو و چنین باید باشد دل تو چشم تو و در گردان
 دل در زبان خود و از محرمات و باطنی خود را از آنچه خبر میدانی

بیت پس چه بسیار که کنایه کند است کنایه را که کنایه است آن کنایه در حد
 از شهود و اربابان شهود را داشته است در محله های هلاک و کنایه عیسی
 رحیم و مهربان باشد و چنان باشد که کنایه کنایه ای ایشان است
 چنان باشد و بسیار یاد کن مرگ را و متعارف است و عیالی خود را و شغل
 مشی و بوی و بدستی که موقوف است بیکدیگر صاحبش را و متاعل باشد پس بدستی
 که فاعله و در آن از من در یاد کن مرا صله های شایسته تا یاد کنم ای عیسی تو
 کن بوی من بعد از گناه و مندرگ ساز من از این را و ایمان آور من و فقر تب
 جوی بواسطه من بوی تو من و امس کن ایشان را که بخوانند مرا با تو و خدا
 کن از غم من مظلوم پس بدستی که من قسم یاد کرده ام بدان خود که بگویم
 از برای ایشان در قبولی و از برای آن و اجابت کنم آن را و آنچه بعد از تو
 باشد ای عیسی بدان که بدستی که بدی خود را بنویسد و هفتین بدی تو را
 بیکدیگر پس بدان که باکی نیستی بگو و اختیار کن از برای خود برادرانی را از تو
 ای عیسی تو بدی بزرگ کن بوی من پس بدستی که بزرگ نیست بر من آمرزیده
 هیچ کنایه و منم از رحمت این عمل کن از برای خود و از آن زمان که مصلحتی از این
 باشد پس از آن وقت که عمل نکند از برای تو غیر تو و جلد کن مرا از برای
 روزی که مثل هزار سال از من بگذرد آن سال که شما می شمارید و در آن روز
 جزا بیدم از بکنی با ضامان آن و بدستی که بدی هلاک میکند صاحب خود را
 پس نامه ساز از برای خود و در زمان هفت و هشت کن در عمل صالح بجز
 بسیار بجز که بخواند و عمل آن مجلس تا آنکه خلاص شد و نذر آن ای عیسی
 بی رغبت باشد و چیزی که فانی و تمام شوند است و قدم کنایه و در زمانهای
 جماعتی که پیش از تو بوده اند و بخوان ایشان را و از آن که با ایشان ایامی پیشی بکنی
 از ایشان را و بگویم بد خود را از ایشان و بدان که زود باشد که مصلحتی تو و ایشان
 در دست آنها که مصلحتی تو و ای عیسی بگو آنکه کسی که سر کشی که است بر من محبت عمل

کوه است به نشانی که متوقع باشد عقوبت و مشغول باشد هلاک کردن
 او را زنده باشد برکد شود در پیشگاه با هلاک شوند گمان خوشایند
 خورشید الیوی پس بر
 توانی پس دریم اگر فکر کردی ادب پروردگار خود را که مخلوق است و بر تو
 از روی قهر و انبساط کوه است تو را بخواه از روی کرم و بود است از برای
 تو در خفا نماند شایسته کن او را ای عیسی پس بدستی کرد و ایستاد برای
 تو نافرمانی او و صفت کردم بنویس تا که و صفت کردم با آنان که بدست از تو بودند
 و من از کراهتم بر این ای عیسی اگر ام نکردم هیچ مخلوقی چیزی مثل بدین خود
 و انعام نکردم بر او مثل رحمت خود ای عیسی بشوی بآب ظاهر خود را و ملا
 کن بر یکجا باطن خود را پس بدستی کرد تو با آن کشتی بوی من ای عیسی
 کردم تو را چیزی را که انعام کردم بر تو از روی قهر و کدورت و طلب کردم
 از تو قهری و خود پس بخل و زبیدی بآن بر خود تا آنکه با تو از هلاک
 شوند گمان ای عیسی صاحب زمین شو بدین خود و شادمانی و مساکین
 و دانه و زبر و باین از روی تو انعام و شادمانی که از بهر بقعه با پس همه آنها ملاقات
 ای عیسی تو را شوی هر آنچه آمده است تعجب است و بخوان کتاب و از آنها
 و بتوان مرا از خواب و ازین ای عیسی نیست مغرور و دلزدگی که باقی باشد
 و در عین که از صاحبش را بیل ای پس دریم آویز بیند چشم تو آنچه را که میباید
 ساختن از برای دوستان صالح خود آب شود دل تو و مشاقت کند روح تو
 از حبه شوی بوی و آن پس نیست مثل خواند انور و تو در آن خواند همامه
 پاکیزه گمانی و داخل میشو و ندان خواند برایشان ملائکه مقربان و ایشان
 اینست از هوای روز قیامت خواند آیت که بتقریبی یا بعد از آن خواند نعمت
 و از بیل بدست از اهل آن ای پس دریم و غیب کن دزدان خواند با و غیب
 کنندگان پس بدستی که آن خواند از روی آرزو کنند گمانت و بگو است
 مورد آن خوشایند الیوی پس دریم اگر عمل کند باشی از برای آن خواند

هم خواند

تا باشی یا بعد از آن آدم و ابراهیم در پیشگاه تو بخواه کطلب کنی از برای آن خواند
 بدلی را و بتقریبی را چنین پس بگو بر هر یک گمان ای عیسی که بر بوی من
 با او بیک گمان از آتش صاحب زمانه و علقه او و تو به او داخل نشود آن آتش را
 هیچ زانوی و بیرون نمیرد از آن آتش هیچ غم و کز آن آتش یار چنان است مثل
 یار چنانی شب تا یک هر کس بخت یا بعد از آن رسکاری شود و هر کس بخت
 یا بعد از آن رسکاری شود و هر کس بخت یا بعد از آن رسکاری شود و هر کس بخت
 آن خواند چنان از آن است و خواند سرکشان رسکارت و خواند هر چند خود
 و هر یک صاحب شجر چنانی عیسی بد خواند است از برای کسی که بد بوی
 آن و بد قرائت است خواند رسکارتان بدست و کوی شام تو را از خود
 پس پناو پس پناو من باش از من غافل شوی ای عیسی یا ش هر گاه که هستی مرا
 من و نهادم و بر آن کجانی کردم تو را و تو بنده من و من بر کرم تو را و
 لبوی زمین فرود آمد و دم تو را ای عیسی شایسته است در زبان و دین
 و طاق و ده و دود مدیک سپت و چنین است شقای ای عیسی بیدار مرا کن
 محبت کار بر او نیست ساز که بر او شغول بخواه و باز کن خود را از
 از شهوتهای هلاک کنند و هر شهوتی که در دلت خواند تو را از من پس غافل
 کن آن را و بدان که توان من بفرستد و سولای منی از من برعده باش و
 بدان که دنیای رسانده است تو را بوی من و من بیکرم تو را بعل خود
 و باید زبیل باشد نفس تو و خاشع باشد قلب تو در وقت ذکر و بیدار
 باش در وقت خواب غافلان ای عیسی این خصیت من است و تو و غفلت
 منت لبوی تو پس فرا گیر آن را از من پس بدستی که من پروردگار عالمی
 ای عیسی مرا که صبر کند من در دوزخ من شایسته است و بر من است و من
 در دوزخ و بدست تو که میخواهی مرا کفای هستم من که انعام بگویم از آن کسی
 که نافرمانی کند مرا کجای از می کند از من رسکارتان ای عیسی پاکیزه کن کلام

خود را و باش فرا گیرند علم را در هر کجای که خود طالب علم باشی ای عیسی بر شا
پیکرهای خود را بسوی من تا جویه باشد ذکر آنها از برای خود نزن و من و چند
زن بوقتشان پس بدستی که در یافتن شفا قلوبی عیسی این باش
در وقتی که مکر کردی که من و دو فراموشی که در خلوتهای دنیا ذکر مرا
ای عیسی محاسب کن نفس خود را بیا ز کشتن بسوی من تا مایل شود ثواب
آنچه که عمل کرده اند از آن عمل کنندگان با طاعت عطا کرده میشوند و خود را
دور بید و من نیز بر عطا کنندگان ای عیسی بوی سزاوار بکلام من
ستود ساخت شود و مردم بام من آن امری که فرستادم آنرا بسوی او که آن روح
منست چه بیلای من است از جمله ملائکه من تا آنکه ایستادی زنده بر زمین
که نام پیردی هم اینا گفته بود در علم من ای عیسی ذکر یا بمغولت بدست و
کفیل ما در توان در وقتی که داخل میشود بر او در حجاب عبادت بر می
یا بد روز خوار و روزی را نزد او مانند دشت از مخلوقات من بیهی که نشیند
او را بدارش بعد از پیری که هیچ قوت نداشته و از او مردم بایرانیکه
ظواهر و از برای او سلطنت من و ظاهر شود در باره تو قدرت من محبوب
ترین شما بسوی من است که فرمان مرا پیش برود از من بیشتر تر صدای عیسی
بیدار باش و تا امید شوا و رحمت من و شیخ کوی مرا با آنان که شیخ مرا می
گویند و غرض که فرمان مرا بکلام پاکیزه ای عیسی بگو که فراموشند بندگان
من با آنکه سوخای پیشانی من می شود بدهد که در میان من است که بوی کند
فاقد نور و ششانی است ایشان در رفقه قدرت من است و کردش ایشان
در زمین من است جا آمدن جنت من و دوستی میکند با دشمن من و چنین
همانکه شوق نگذارد ای عیسی بعد سپید که در آن دنیا نیست که بوی کند
دارد و در ششانی است در آن دنیا شایسته می بیند از چهره های که ایشان
بیکدیگر را بر سر آن می کشند خلد کن از دنیا پس در غنای آن را بیل می شود

و بدست غنای آن مکر کن ای عیسی طلب کن مرا از دنیا بکاه خود که می باشی
مرا و بگو آن ملا با آنکه دوست من باشی پس بدستی که من شست و دهم از همه
شست و دکان سخاوت بیکدام و غای خواهند کان را بکاه بخوانند مرا ای
عیسی پس از من و برسان از من بندگان مرا بشاید که کاه کاران خود را بکاه
دارند از آنچه آنرا بخواهی آورند پس همانا که نتواند مکر صاحب علم و بصیرت باشد
ای عیسی پس از من مثل آنکه بیشتر می از تو زنده و از مری که ملاقات میکنی آنرا
پس هم اینها را من خالق کردم پس از من بترسیدای عیسی بدستی که پادشاهی
از برای من است و بدست من است و منم پادشاه پس اگر اطاعت کنی مرا داخل
کردم تو را در جنت خود و در هر یک بندگان شایسته خود ای عیسی بدستی
که من اگر غضب کنم بر تو قطع می نمیشد تو را خوشنودی هر کسی که خوشنود باشد
از تو و اگر از تو را خوشنودم ضربت نمیشد و نور غضب آنان که بر تو غضب کنند
ای عیسی پاد کن مرا و خلوت کند پاد کنم تو را در کوهی عزیز از کوه اودیان ای عیسی
بقوان مرا مثل خواندن محرومی که غرق شده باشد و از برای او فراموشی
باشد ای عیسی قسم دروغ من پاد مکن که پسر ز در عرش من بجهت غضب عرشیا
کوفاه است و از روی آن طو لایست و ترس من است خواند که بجز از آنرا آنچه
تجمع بیکدیگر عیسی چه میکنند هرگاه پیروان آورم از برای شما نامه عیسی
که گویند و بر شما یعنی و شما خود را می دهید بر غایبهای که بپوشید اینها همان
و عملای که بود بیکدیگر عمل بیکدیگر ای عیسی بگو ای عیسی که شستند
روپای خود را و بر کن گردید و نمای خود را ایاب من مغرور می شود با آنکه
بر من جرات می ورزد بدخوش بوی میکنند خود را بسوی خوشتر از برای اهل
دنیا و اندر دنیای شما از من غرور می فرمایند ای عیسی است که با شما آنچه
هستد بندگان ای عیسی بگو ایشان که قطع کنند تا خوشنودی خود را از کس
حرام و اگر بکنند و خود را از کس خوشنود بدهد و بدست من بپای خود

پس بدیدی که من از او پیشم نه و شما را ای عیسی شاد باشم یکی بر بدیدی
که آن خوشنودی من است و که به کن بریدی پس بدیدی که آن عیب و بد است
و هر چه دوست نداری که تو کند پس بدیدی مکن و اگر طبعی نه رفت
بر کنه راست و قیله او را که چپ خود و تقوی جوی لبوی من بد و بدی
و کوشش کن مثل های که شو خود را و در دیگران از نادانان ای عیسی در حق
و تواضع کن از برای صاحبان یکی و مشار کن با ایشان و دان یکی در
کوه باش و بگو بظالمان نبی اسرائیل که ای آنان که دوست میدارید بدی را
و قرار گرفته اید بر آن اگر باز نایشما سخ بیگم شما را چه و در میمون و غیر
ای عیسی بگو بظالمان نبی اسرائیل که فرمان دهان کو به میکند از ترس من و شما
بمنده اش و در شصت و یکصد تا آمده است شما را این که بپزاید که به باشم شما
از اکثر با آنکه نزد شما ایشان از عذاب من با آنکه متعرض میشوید و مقرب
مرا پس قسم بندگان خود که اید بکن نام شما را از برای این که کان ساری است
یعنی آنکه با ایشان مثل زنند و از مال ایشان نا ابرها عبرت گیرند پس در حقیقت
کم نور ای عیسی هم با که قبول است بدیدم برای و دوست خود که او اهل است
صاحب تر سرخ و درین مانند ماه که نامیده است نور آن پاکت و لا و
مخاش است خصوصاً و صاحب عیله و صاحب کرم است و بدیدی که او و من
از برای نمایان و افای فرقدان آدم است و وزی که ملاقات میکند مرا
و او که ای ترین پیشین است لبوی من و نزدیک ترین پیشین است پس از
عربیت و امین است حکم کنند بدین من میر کنند است و در بازه من چهار
کنند است یا شمر کان بدست خود از برای بدین من ای عیسی هر یک که نور
با این که بدیدی با من پیغمبر حق سزاوار ایل را و امر کنی ایشان که او را استیلا کند
و با و امان او و نه او را با پیروی بدیدی که بدیدی که بدیدی که بدیدی که بدیدی
کیشان پیغمبر را آنکه پسندم او را چنین پسند بدیدی فرمود آنکه رسول

خداست حتی الله علیه و آله لبوی هم و من از نزدیک تر است از هر ایشان من
عجب مترات و خاصه تر است شطاعت او از هر ایشان خوشحال او که چه
پیغمبر است و خوشحال او را و اگر ملاقات کنند مرا برست و طریقه او باشد
ی که تمام از اهل زمین و طلب از شر میکند از برای او اهل آسمان همان است
صاحب بهشت و پاکیزه است پاکیزه شده و هر چه از زمانه پاکت کردن
در آخر آن زمان هر گاه بدیدم آنکه بدیدم آنکه با را نهای خود را مانند و همان
مشک و بدیدم آنکه در فیه من شکوفه خود را تا آنکه به بدیدم آنکه در فیه
و هم از برای ایشان در فیه بکاه و در دست خود را بر آن بسیار است و زمان
او و کم است و لا و او ساکن میشود و مکر را در موضع اسلام حضور را بر هم
ای عیسی من و با و خضبت است و بعد او با چنان است و او از کوه من است و من با
او هم پس خوشحال او پس خوشحال او از برای است که تو و مقام اید و
جنان عدان و ننگانی میکند هر زن که کافی و قیصر و من میشود و در طالی
که شهیدان از برای او و خوش است که بر کثرت ایشان با بدین مکن تا آنکه از انظار
طالع میکند آن حضور از برای است مثالی که هر شده است بر آن خوش است
خبرها بعد شمارهای آسمان و کوزها بعد کوزهای زمین خوش است
و در او و شمارها را بشاید و من هر چه بود که در دستش است هر کس با شایند
از آن شرفی را نشاند و هر کس را این از هنر است که من با و او را هم و چنان است
که با و چنانچه نام زمانه از زمانهای بیامد است و اما شایند و در میان تو و او
چنان و با شکار او و او سخن او که کار او را هر یک که در و با شکار با چنان است
کنند و او را شکار با آن بدین او چهار است و در شکاری و اسانی اطلاع عیسی
کنند از برای او شکار و او شکار میکند از برای و صاحب روم بدیدی بر هم
نام خدای بدیدی و در شکار و نام و شکار میکند سلام را و شکار میکند و در آن
در شک که درم خوانند از برای خود و در شکار است بی و بدیدی چنانچه درم

سوی نما چون نذا کردن لشکرمان در حال فریاد یکدیگر نماندند و بیکدیگر
 و ختم یکدیگر سلام و منادی میکنند و قله های خود را و دماغ چنانچه شایسته
 میکنند ملائکه های خود را و خوش و خوش و میگویند از برای من دل او و
 او بود در بیت او و حق جز بان او و بوقی است هر یک از او بوده باشد اصل
 او بقیه است بنده پاره از زمان عمرش که چنانچه افاده شده است با و خواب
 هر دو در چشم او و خواب بنمیدد و از برای او است شفاعت و بر است
 او بر پادشاه و درود بماند و دست من بالا ای و شایسته است پس هر کس شکند
 عهد را پس شکست است مگر بر ضرر خود و هر کس فاکند با آنچه عهد کرده است
 و فاکند از برای او نیست پس هر کس ظالمان بنی اسرائیل را که ستم می کردند
 او را و تقییر نموده است او را بخوانند بر او سلام و این بدست می آید از برای
 او است حسب حرکت شایسته عظیم ای عیسی هر چه تو توانی بکند کن پس
 بران دلالت کردم و هر چه تو توانی بکند از من پس تو را از آن نهی کردم پس
 طلب کن از برای خود یعنی چه خود ای عیسی بدستی که در دنیا شایسته است و
 این است و جز این نیست که بگذاشتم تو را در دنیا و دوری کن و از آن آنچه
 تو توانی بکن و مرا که بر زبان آنچه را که تو بخواهی و از حال تو برین و یا این
 برین ملاحظه ای عیسی نظر کن در عمل خود و نظر کردن بده کاه کار خطا که دار و
 نظر کن در عمل دیگران مثل پروردگار ایشان فی دعوت باشد در دنیا و زمین
 منی و از آن که هلاک میشود ای عیسی بقتل و قتل کن و نظر کن در امر ان زبانی
 که چنانچه بود است عاقبت ظالمان ای عیسی هر چه را که وصف کردم از برای
 تو بقیه است و هر سخن من الحق است و منم خلاق و انداخته ام و این چه می بینی
 حق را که هست کنی مرا بعد از آنکه خبر کرده ام و بایست از برای تو بعد از من
 دوستی و یاوری ای عیسی زیرا که من در خود را مقرب و مقرب کنی بیکدیگر از تو
 پاهای مرا است و نظر کن بیکدیگر از تو پاهای مرا است و پاهای مرا است و پاهای مرا است

بیت و بنا است پس دنیا را و دست مبارک من آنرا و دست پندارم او عیسی را که
 کن از برای من دل خود را و پندارم و پندارم و پندارم و پندارم و پندارم و پندارم
 اینست که غفلتی کنی مرا و باین باب چون نماندگان باشی و بجای او می نهی چون
 مردگان که نماند کنی ای عیسی چیزی جز پندارم شریک منی و از من خد کن و
 کول خود و بقیه و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
 شایسته است بر طرف شوند و آنچه را که آورده از این دنیا مثل آنچه نیست که نیست
 کرده است هر غفلتی کن در عملهای شایسته و کوشش کن منهای کوشش خود
 و یا حق باش هر یک از آن باشد و اگر چه پاره پاره شوی و یا کشتن و زاید شوی
 پس کار فرست من بعد از معرفت و مناس با نادانان پس بدستی که هر چیزی می
 باشد یعنی در آخرت با انجیزی که با او است یعنی بدست دارد و پندارم و پندارم
 پاهای من چیزی است که در دنیا ملاحظه دارم و از پاره ای عیسی بر تراشیدای چشم
 خود را از برای من و خوش کن از برای من بقیه خود ای عیسی استغاث کن من
 در حال غفلتی پس بدستی که من بغیر پادشاهان من و اندوه دار و دنیا
 بیکم مضطرب را و منم از این چنین **ترجمه** کو پادشاه فرمود و پادشاه
 در ملاحظه های غفلت مرا است عاقبتی است که در دنیا با آنها غافلند و از ساعه
 که اشاره فرموده است خلاصند و بد با آنها بقول خود که غفلت از این است و منم
 چنین شبیه و از حضرت باقی علی است مرشدی که فرمود سلطان چنین میکند
 لشکر خود را ملاحظه در شب ملاحظه و با بر طرف شدن شفق و ملاحظه از
 طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت
 کردین دو ساعت شایسته غفلت است و این فرمود و همیشه چیزی را که مرده آن
 رفته باشد و هر چه را که چون چه مرده آن رفته باشد لایق نیست که چنین
 از این مرده باشد است پس چنین است حال دنیا که چون قابل شود مثل چیزی است
 که پیش از این مرده باشد است پس چنین است از این دنیا که چه عجب است و پندارم

کرسوال نکند از پروردگار خود چیزی را مگر آنکه با عطا فرماید پس با بد از هر
 مردم فایز شود و امید ی نداشتند باشد مگر نزد خداوند جل و جلاله
 هرگاه بداند خدا اقبال را از قبل و خوال نکند از خدا چیزی را مگر آنکه با ع
 عطا فرماید پس با بد از هر دیکر بد پیش از آنکه حساب از شما گیرد پس بدی
 که برای روز قیامت بخواهد موقوفات مقدار هر موقوفی هزار گزینند و در
 فرمود این آیه را که فی یوم یکان مقدار حسین الف سنه و نیز
 مرد پیش از آنکه فوت شود هر کس خواسته باشد سفر کند پس نرکند
 در روز شنبه زیارت اگر در روز شنبه سبکی آنکه نبلطد خداوند از ایامی
 خود برگرداند هر کس خایه ای و بر پادشاه کند آقا را در روز سه شنبه
 زیارت کند آن روز در زیارت که بر کوباید خداوند آقا را از برای حضرت داود
 و بنی اسرائیل بر دیت که فرمود مثل همان دور و قیامت هرگاه با پیش
 حضور پروردگار عالمیان مثل بپراست که در جبه خود باشد که نازند از میان
 مکه همان قدر که پای خود را که آتش اند مثل بود در محبه که حرکت نمیتواند که در
 بابی طرف و بنیان طرف و نیز همان است از حضرت و دیت که گفت بدیدم حضرت
 صادق علیه السلام که در باغشاهای کوفه داخل میشدند تا آنکه رسیدند به درخت
 خرما ای ای بر تو دینا ان درخت و صنوبر است و در کعبه و سجود کردند و شهادت
 کردند و با دست اشج کشید پس یکدیگر درخت خرما کردند و عانی چند
 تلاوت فرمودند بعد از آن فرمودند ای حضرت بقدا قسم که این همان درختی
 که خداوند در آن آن برسم علیها فرمود که هر که ای یک بجزایع الخلق را عطا
 علیک و طایفه ای حق هر که در شش و دشت می آید که بر می آید و غریبان و حبه
 شد از و نیز حضرت از آنکه در روایت کرده است که فرمود حضرت عیسی علیه السلام
 و علی که که عفت است تحصیل ثواب و دنیا و آخرت اما ثواب دنیا پس خداوند
 کنی دست خود را بجزایر آن مکن آنکه می یابی قاجری را که بر تو چیزی گرفته است

از جای

سوی خود

سوی آن و اما ثوابی که از حق می یابی با و زانی را که تو را اعانت کند
 بزان و از یونس بن غار در دیت که شایم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هر
 شوی که شکایت کند حاجت و مشورت خود را بسوی کافری یا کسیکه با او درین
 مخالفت باشد پس او یا شکایت خدا برده است بسوی و شقی از دشمنان خدا
 و هر آن مردی که شکایت کند حاجت و مشورت خود را بسوی مؤمنی مثل
 خود شکایت نمود از سوی خدا برده است و نیز از آنکه هر وقت که فرمود
 و می فرستاد خداوند بسوی سلیمان بن داود علیه السلام که بدستی گرفتار شد
 توانست که در حق دیت المقدس بیرون آید که نام آن درخت خرموبه باشد
 پس نگاه کرد و در دیت حضرت سلیمان تا که آمد به یک درخت خرموبه از بیت المقدس
 برآمد پس با و فرمود که چه نام داری گفت خرموبه آنحضرت بحراب عباد است
 و این کار تکیه بر مصای خود فرمود پس در همان ساعت قبض روح مبارک شد
 و جن و انس شغول عقدت و سعی و امر و آنحضرت شدند چنانچه
 بودند و ایشان مکان می کردند که گفتند در دنیا است و فرمود است و در روح و نام
 می آمدند و می رفتند و آنحضرت بر جای خود ایستاد و برقرار بود تا آنکه او را
 عسای آنحضرت را آورد پس صلا شکست و آنحضرت بر زمین افتاد و با پیش
 قول خداوند را هر که میل که میفرماید خداوند بخت آن که نوا طهر
 الغیب ما البوا فی العذاب الهامین یعنی چون بر زمین افتاد حضرت سلیمان
 ظاهر شد از برای آریان که اگر چنان عیب می یافتند در آن چکر دهند
 و در عذاب نوار کنند و از حضرت نام محمد باقر و متقوات که فرمود و غیره را در
 جابری عباد الله که مشرکان چنان بودند که هرگاه در روز قیامت بر سوار خدا
 صلی الله علیه و آله می کردند پس ای ایشان سر و دست خود را خیم کرد و بر
 می انداخت و سر خود را بپایه می پوشید تا آنحضرت را و لانه چندین فرورد
 فرستاد خداوند عز و جل این آیه را که الا انهم یؤمنون صدودم لم یؤمنوا مالاً

چنین گفت و نثار بهم بصلوات و نثار بهم بصلوات یعنی بدان بدستی که ایشان
نعم میکند پشت و سپند خود را تا اسکه خود را از پیغمبر سختی دارند بدان که در حق
که می پوشانند خود را با جامه های خود میلانند خداوند پوشیده و اسکا را ایشان را
و نثار از خضر در پیش که فرمود بدستی که خداوند و نثار و نثار و نثار و نثار
پشت را پیش از آنکه خلق کند آتش را و خلق اطاعت را پیش از آنکه خلق کند مسکن
و خلق کند که در جنت را پیش از غضب و خلق کرد غیر را پیش از شر و خلق کرد
زمین را پیش از آسمان و خلق کرد زمین را پیش از آسمان و خلق کرد آفتاب را
پیش از ماه و خلق کرد نور را پیش از ظلمت و از حضرت صادق علیه السلام
سئوال است که سپهر و بدستی که خداوند خلق کرد چه را در روز یکشنبه و
نور و خلق کند شد و پیش از خیر و در روز یکشنبه و در شب خلق کرد
زمینها را و خلق کرد روز را اهل آنها را در روز سه شنبه و خلق کرد آسمانها را
در روز چهارشنبه و صبح شنبه و خلق کردی اهل آنها را در روز جمعه و
اینست قول خداوند عز و جل خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام
یعنی فرید خداوند آسمانها و زمین را و آنچه در میان آنهاست در شش
روز و زاده و زایا پ کرده است که سئوال کردیم از حضرت باقر علیه السلام از قول
خداوند عز و جل حکایت میفرماید آن یعنی شیطان را خداوند تعالی
الاستقیم ثم لا یلتهم من بین الیدین من خلقهم و من آما نهم و من شاکهم کلا
بجدا اکثرهم شاکرین یعنی می شناسیم از برای لغوای خداوند نور را و راست نویسی
نمایم بپوشای ایشان از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ
ایشان و می یابی پیش از ایشان را شکر کنند و پیش از خضر فرموده که ای خداوند قصد
نکوه است شیطان مکر و نویدان نور را و مانند بکر آن پس فراموش شود است ایشان را
و زایا پ کرده است بدین ویلی و بشعری که ناخواسته بپوشید و نابود و نثار
مشارق علیه از برای و نثار از خضر پیش از خضر و با و فرمودند که خداوند تعالی

بر خضر و نثار ایشان را نثار باطله و نثار اقسام کشتان ندارم و در وقت
نثار بپوشی پشت و نثار به ابد دارم که روشن گردانند خداوند پیشه نمای
نثار و نثار از نثار یکی و نثار از نثار یکی و نثار از نثار یکی و نثار از نثار یکی
پشت را نثار خضر و نثار خضر خداوند آفتاب را نثار خضر و نثار خضر و نثار خضر
امر را نثار خضر و نثار خضر بر نثار و نثار بپوشید و نثار بپوشید و نثار بپوشید
پیش از نثار خضر است که نثار بر نثار و نثار بر نثار و نثار بر نثار و نثار بر نثار
ای ابو محمد بدستی که یکسیر و بر این امر نثار شد و نثار شد و نثار شد و نثار شد
که اگر چه بر نثار خود و بر نثار خود و بر نثار خود و بر نثار خود و بر نثار خود
زندان است که روزی داده باشد و نثار بر نثار و نثار بر نثار و نثار بر نثار و نثار بر نثار
از عیب که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود خداوند تعالی که هیچکس
روست نیست جوی من از نثار مردم و نثار مردم و نثار مردم و نثار مردم و نثار مردم
از ایشان فریاد نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
فصلی بود و نثار و نثار از ایشان و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
امری را که اصلی را در پس بر نثار نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
خاصه شود و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
در سجد و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
پشت را و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
که آن حضرت بن فرمودند و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
بان نثار بدستی که نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
پشت را و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
سکندر و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
و هر کس طالع را مثل حال نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
اسو را به نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار

کرده است بشهر کناس که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود سلام بر
 شما و هر چه قطع صلوات کرد و دست داشتند شما و سخن داشتند هم
 شما شنیدند شما و انکار کردند هم ما انکار آن حق است بعد رستی که خداوند
 گرفت محمد را صلی الله علیه و آله و آتش پیش از آنکه او را بر پیشانی بکشد و بدین
 که صلی بود و بنده خالص از برای خداوند عزوجل پس بجهت که ما و خدا و دوست
 داشت خدا را عزوجل پس دوست داشت و خداوند عزوجل بدرستی حق
 ما در کتاب خدا ظاهر است از برای ما است خالص ما را و از برای ما است
 انصاف و ما نیز که واجب گردانیده است خداوند عزوجل اطاعت ما را و شما
 افندی کنید بکنی که معذور نیستیم در مان خدایا و فرمود و رسول
 خدا صلی الله علیه و آله که هر کس بر دوا ما می نداشت باشد میرد و ملائکه
 ملائکه بر شما با دوا ملائکه پس بجهت که در دوا ایضا ملائکه علی را عید بعد
 از آن فرمود که خدا صلی الله علیه و آله فرمود و در آن بیماری که بر حمت
 خداوند که بخوانید از برای من دوست فرا پس فرمودند عاایشه و حضرت
 بسوی پدران خود چون آمدند حضرت روی میاورد خود را و اگر باشد
 باز فرمودند بخوانید از برای من دوست مرا باز فرمودند بسوی پدران
 خود چون آمدند حضرت روی میاورد که در اینند باز فرمودند بخوانید
 از برای من دوست مرا پس آن دو نفر گفتند که حضرت ما را و بعد از آن
 از آن کرد بود با ما سخن می گفت بر عایشه و حمزه که با ملائکه علی را و ملائکه
 چون آنحضرت آمد بخود را بر روی آنحضرت انداخت و با و مکرر صحبت میکرد
 تا آنوقت که فایز شد ملائکه گفتند که آن دو نفر پس عرض کردند
 که چه صحبت بنویسند فرمود که صحبت گفت خیر از باران ملک از هر مردی
 هزار باب کتاب میشود و عاقبت کرده است عمر بن زبیر که درین کوفه
 بجهت نام و شاعری که در میان میگذرد رسول خدا صلی الله علیه و آله

هرگاه جلای تشبیب و برورد دشت باز گشتن از راهی دیگر مراجعت بنمود
 آنجا چنین میکرد آنحضرت فرمودند بل من هم بسیار بیکم نمی بینم پس من فرمود
 که این باخت خدادان روزی توبه بشود و این که است محمد بن
 الفضل از حضرت کمال علی که گفتند تا آنحضرت عرض کردم خدای تو می
 مهر سدید از یکبار از بزرگ نام خبری که آن را تا خوش را به چون از او می پرسد
 انکار میکند با آنکه حتی آنکه بن خبر داده اند پس آنحضرت بن فرمودند ای
 ابو محمد نکند بکن که گوش چشم خود را و بزرگ در حدیث بکن پس اگر
 شما دوت دهند و قسم یاد کنند و تو بخانه مقدر و بزرگ تو متوجهی گوید
 او را و مقصدی کن و ایشان را نکند بکن ارمایه مکن بر وجهی که از آنکه
 او باشد و مدد من می باشد و اگر گویی باشی از آنجا عتق فرموده است خدا
 در کتاب خود که از آنکه بجهت آن تبیع الله است فی الدین انما لم
 عذابا لیم یعنی بدست که آنجا عتق که بجهت دوست می خواند که شایع شود
 فاحس و میان مؤمنان از برای ایشان عذاب و در آورند
 دعایت شد است از حضرت با فرمودند که آنحضرت فرمودند هر کس متولد شد
 در اسلام و از او باشد پس او عیادت و عوکر از برای او عیادت باشد
 پس و فاش شود بعد از آن از او که دقایق رسول خداست و هر کس داخل شود
 در اسلام از روی رغبت پس او مهاجر است مترجم گوید که
 غرض از آنکه او را عیادت باشد معاهدین و اهل ذمه اند پس چنانچه
 بعد از آنکه اهل اسلام با ایشان کرده اند و فاکتد و مال و خون ایشان
 بیک رسول خدا با حق بکن پس کو بار رسول خدا ایشان را آزاد کرده است و
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد رسول خدا صلی الله
 علیه و آله فرمود که هر کس مسیح و شام کند و در توبه و اوسته چیزی باشد پس
 در بار او تمام است هر کس مسیح و شام کند و بدین او بغایت باشد و از او امن باشد

چنین

و در وقت آدم همان روز خداست ایستاده هرگاه خداوند عزوجل اراده فرماید که
ظواهر و اشکالاتی که در وقت او در دنیا ظاهر گردانند و هرگاه اراده کند که
پنهان نماید که شود و در وقت ابلیس باشد پس یکبار فاش کند آنچه که خدا خواهد
که پنهان یا خدا در این بپردد **مروجه** از عباد و از امام محمد بن
که فرمود ای خایه هرگاه روز قیامت شود جمع کند خداوند خلق اولین و
آخرین را از برای حساب و حکم و در میان ایشان و خواهند شور و سول خدا و
ایمیر المؤمنین صلوات الله علیه بر او نازل شود و سول خدا هم حله بر او
گردد پس کند ما بین مشرق و مغرب را و ایام المؤمنین نیز پوشانیده شود
مثل آن جبهه و پوشانیده شود و سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن
کل و پوشانیده با ایام المؤمنین مثل آن حله و ایشان بدان حال با لایمیر
بد رجه خود پس از آنجا می آیند و حساب متلا می شود و هر چه در دنیا بجا آورده
احوال است و از آنکه است بیکم و اهل آتش را داخل آتش پس پیغمبران را بجا آورده
و ایشان را در دو صف بایستاده اند و در عرش خدا نا انکه ما از حساب حلالین
فان می نویسم پس هرگاه اهل جنت داخل جنت شوند و اهل آتش داخل آتش شوند
غیر منند و خداوند المؤمنین را که ایشان را فرود آورده و در عرش طای ایشان
در جنت و ایشان را از هیچ کس پس علی است بعد از من که در هیچ یک خدا اهل جنت
در جنت نه غبار و در این از کرامت و فضیلت که تفصیل داده است خدا او را
بآن و بهشت گذارده است و او را داده که داخل بیک خدا اهل آتش را بداند آتش
و باشد که می بیند در عرش جنت را بر اهل جنت و حق را داخل شوند و در آن روز
جنت و در قریح بقدر آن است **و از حضرت صادق علیه السلام روایت**
که فرمود یا محمد بن ابی حمزه ما را در عرش آنحضرت داخل است آنحضرت بزرگوارتر است
نخستین شما را و در سقی علی و فاطمه و در میان من و شما را و در اشک و در آن روز
حضرت خیر مرید است که فرمود باین بیان آنکه ذکر کنید علی و فاطمه را پس

کتاب

که هیچ چیز بغیر من نیست **نبوی** مردمان از ذکر علی و فاطمه صلوات الله علیهما
و از حضرت باقی علیه السلام روایت که فرمود هرگاه خدا اراده
کند که در وقت قوی فانی شود و فلک را امر کند که بر عرش سپرد کند و همان قدر
باشد که خدا اراده کند **از ابی بل مرید است** که گفت داخل شد من با سلمان
بن خالد بر حضرت صادق علیه السلام پس سلمان با آنحضرت عرض کرد که طایفه
زیدیه قوم می هستند که معروف شده اند و آن مودعه شده اند و مردم ایشان را
مشهور و شناخته اند و نیست در زمین هیچ تنه ای که دوستی باشد نبوی
ایشان از نویس آن روز بیاوردی باشد که ایشان را از مغرب و نزدیک بخود
گردانی چنان کنی آنحضرت فرمود نه ای سلمان اینجا است پیغمبران بجا آورده
که تا از اعلم ما منع کنند و داخل در جمل کنند پس مسحت می آید و ایشان را که
میشوند محلی همان و منظر اندام را پس با کمال است **مروجه** که بعد
نقلین حضرت صادق علیه السلام در قریح پیغمبران که بعد پس بر وی نازل شد و بعد از آن
آورد که آنحضرت دهد و فرمود که بعد از آنکه ما و زید که صاحب است
سزاوارتر است که به جنت صبر کند و بپای آنحضرت علیه السلام روایت که فرمود
جنت و در سرفرازی و سنده است که نفع می بخشد از هر روزی مگر از روز
و واجب گردان ما بین آنرا تا آنجا که آنجا باشد پس فرمود اینجا است
موضع جنت است **و نیز روایت کرده است** و فاعل از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود ای فاعل یا بیدای که بجهت ناپیدا شده است و می
بموس گفت که عرض کردم بپای تو و بجهت آنکه امان میدهد به شما من خدا
باشد و خدا امان او را از آزار می فرماید **و نیز از آنحضرت روایت**
که فرمود باک ندارد تا بپای شما نماند و این آیه نازل شده است و می
ایشان که ما را ناسبت مثل فاعل یا بیدای که بجهت ناپیدا شده است و
در میان شما و اهل آتش بسیار کم **مروجه** که بپای تو فرمود که باک ندارد و غیر آن است

در نماز برای آنحضرت هیچ زاری که در وظایف خدا نباشد مگر آنکه خوا
 گرفت آن بخت را که سخت تر بود بریدن او و زاری شد بر رسول خدا هر که هیچ
 امن یعنی مگر آنکه آنحضرت منوچه آن کو را بپندهند اعتماد با آنحضرت و بعد
 از پیغمبر هیچکس از ائمه طاعت نداشت که عمل پیغمبر را بجا آورد مگر آنحضرت
 و بعد از آن عبادت میکرد مثل مردی که گویا معاصیه است و جنت را پسندد و هر
 شب از اسلما را خوار کرد که گویا ازین دست هر دو و چنین مبارکش بود
 بجهت طلب رضای خداوند عز و جل و خلاصی از آتش و بنور قوت آنحضرت مگر
 سر که در حق و بخت و حلوائی آنحضرت فرما بود هر گاه می یافت و لباس
 آنحضرت کی لباس بود پس هر که از جامه های پیغمبر یا در می آمد طلب فرمود
 چنین بزرگوار و حقانها را بان میبرد یکی از مخالفین را داشتند
 کرده است که طاعتی شدیم طعام عشاء آنحضرت صادق را علیه السلام رسانیدند
 پس چون طعامی را بخدش آنحضرت رساندند که نان بران بود و گاه آرد
 که آب گوشت و گوشت در آن بود که بپوشید پس حضرت دست مبارک خود را
 در آن گذاشتند و دیدند که کم است پس دست مبارک خود را بپوشانید و
 میفرمودند لشعیر یا الله من التار یعوق یا الله من التار و طاعتی که می آید
 نماز و چون طاعتی که می آید نماز و می کند و این سخن را پیغمبر می شنید تا
 آنکه گویا که سه فرزندش دست مبارک خود را در آن گذاشت و طاعتی
 دست خود را در آن گذاشت پس آنحضرت تناول فرمود و مانده بودیم پس
 نوزان را بر داشتند و آنحضرت بغلام خود فرمودند که چیزی را از برای ما بیاور
 پس یکی از غلامان خود دست خود را در آن گذاشت و می گفت که غلامی است من گفتم
 اصلی را نشان ازمان انکوری و بپوشید و این غلامی است بر بلام خود فرمود
 این را بردار و چیزی دیگر را بیاور پس از طاعتی از غلام آورد و دست خود را در
 نماز کردم پس می گوید که این غلامی است فرمود این را بیاور است وین

صادق علیه السلام روایت کرد فرمود طعام بخور و رسول خدا صلی الله علیه و آله
 که یکبار کرد تا اسنان برین زد که خدا او را پیغمبری مبعوت کرد تا آنکه جنت و جوی
 کرد و بعد مواضع خداوند عز و جل و هر کس ندید که کسی که زانوهای او بیشتر باشد
 از کسی که با وی نشسته است و هیچ مجلسی در مساجد نکرده آنحضرت یا هیچ مردی
 که دست خود را بر دانه مگر آنکه آن مرد سینه اش بپوشید و هر کس مساجد سیدی
 نماز و خداوند با او فرمود که دفع کن از خود بدی را عطا بفرماید که آن بگردد
 پس چنان کرد و در آن روز که هیچ ساعی را اگر چه غمزه او بود عطا پیغمبر بود
 و او نبود پیغمبر بود که خدا سید هدیه می دهد و هر کس چیزی را عطا پیغمبر بود که
 خدا حاضر آن نباشد مگر آنکه خدا اجازه میکرد و اگر طاعتی را عطا پیغمبر بود
 خدا و تاجان میکرد و خود می کرد و بعد از او را و بعد از او را و بعد از او را و بعد از او را
 خدا و ندی که گرفت جان او را که هر کس از دنیا را می فرستد تا آنکه از دنیا برود
 رفت و بعد از آنکه در نماز برای او می دانند که هر دو طاعت خدا بود پس
 قرآن و قرآن بخت را که سخت تر بود بریدن او و بعد از آنکه از او کرد و هر دو را
 و نماز خداوند عز و جل که بپوشید و دستها را بپوشید فرموده بود و بعد از آن
 که طاعت نداشت طاعت و بعد از آنکه از بعد از خود هر چه کسی غرض از آنحضرت و
 بپوشید تا آنکه در رسول خدا هر که هیچ حادثه مگر آنکه پیش صاحبان است
 او را در آن حادثه بپوشید اعتمادی که بپوشید و بود رسول خدا که پیغمبر شد
 آنحضرت را باز بپوشید پس همانا بپوشید از طرف راست آنحضرت و بپوشید
 از طرف چپ آنحضرت و برین گفت تا آنکه خدا او را دفع روزی بپوشد
 و بعد از آنحضرت مردی که پیغمبر بود علی شپه تر بر مردم بود رسول خدا او را
 بپوشید و در آن طعام و خود تناول پیغمبر بود تا آنکه او را و غرض از آن و بپوشید
 اعلام بپوشید و گوشت را بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید
 علیا اسباب بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید

پیغمبر

[illegible]

منا و موم

خاطر خیر خداست چنان سزا بستی که ملائکه پیغمبران او را شایسته کرده اند شایسته
کردن و آن عنوان کرده و چنانچه نداشت باشد و احدی مثل آن را نداشت و او را
داوم بار و شکر و بیکم بر او و طلب هدایت و کفایت از او بیکم و طلب بیکم بقصد
خیر و از حق خود را از او بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم
بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم بیکم
او است که فرستاده اش او را هدایت و در حق فاش کند غالب و تواند او را بر
دینها و اگر چه ضرر کان تا خوشتر نماند صلوات فرستد خداوند بر او و بر آل او
ای مردمان بدست کسی که دنیا نیست فرستاده و قارگاه شما نیستد شما در دنیا
سکون مثل سوازی که نازل شود و سترخان خود را بخوابانند پس کوچ کنند پس
همان بیایند و بروند سبک آیند و سبک بروند و چاره از رفیق نداشتند
نداشتند و باز گشت نکنند با چاره و در دنیا و کائنات عالمایا و ابراهیم و
و ایشان نیز سبک کنند و سبک کرده باشند بدینا پس بمانند باشند تا وقت
که گرفته شود و کلوی ایشان در دست بخوابانند چنانچه که بفرستد بدینا در راه
ایشان نباشد باقی نماند پس ایشان خبری و نه اثری که نباشد در دنیا و در
ایشان در دنیا ایشان را با هر چه پس صبح کردید شما و در خوابهای ایشان
نازل شد بدو و ایشان کوچ کردید و می بردند شما را و احلها بر روی کعبه
و در آن مانند کی و فتوری نیست و در قیامت از شما را و درهای شما و در
شما را فانی کند شما و شما پس صبح کردید که حکایت بیکم مال ایشان را و
سلوک بیکم مثل سلوک ایشان پس فرمودند شما را از آن کاف و دنیا
و بر آن بیکم شما و در دنیا سکون که از شما آید و شما فرید و مرگ بر شما
نازل میشود و پیرهای پلنگا و سپیدهای خود را و شما یکم بیکم بیکم بیکم
خبرهای شما را و احلها بر روی کعبه و در خواب و خواب و خواب و خواب
و حساب پس رجعت کند خداوند مردی را که برود و خداوند را تسلط و

برای

فرمود که ایشان با شکر باشند بنا و در دنیا از آن حضرت مرویست که فرمود
در قول خداوند عز و جل و لا یؤتکم فی الدنیا فی حق و لا فی حق و لا فی حق و لا فی حق
که عدد بنوا اهد خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
باشد و عاقلان را و اولی که عدد بنوا اهد و لکن خدا غالب و ذاب است تمام
کوه است و عاقلان را بر بنده و اولی که عدد بنوا اهد و لکن خدا غالب و ذاب است تمام
مرویت که فرمود در قول خداوند عز و جل و لا یؤتکم فی حق و لا فی حق و لا فی حق
اقتن دان بگویند که عدد بنوا اهد که خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
له عاقلان و بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
پیشتر و عاقلان را بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
کان نداشتند با شکر فرمود که انما اهد الله من شیعیان شیعیان ما یهد الله
نما اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
فرای که در دنیا کوی میکند بوی ما اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
خود را صرف میکند و بنده را شیعیان را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
شوند و حدیث ما را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
ایشان آنها را اضبط میکند و اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
شیعیان منعقدند که قرار میدهند خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
بید خدا ایشان را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
هدایت خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
نیز که غایب جماعت هستند که می پوشانند نام او را میگویند تا آنکه رسید
بقول خداوند عز و جل و لا یؤتکم فی حق و لا فی حق و لا فی حق و لا فی حق
شدن و بی نیاز میگردانند ایشان را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
اما مانند چون روز قیامت شود و نفع بنده را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
ولا یثرب قبول کردن آن و نه نشستن آن و انکار کردن آن چه انکار کرد

و فرمود که ایشان با شکر باشند بنا و در دنیا از آن حضرت مرویست که فرمود
در قول خداوند عز و جل و لا یؤتکم فی الدنیا فی حق و لا فی حق و لا فی حق و لا فی حق
که عدد بنوا اهد خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
باشد و عاقلان را و اولی که عدد بنوا اهد و لکن خدا غالب و ذاب است تمام
کوه است و عاقلان را بر بنده و اولی که عدد بنوا اهد و لکن خدا غالب و ذاب است تمام
مرویت که فرمود در قول خداوند عز و جل و لا یؤتکم فی حق و لا فی حق و لا فی حق
اقتن دان بگویند که عدد بنوا اهد که خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
له عاقلان و بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
پیشتر و عاقلان را بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
کان نداشتند با شکر فرمود که انما اهد الله من شیعیان شیعیان ما یهد الله
نما اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
فرای که در دنیا کوی میکند بوی ما اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
خود را صرف میکند و بنده را شیعیان را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
شوند و حدیث ما را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
ایشان آنها را اضبط میکند و اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
شیعیان منعقدند که قرار میدهند خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
بید خدا ایشان را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
هدایت خداوند بزرگوار است و عاقل تر است از آنکه بنده را عاقلی
نیز که غایب جماعت هستند که می پوشانند نام او را میگویند تا آنکه رسید
بقول خداوند عز و جل و لا یؤتکم فی حق و لا فی حق و لا فی حق و لا فی حق
شدن و بی نیاز میگردانند ایشان را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
اما مانند چون روز قیامت شود و نفع بنده را اهد الله من شیعیان ما یهد الله من شیعیان ما یهد الله
ولا یثرب قبول کردن آن و نه نشستن آن و انکار کردن آن چه انکار کرد

اگر شوشان مغانند و مجاوره کنند پس اصلاح کند و در میان ایشان پس اگر
ظلم کند یکی از آن دو طائفه بر دیگری شمشیر مغانند که با آن طائفه که ظلم
نکند مغانند اگر با او کنند بامر فرمان خدا پس اگر با او کنند و در اصلاح
کنند در میان ایشان بعد از آنکه فرمود که از آن دو طائفه هر چه می توانید این
اقدام در دوزخ واقع شد و اهل بصیر اهل این آیه اند و ایشانند که ظلم کردند
بر اهل المؤمنین پس واجب بود بر آنحضرت که با ایشان مغانند و ایشانند
یکند تا آنکه باز کنند کنند ما را و اگر باز کنند مکرر بودند واجب بود
بر آنحضرت مغانند و حق می کند از آنکه مغانند و با او یک شمشیر خود را از ایشان
بر نماند تا آنکه باز کنند کنند و از دایه هر چه کردند بر ایشان بطریق
و رغبت بخت کردند و بجهت از او و ایشان بودند طائفه ستم کنند چنانچه
خدا فرمود و اهل بیت بعد از آن واجب شد بر اهل المؤمنین که عدالت کنند در میان
ایشان چون که ظلم یافت بر ایشان چنانچه عدالت کرد و از خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و اهل بیت و اینست و اینست که از او در میان ایشان و
عفو فرمود و چنین کرد با اهل المؤمنین با اهل بصیر چونکه ظلم یافت بر ایشان
مثل آنچه پیغمبر خدا با اهل مکه که طغیان نمود و با اهل مدینه که عزم کردند
بر قتل و آلودن اهل بیت و از ایشان اهل بصیر و از اهل مدینه سرکون شد است
عزم کردند و اهل بیت که از آنهم در اقامت با ایشان فرمود و اینجاست قوم لوطند که
نکون شد بر ایشان شهرهای ایشان ترجمه گوید که گفته اند قوم لوط و مشهور
و اقامت اهل بصیر بر قوم انصاریان اهل المؤمنین و اهل مدینه و اهل بیت کرده است که آن
حضرت با اهل بصیر فرمودند که هر چه از او را و از او که می توانست بخت
آن برای من و من برای او بود و من بصیر را از او و من از او را بخت می توانست
و از آنان دو دولت و از او جزو شر و عیب و در دایه و عیب و جزو
و از آن هر کس و از او فاسد کند کفایت و است و هر کس از آن بیرون رود

در حدیث است و در حدیث با اهل بیت که این است و در حدیث که ستم را تمام کند و آن
در زمان و حدیث و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود سلمان با چند نفر
از قریش در مسجد نشسته بودند پس شروع کردند در گفتگو و از حدیث و اصل حدیث
خود را با لای بر روید تا آنکه سلمان رسید و پس عربی الخطاب با او گفت که
خبر من از تو کیستی و کیستی و اصل تو چیست سلمان گفت من سلمان پسر
نبیه خدا که گواه بودم پس از این که در میان خدا بخت و و قیام بودم پس عقی
کرد این امر خداوند بخت و ستم بودم پس از آنکه در میان بخت و اینست که
و اینست که من حضرت فرمودند که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
سلمان با ایشان تکلیف میکرد سلمان عرض کرد که یا رسول الله چه از این جماعت
بن رسید نشستم با ایشان پس ایشان شروع کردند در گفتگو و حدیث و حدیث
خود را با لای بر روید تا این رسیدند پس عربی الخطاب بن گفت که تو کیستی
و اصل تو چیست پیغمبر فرمود که ای سلمان تو با وجه کلمه عرض کرد که با اقامت
من سلمان پسر نبیه خدا که گواه بودم پس حدیث کرد و از حدیث و حدیث
و گوید بخت و پیغمبر بودم پس توانستم که از این امر خداوند بخت و اینست که
پس از آنکه در میان خداوند بخت و اینست که من و اینست که من پسر رسول
خدا فرمود ای گروه قریش بدیدنی که هر چه در این است و در حدیث و حدیث
و اصل او عقل او است فرموده است خداوند عز و جل انا خلقناکم من ذکواتی
و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکره عند الله انتم که بعضی بدیدنی
که ما خلق کردیم شما را از مرد و زن و گوشت و پشم شما را شعوبا و قبایلی تا آنکه
شناختن پیدا کنید که اگر می بینید شما را و خداوند اکره است که تقوای او
بیشتر باشد پس حضرت پیغمبر سلمان فرمود که پیغمبر انا جماعت را بر تو
فضیلتی بیش مگر تقوای خداوند عز و جل و اگر تقوای تو از ایشان و
بیشتر باشد پس از ایشان اخلاص از او و ترجمه گوید که اسم سلمان رزق

بود نام بدو شرف و بوفان و از اوصاف حضرت عیسی بود و ضلالت
شهور و در یک مصلووات و از حضرت صادق علیه السلام
مرثیه که فرمود چون خلافت ظاهری آنحضرت را پس از آنکه بنام رسید
آنحضرت بر منبر برآمد و حمد و ثنای خدا را گفت پس فرمود که من بخدا قسم
که از غیبت شما در هر یک که حکم ما و امام که در زمین بپوشید و پشت چرخ
فاش شد تا من بر نیاید نفوس شما این مطلب را از شما مضطرب کنایه
پیش من که از خود منع میکنم و شما عظمای من حضرت صادق فرمود که پس
مضطرب را در آنحضرت برخواست و با آنحضرت سخن کرد که فدا قسم که خود مرا
سازوی بیک کلاه با ساهی در مدینه حضرت با فرمودند که پیش از آنکه
در اینجا کسی غیبت کند که بگوید خود را چه ضعیف است پس بگوید که یا
یا تقوی و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و صفای ایشان در فرمودند ای هاشمی ای بنی عبدالمطلب بدین سخن
فرستاد که خلافت پسوی شما من و شما هر یک از برای مفتی عمل من و از برای
هر یک از جهت و در غیبت شماست عمل و بیکدیگر عمل از است و ما فاعلی
گویم در آنجا که او فاعلی و در این غیبت اسم نیستند و در شان من از شما
و غیبت از شما است که جمیع کار و شغلی یا شغل یا این که من شما را نمی
شناسم و در قیامت و حق که شما بیایید و در دهای دنیا از این است خود را
گروه باشد و مردم بیکدیگر بیاید و وقت آنکه از این باشد و باشد
که من خود را بعد و ساختن و در این خود را در دنیا بین خود و خدا در دوازده
شمار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد که در خواب دیدم که کوفه بر سر کوه قرار
داشت و مردم هر طرف بسوی آن کوه بالا می آمدند و آن کوه را در کوه حضرت
فوت بنام آن حضرت الله باشد چه آنکه حضرت صادق و ائمه اهل بیت و آنچه
که در تعبیر مذکور فرمودیم بنابر فرض اول است و حق که آن کوه بسیار شده

کوه ایشان را بلند کرد و پایش آسمان و مردم شرف کردند با افتادن از آن کوه از هر طرف
تا وقتی که باقی نماند ایشان مگر طایفه ای که شرفی بین شد و در هر مرتبه از آن
کوه می افتادند و همان طایفه باقی و ماندند و قیس بن عبدالله بن عجلان در آن
طایفه بود و از وی گویند که در پیش آنحضرت بنی آنحضرت بعد از این و الله مگر قیاس
شما که از غارتان رحمت فرمود **در شرح** گویند تعبیر شما را آنحضرت ظاهر آن
باشد که آن کوه که حضرت بر آن بوده اند مرتبه عالی ایشانست که در عالم و با
محکم شد و در میان کوه آن کوه بر می آمدند تا آن بود که آنکه خود را ظاهر
با آنحضرت می یافتند و بلند شدن آن کوه تا آسمان با اهل ظاهر انتقال می
آنحضرت است عجلان که آنکه از فراغ ایشان را با آسمان برسد و آنرا در آنجا
دوازده تیر لاک بیک کلاه طایفه ایشان از آن مرتبه طایفه و داخل بنویسند ایشان
در آن سال که بجهت حقیقه اگر چه بجهت ظاهر بر آن کوه بر آمدند چه آنکه
و در آن حال مدار باقی چنانچه و بواسطه شکست کرد و اختلاط کرد که از آن
حدیث فوت قیس بن عبدالله باشد چه آنکه لفظ حدیث و احوال این است
و آنچه را که تعبیر مذکور فرمودیم بنابر فرض اول است و عالم عند الله و از
صادق علیه السلام نقل است که فرمود مردی در نزد یکی مدینه در خواب دید
که کسی با او گفت که برو تا کن بر حضرت باقر که ملائکه را در جمیع غل غل
پس از فرود دید که آنحضرت رحمت فرمود و نیز از آنحضرت مروی است که
این آیه را بین ملائکه فرمود که هر که عمل شما حفره من آثار فافعل که با
تجدید بود که این بین بعد از شما که آثار را بپایه است این آیه را جبریل علیه
صلی الله علیه و آله این نیز از آنحضرت مروی است که فرمود بین ملائکه که
آیه را که در آنوا الحق تقوا و اما تقون **در شرح** گویند که با بر این است
که ما قیوت است و خداوند بر این است که بیاید پس و اما آنکه اتفاق
در آن خدا یا و از آنچه مذکور است بسیارید و بنا بر این قرآن چنین

پیشو کردی بایست بنی که انا که اتفاق کند در راه خدا آنچه را که دوست
بیدارید و فی الحقیقه عمل کردن باین قرائت مختصر خود را بایشان با شما ملکی
از شیعیان کل ایشان و پنهان نمودن حلاله و عیله و بیست و دو این آیه
فرمود که ولو انما کتبنا علیهم ان ائتملوا امرکم و سلوا اللهم تسلیا او غیرها
من دبار که رضوا لما فعلوا الا قلیل منهم فان اختلفوا فاعلموا ما یوعدون
به لکن خبر الم باشد ثبتا یعنی اگر آنکه بنویسند ما و ذاب بیکر مانند
برایشان اینک بکشید و خدا و تسلیم کنید از برای امام تسلیم کردن با آنکه بیرون
و بعد از آنکه بخواهند و بخواهند بنویسند و امام بیکر و ندانیم که کسی از ایشان
و اگر آنکه اهل خلاف بخواهی آوردند آنچه را که پسنداد و میباید بدان هر آنکه
از برای ایشان خبر بود و ثبات و قرار ایشان در پیرین شدیدی بود و همچنین
در این که فرمودیم که لا یجد فی انفسهم حرجا ثما حقیقت فی امر الوالی و لیقولوا
الله التمام تسلیا یعنی پس نیاید در نفوس خود بنی که ما از آنچه تو میگوئی
گرفته و ما را می تسلیم کنی و فکر نکنند طاعت خدا را تسلیم کردن و از
سورین جعفر علیه السلام منقول است که در این امر فرمود اولئک الذین یعلم الله
بما فی قلوبهم فاعز من عندهم فقد سبق علیهم کلمة الشفاء سبق علیهم العذاب
و قال فی انفسهم فاولا یلیقنا یعرف انما عشنا بانسند که می دانند خداوند آنچه را
که در خطای ایشان است پس در بگردان از ایشان که بجهت تو که سبقت گرفته است
برایشان کلمه شفاء و بلیغی و سبقت گرفته است از برای ایشان عذاب
و بگوید ایشان در باره ایشان سخن بلیغ نا و افه حضرت باقر علیه السلام فرمود
که چنین تلاوت فرمود این آیه که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم فان ختمت شارعا لا یخلف و یحیی الی الله و الی الرسول و الی الامر منکم
یعنی فرمان برید خدا را و پیروی از صاحب اختیاران از خود پس اگر کسی سید
منازه را در پی پس رجوع کند از امر و پیروی خدا و رسول و صاحب اختیار

از خود پس فرمود بیکر که امر بیکر که اختلافند با طاعت ایشان و ایشان را مقرر حق
بیکر باشد و در نماز و عبادت و استغفار و استسکان از برای آنان که نامور شده اند
که از برای ایشان گفته شد اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
اینست که این نشان عذرا و فقه ماورین است که رعیتند صاحب اختیاران
و طاعتان و نیز آن حضرت باقر علیه السلام منقول است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله سوال کرد از جبریل که چگونه بود و ملک قوم صالح
گفت با آنکه بدست من صالح نبی است و نبی قومش و او شان ده ساله
بود پس در میان ایشان ماند تا آنکه پس صد و بیست سال رسید و سخن او را
در هیچ امری قبول نکردند و از برای ایشان هفتاد و بیست و یک نفر از برای
بدون خلاف و عجز و بول و بیعت شهادت نمودن بر او را از ایشان گفتای قوم
من ببعوث شدم نبوی نما در شان ده سال که تا آنکه صد و بیست سال
رسیدم و حاله و امر بر من عجز و بیعت اگر خواهم چیزی را از من سوال کنید
تا از خدا وند خود سوال کنم که شما را اجابت کند در آن چیز در همین حالت
و اگر خواهید سوال کنم از خدا بآن شما پس اگر مرا اجابت کردند با فقه سوال
می کنم از ایشان از میان شما بیرون روم زیرا که دلشک شدم من از شما و
شما از من گفتند انصاف داد جای صالح پس وعده کردند و روی را کردند
و روزی بیرون رفتند پس بیرون رفتند و بنمای خود را پشت کوه بودند
پس قربان کردند و خودی و شایستگی خود را و خوردند و آشامیدند
پس چون قانع شدند صالح را خواندند و گفتند ای صالح سوال کن صالح
گفت چیست این اسم بت بزرگ گفتند فلان اسم ما را پس صالح بان گفت
ای فلان جواب بده جواب داد صالح گفت که این را چیست که جواب می گوئی
گفتند بیکری را بفرمان پس ما آنها را خواند و هیچکدام جواب ندادند پس
رو کردند و بنمای خود و گفتند چیست شما را که جواب صالح را نمی دهید پس باز

جواب ندانند صالح گفتند که شایع از ما دور شود ما را با خدا بماند خود را گذار
 پس با طهارت و فرشتگان و جانهای خود را از خود دور کردند و خدا را طلبیدند
 و خاک بر سر خود ریختند و بیدار شدند که از خواب صالح را بیدار کردند و گفتند
 ما را از مشغول و سوا می کشید پس صالح را بیدار کردند و گفتند ای صالح بخوان تجار را
 پس باز خواندند و جواب شکستند بعد از آن با ایشان گفتند ای قوم اولاد و
 گذشت و من می بینم خدا با شما از کفر اجابت کند پس از من سوال کنید
 تا خدا بخود ما را بخواند که شما را همین ساعت اجابت کند پس هفتاد نفر از بزرگان
 قوم که کافران بودند سخن صالح را قبول کردند و گفتند ای صالح ما از تو
 سوال میکنیم پس اگر پروردگار تو اجابت کرد ما تو را پیروی میکنیم و اجابت
 میکنیم و هذا اهل قریه با تو بیعت میکنند صالح با ایشان گفت سوال کنید من چه
 که خواهید گفتند بیا تا ما بیوی این کوه و کوه با ایشان نزدیک بود پس صالح
 با ایشان رفت تا بآن کوه رسیدند گفتند صالح بخوان از برای ما پروردگار
 خود را که پروردگار از برای ما در همین ساعت نافه حامله ده ماهه را
 که بسیار غمناک باشد و بشما را بسیار باشد و ما بین دو پهلویش باشد
 ثلث فرسخ باشد پس صالح با ایشان که سوال کردند از من چیز بزرگتر
 صعب است و بر پروردگار ظاهر است پس صالح از خداوند آن نافه را طلب
 طلب کرد پس کوه شکافته شد و چنان صدای گریه در وقت شب شنیدند
 نزدیک بود که عقلهای ایشان مغایرت کند پس کوه سخت مضطرب شد
 مثل زن که از آلوده نمایند بپروردگار که سرافرازان شکافیدند
 آمد و هنوز کردن آن نامشامه بود که لقمه از میگرد پس باقی صبح
 پروردگار آمد و بر زمین ایستاد پس چون آنرا دیدند گفتند ای صالح چه
 نمود اجابت کرد و بپای خود را بر زمین برافراشت و خود را که پروردگار
 از برای ما بپای این شهر را پس صالح خود را خواند و نافه را انداخت و آن بچه

بر او ایستاد پس ایشان گفتند که ای قوم ایماجه ای دیگر باقی ماند گفتند
 نه یا ما با قوم خود تا خبر دیدیم ایشان را بپایه دیدیم و ایشان ایمان آورند
 و بپایه بر گشتند و گفتند و گفتند و گفتند و گفتند تا آنکه شصت و چهار نفر
 از ایشان مرد شدند و گفتند این سخن دروغ است پس چون بقوم خود
 رسیدند غش رفتند از ایشان گفتند حقیقت و همه دیگر گفتند سخن دروغ است
 فرمود که بعد از آن متفرق شدند و مراجعت کردند و از آن شش نفر بیک
 نفر دیگر شکایت آورد و از جمله افتخار بود که نامه را پی گرفتند این محبوس
 را وی حدیث گوید که این حدیث را بر وی از احباب خود گفته که او را حدیث
 فرمود پس گفتند پس خبر ما درین کار دیده است در تمام آن کوهی که نامه
 از آن بیرون آمده است و دیده که چهلوی نامه کوه را فرا گرفته است و
 در آن نشان گذارده است و کوهی دیگر را که با این کوه بقدر ثلث فرسخ
 داشته است او صیبر از حضرت مشاور علی علیه السلام روایت کرده است که
 عرض کردم تا حضرت گذشت نمود بانکه در فضا احوال را احاطه
 ان الله خلق خلائد و سعده القی ذکر علیه من بیننا بل هو کذاب و شریع و کذاب
 کردند قوم خود و بعد از آن و تقویات پیغمبران پس گفتند یا بابک ای نبی
 از مجلس خود پیروی میکنیم چون چنین کنیم در کوهی و اتر خواهد بود
 ایما القاء شده است بر او و از مومنان مانده چنین است بلکه او دروغ گوئی
 مغرور فرمود که این در شان انا است که فکری که کردند صالح را و هلاک
 نکرد خداوند عز و جل هیچ قومی را هرگز تا آنکه سعوت کرد پس بپای ایشان
 پیش از هلاک پیغمبران را که حجت را بر ایشان اقامه کند پس بپای خود
 صبری قوم نمود صالح را و ایشان را خواندند و بپای خود را و بپای خود
 نکردند و بر او سر کشی کردند و گفتند ما خواندیم تا آنکه بپای خود
 پیاد و از برای ما از این سنگ نافه را که ده ماهه باشد که حامله شده باشد

دریغ است

دانستند و فریاد میکردند و می پرسیدند و در هر سال از آن سال جمع
 میشدند و فریاد میکردند پس سالی گفتند که اگر میخواستید که این کار را
 بکنید چنانچه گمان میکنی پس بخوان خدای خود را تا آنکه بیرون آوری و از برای
 ما از این سنگ سخت ناله حاصله ده ما صبر داریم و خداوند چنانچه خواهد
 از آن سنگ بیرون آورد بعد از آن وحی فرستاد و بوی سالج میاید
 بگو که قرار داده است خداوند از برای این ناله از این آب شما یک روز را
 و از برای شما یک روز را پس هرگاه روز آب ناله بود همان آب را در آن
 روز و آشامید و آن را می نوشیدند پس هیچ کس از آن ناله
 نمی ساند مگر آنکه از شیر آن بخورد و چون صبح میشد می رفتند بوی آب
 و از آن آب می آشامیدند و در آن روز ناله میزدند و بوی آب می خورد و پس از آن
 زمان که خدا خواست بر این حال ماندند بعد از آن سرگشته بودند و در آن
 نزد بعضی رفتند و گفتند این ناله را بکنید و از آن استراحت نیاید ما
 را غرض نیستیم که یک روز را از برای ما و یک روز را از برای ناله باشد پس
 گفتند بیکت که متوجه فلان شود و از برای او و از برای کسی که خواهد گفتیم
 پس آمد روی بسیار سرخ و رنگ از روی چشم و لعلان ناکه بدش معلوم
 نبود بدینقتی از بد بختان که شوم بود و تر و ایشان و قرار داده اند از برای
 او و روی پس چون ناله متوجه شد سوی آنی که در روز پیش گذشت
 آن را تا آنکه آب آشامید و شروع کرد بیک از کشتن پس بدو آن کشت
 و آن را یک خمریت نشین و نگار کرد و شد خمریت و بگو در آن را کشت پس
 آن بریلو بر زمین افتاد و بجهت آن که چنان ناله برکوه بالا رفت و سر
 نمود را با سان کرد و سه مرتبه ناله کرد و در آن وقت قوم سالج و امیدی
 و از ایشان باقی نماند مگر آنکه بمان و در آن روز و در هر یک شد و کشت
 آن را در میان خود تقسیم کردند پس هیچ کس از آن ناله و بزرگوار ایشان نماند

که از صالح

مگر آنکه گوشت آن ناله خورد پس چون صالح این حال را مشاهده کرد
 و در بوم بود که گفتای قوم ناله باعث شد که این کار را کرد
 آیا معصیت کرد و بدید و در کار خود را پس خداوند وحی فرستاد و بوی
 صالح که بدستش قوم تو طغیان کردند و ظلم کردند و کشتند ناله را
 کس نبوی ایشان فرستاد و بوم که برایشان حجت باشد و در باره
 آن ناله خبری بایشان خبری بایشان نمی رسد و اعظم نعمت خدا
 و زمان بود پس بگو بایشان کس نبویستم علفی را برایشان ناسه
 روز پس اگر توبه کنند و باز کشت نمایند توبه ایشان را قبول کنم و
 از ایشان روگردانم و اگر توبه نکنند و باز کشت نمایند بغیرستم برایشان
 علفی بود و منستم پس صالح بوی ایشان آمد و گفتای قوم من و نشانه
 پروردگارم بوی شما و او میفرماید که اگر شما توبه کنید و باز کشت نمایند
 و از خدا طلب سرش کنید گناه شما را بپایم و توبه شما را قبول کنم
 پس چون صالح باین را بایشان گفت و سرگشته و غمناک ایشان بخت
 از پیشتر شد و گفتند ای صالح یا و ما را ناله ناله ما را و عده میدی
 اگر از دست کوپای گفتای قوم شما صبح می کنند و ما را اگر در پهای شما
 زود است و در روز دهم سرخ است و در روز سیم سیاه است پس چون
 صبح روز ناله شد و بپای ایشان زد و بوی بوی بگو کردند و گفتند
 آفتاب از افق و عده دار صالح بپای سرگشتان گفتند که می شنویم سخن
 صالح را و قول را قبول میکنیم و اگر چه عظیم باشد پس چون صبح روز
 دوم شد و بپای ایشان سرخ بود پس باز بوی بگو کردند و گفتند
 ای قوم آمدن شما از افق و عده دار صالح بپای سرگشتان ایشان گفتند
 که اگر شما علفان شوم سخن صالح را شنویم و خدا باین خود را بپایان
 ما علفان بگو کردند و توبه نکردند و باز کشت نمودند پس چون صبح

روز پنجم رسید و روزهای ایشان سینه بود پس با و کبوی بیکدیگر رفتند
و گفتند ای قوم آمد شما را آنچه سالج شما و غده و آره بود پس هر کشتان
از ایشان گفتند که آمد ما را آنچه سالج شما و غده و آره بود پس چون گفتند
شب شد آمدن ایشان را جبر پیل و صبحه بر ایشان زد که گوشه‌های ایشان را
پاره کرد و دلهای و جگرهای ایشان شکافتند و دوزان سدر و زخو و
کردند و کفن نمودند و داشتند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد پس
همه ایشان کوکب و زبر و کشتان و در یک طرفه تعیین مردند و باقی احدی از ایشان
و نه چیزی از ایشان سکرانک خدا آنرا و هلاک کرد پس هر که در آن روز
در خواب و خواب و خوابهای خود مرده بودند پس فرستاد و عذاب بر ایشان
بعلا و صبحه مالتی از ایشان که ایشان را سو زاید و این بود قتل ایشان
فرو و زبانت کرده است که عرض کردم بختی با و قهری را از آورد
خیلیه را پس فرمودند و شنیدند که از برهن عثمان شنیدند سال یا انکه پیدا
که عثمان ظالم بود پس چون خواهد بود هر که با و یکند و ویشا ایشان را
سپرد و زبانت کرده است که در عذبت حضرت یا قهر بود پس هر که
کردیم آنچه را که مردم بعلا از پیغمبر احداث کردند و آنچه از پیغمبر و
ذلیل کردند پس هر که از قوم با حضرت عرض کرد و اطفال است که با و بود
بقی ما هم و کتبت ایشان را حضرت فرمود که باقی مانده بود از بنو قحط
هان جعفر و حمزه بود که در حث خلا رفته بودند و باقی مانده بود با
حضرت و در پی حضرت ذلیل تا ز عهد با سلام عباس و عقیل که
از جمله طلقات بودند و ایشان را اسیر کردند و بودند و درها کرده بودند
بدان بقا قسم که اگر حمزه و جعفر و حمزه و بنان و و غلبه بودند بنی
باقی سر سپیدند و در اینها ایشان را تلف میکردند و از حضرت صادق
هر و بیت که فرمود هر که را که باقی مانده باشد و آن با و بیت که در پیوست

در بعضی از اعضاء ایشان بیکدیگر با انکه از صانع با عرق البول باشد پس
بیکدیگر و دست نمود و با بدن سوخت و بیکدیگر اسکناس کنند و بالذی سکن
لما فی القبر و التها و هو التبعیم التعلیم و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود
الخطا و در اندیش و عقیده است و در حق و بی رجوع و بیک است و حیا
در عقل است و در حدیثی و بیک که را بی چله و فایست کرده است فرمود که سکن
عقل و عقیده است و در حق و بی بیک که فایست کرده است که غلامی از حضرت و بیک
حضرت بیمار شد پس از آن حضرت فرمود که او بی سپیدند که عرق جز که او را دارد
سپرد است فرمود که سدر و ذرا و انکه نادره پس با و زارند خون او
فرو رفت و از آن تا خوشی دست و بخورن او بهیم و زبانت کرده است
که شکایت کردم بختی با و قهری را از آورد و در عذبت حضرت یا قهر بود پس
بالب سر و چون چنین کردم با قهری را از آورد و در عذبت حضرت یا قهر بود
موسی بن جعفر علیه السلام مریدش که پیغمبر بود هر کس را نادی باشد که
اعضای او را بکشد یا رطوبتی یا سردی در غاصل یا بکشد و بیک از شنبلیله
و بیک از انجیر خشک و طبع کنند آن و دلهای و بیک یا از بعد از آن صلات
کند و بیک روز در میان آن یا یا شادنا هانان بعد بیک طبع ملو
شود و از حضرت موسی بن جعفر مرویست که فرمود هر که آب ایشان را
شیر شود البته نفع میبخشد و از شیر و و شیر و و شیر و و شیر و و شیر و و شیر
مراد از شیر شدن آب پیش ضعف و قلت با و باشد با انکه مراد علم
ولد باشد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود در چاه
چیز اخلان را دارند و مردم عرض کردم که آن بیکند که نجاست و در و زبنت
بیکو قات فرمود که ایشان را در این چه چیز است عرض کردم که بیکند
که این روز و زبانت فرمود است که شادنا پس سزاوار است که در این
روز خون طبعان شادنا با و باشد که در روز سه شنبه شادنا

تا که اگر حجامت دهان ساعت اتفاق افتد خون نیندازد و لا یجوز بالانف
 خلاصه باشد فاز شعبه مرویست که گفت داخل شدم بر حضرت
 موسی بن جعفر و ای حجامت میفرمود و در مجلس بود و زحمتی
 پس با حضرت عرض کردم که این روز نیست که مردم میگویند که در این
 روز حجامت کند و نابینا میسرود و این را گویند که مادر او را و او را در
 حیض با و حامله شده باشد و از حضرت معلوم شد که مرویست که
 فرمود حجامت میکند در روز جمعه در وقت زوال لیل و یا غروب و یا در
 کجاست کند در روز جمعه در وقت زوال لیل و یا غروب و یا در
 تلاوت نکند مگر خود را و نیز از حضرت مرویست که فرمود که
 حجامت را شامه در بینی کتد و حجامت میفرمود و حضرت در وقت از عمر
 اذینه مرویست که گفت شکایت کردم مروی بقدر حضرت صادق علیه السلام
 از سرفه و من حاضر بودم پس از حضرت فرمودند قدری از آنکه روی
 و قدری از شکر در کف خود بگردان و آنرا سرفه نیک روز باد و در غرض
 اذینه گوید که بعد از آن آن مرد را دیدم گفت یک مرتبه این عمل را کردم
 و رفع سرفه شد و نیز از حضرت مرویست که فرمود شکایت کرد
 موسی بن عمران بسوی پروردگار خود از خلوت لیس فرمود و خدا او را
 که بگوید علیه و علی و اما را و اما را با عمل خیر کند و نتواند کند پس آن
 حضرت فرمود که ایست که شما آنرا اطریقی نامید و از اسمعیل بن حسن
 مرویست که گفت بخند حضرت صادق عرض کردم مروی از نعم و در دنیا
 صاحب بصیرت و طبایع من طبایع عربیست و بر طبایع عجمی بیکیست فرمود
 یا کسی نیست عرض کردم که ما جراحات را با خنجر کافیم و یا با شمشیر فرمود و با
 بیشتر عرض کردم که ما اینها را با زهر فاسد میخوریم و غار قیون فرمود
 یا کسی نیست عرض کردم که ما او را میپزد و فرمود که چه پیروز عرض کردم بالا خان

بند سید

بلند میدیدیم فرمود که در حرام شفاقی بدست خود بنهار شد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و آله را ایستاد با حضرت عرض کرد که ذات الحجاب را در حجامت
 فرمودند که من که ای مردم بر خدا اذینکه مرا بذات الحجاب بشناسد که حضرت
 صادق فرمود که رسول خدا امر کرد پس با حضرت را شامه میبندند و میرانند
و از بولس بن یعقوب مرویست که خنده حضرت صادق عرض
 کردم که مروی در آن می باشد و در آن می بود پس ایستاد که قطع میبندد و لیا که او
 میکند حضرت فرمودند بر و یا شامه و آن حرمه بن لیسار مرویست
 که گفت در خنده حضرت موسی بن جعفر بود پس از حضرت دید که این
 آه میگویم فرمود تو را چه میگوید عرض کردم میبندم در و یکدیگر فرمود که
 حجامت بیکدیگر حجامت کردم و شاکن شد پس با حضرت عرض کردم فرمود
 من که خدا را نکرده و هیچ چیز از آن بگردان خون یا لیسیدن عمل
 و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که میفرمود و در آن
 دندان اینست که بیکدیگر منقلبی و آن را منقرض کن و در غرض آنرا بیکدیگر پس آن
 دندان که خورده و سوزان باشد چند قطره از آن در دندان بچکان و
 نیمه نایابان و در غرض آن که در کوفی دندان بکزاری و بر پشت لیساری
 در و سبب چنین که فلک دندان را که خورده باشد و با و باشد در
 گوش که طریقی از دندان است در چند شب فرقی و در قطره یا سه قطره آنرا
 در غرض بیکدیگر که در بر طرف میبندد و نیز میفرمود و آن برای
 درد دهان و غرض که بر روی آید از دندان و دندان و در غرض
 که در دهان عارض میشود که بیکدیگر منقلب شود که دندان باشد پس قاله
 آن کل بر آن قرار دهد بعد از آن سران خط را سوزان کند و بکار د
 اندودن آن را بعد از آن بقرار شد پس و کما انکور و شادی و دندان
 ریزد و برایش کف از روغن بخت میورند بعد از آن آنقدر بنیاض میبندد

صاحب کتاب میگوید که گفته است که ما را سه چیز است که از هر یک از اینها باید اجتناب کرد
 اول بد میگویند و بعضی گفته اند آن بوم است و بعضی گفته اند که عرب را که
 چنان بود که روح کشته و کربلای خورشید را کشته باشد و ما را سه چیز است که از هر یک از اینها باید اجتناب کرد
 استغفار استغفار یعنی بر آب در حید و هرگاه طالب خوش بشود و بر او
 کند و بعضی گفته اند که عرب را چنان که کربلای خورشید را کشته باشد و ما را سه چیز است که از هر یک از اینها باید اجتناب کرد
 ما را سه چیز است که از هر یک از اینها باید اجتناب کرد و بعضی گفته اند که عرب را چنان که کربلای خورشید را کشته باشد و ما را سه چیز است که از هر یک از اینها باید اجتناب کرد
 لغی کرده است و اینها را از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 میگوید که گفته است که عرب را چنان که کربلای خورشید را کشته باشد و ما را سه چیز است که از هر یک از اینها باید اجتناب کرد
 این را باطل کرد و بعضی گفته اند که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 کاهی ما را از آن لغی فرموده است و بعضی گفته اند که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 و اسلام نیز این را باطل کرد و بعضی گفته اند که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 کردن ظاهر از آن باشد که بعد از این که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 میفرماید و بعضی گفته اند که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 کند و این که فرموده است از آن بعد از این که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 و بعضی گفته اند که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 دیگر که از آن لغی فرموده است و در بعضی دیگر صاحب کتاب
 و شاید که این نسخ شریف سابقه باشد چنانچه ظاهر از شریفان است
 للرحمن صوما علی اکمل الیوم انتیاد حصه من بین این دلالت دارد
 و این از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و قال بدو هانت که بنوعی قرا
 میدهد که اگر از آن شاری آسان شود و اگر سخت شاری سخت شود
 و اگر آن را هیچ کس نمیدانست که فرموده رسول خدا صلی الله
 علیه و آله که گفته اند قال بدو هانت و از حضرت باقر علیه السلام روایت در توفی

خداوند عز وجل الهی الی الذین خرجوا من ديارهم و هم الیوف عند الموت
 فقال لهم الله موتوا ثم اجمعهم یعنی یا بنظر من کجای کجای آجتماعی که بیرون
 رفتند از ديار خود و از توفی بر سر و ایشان هزاران بودند پس خدا ایشان
 فرمود و میباید بدیدند بعد از آن خدا ایشان را از توفی فرمود و اینها
 اهل شهر و از شهرهای شام بودند و هفتاد هزار نفر بودند و همه
 او غایت طاعون در میان ایشان می افتاد و خدا ایشان چنان بود
 که هرگاه می بینیدند که طاعون می افتاد و ایشان از شهر بیرون
 می رفتند و بعضی می گفتند و توفی که ایشان را بود و ضرا می ماندند و بعضی
 ناتوانی که داشتند پس سرک در فتنان بسیار میشد و در فتنان که
 پس فتنان که بیرون رفتند بودند و بعضی می گفتند که اگر بیرون می ماندند بودیم
 بسیار می بودیم و فتنان که افتاد که توفی که بیرون رفتند بودیم
 که می بینیم پس از اینها ایشان متفق شد که هرگاه طاعون فتنان ایشان
 افتاد و از فتنان که بیرون رفتند بودند و بعضی می گفتند که طاعون
 با فتنان ایشان بیرون رفتند و از طاعون دور شد و از ترس
 پس سر کردند در شهرها انشد که خدا خواست پس گذشتند و شهری
 خراب که اهلش جلا و طری کره بودند و طاعون ایشان را فانی کرد
 بود پس در آن شهر فروزا آمدند و چون بارهای خود را فروزا آوردند
 و در آن شهر قرار گرفتند خداوند عز وجل فرمان در داد که به پیروی
 پس در همان ساعت همه ایشان می روند و استخوانهای ایشان پوسیده و
 استخوانها و ایشان در راه متردین بودند پس ایشان را از راه رفتند
 و در یک موضع جمع کردند پس گفتند با ایشان پیغمبر و از پیغمبران
 استخوانها را از آنرا می گفتند چو فتنان استخوانها را دید که گشتند
 از ديار خود روان کردند و گفتند هر روز که از آن خواسته باشی ایشان را

و رسول خدا صلی الله علیه و آله بود پس هرگاه خداوند نازل شود از آسمان
 عزیز و حکیم و یونستان از الله علیه حکیم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ترک این امر را
 بدست کسی که خدا علیه و حکیم است و این امر را هیچ منافقان و منافقین که من از پیش
 خود می گویم مثل این که می گوید و گفتند از این تغییر غیر خداوند و خداوند
 بناد و دعا می نازل کرد و این در شان او و این که نازل کرد و این در شان او
 این که فرمود و ترک بدستی که خدا علیه و حکیم است و خداوند از آن باشد که
 اگر چه این صدق است که خدا علیه و حکیم است و ترک بدستی و تغییر مده چه اگر اصل
 تحقیق و تغییر در کلام خدا این نیست و از محمد صلی الله علیه و آله است که گفت سوال کردم
 از حضرت باقر علیه السلام از قول خداوند عز و جل و ما ندو حق الا نکلون فتنه و
 میگویند که الله یعنی با کفار و منافقان که تا آنکه کفر بر طرف شود و بدین حال
 شود و از برای خداوند عز و جل پس فرمود شما ملامت تاویل این ای همنور
 بدستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امر حضرت فرمود ایشان را بهیچ احتیاج
 خود و احتیاجش پس اگر آمده بود تاویل این ای قبول عیسی از ایشان و لکن ایشان
 گفته پیشوند تا خدا بهتلقی پرستیده شود و شرک نباشد غرض آنکه
 مریض فرمود و مومنان را که اهل کتاب بگریه گیرند و از شرکان فدا و
 از منافقان ظاهر اسلام قبول کنند بجهت دفع احتیاج خود و احتیاج خود
 و انحضرت صادق علیه السلام فرمود است که میفرمود و در این ای که ایما البقیة قلین
 فیما بعد که من لا ادری ان یعلم الله فی قلبی غیر این یونکم غیر اما اخذ منکم
 بغیرکم یعنی ای پیغمبر که بآن که دوست شما است و نیکوکاران خدا را خیرین
 در دلتان شما عطا میفرماید بدینا جز از ایمان شما گرفته شده است و شما را
 می آورد فرمود که نازل شده است و در شان عباس و عقیل و فو و فرمود که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی کرد و در روزی که احدی از پیغمبران و ابو
 الفضل را نکند پس ایشان را پس شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرستاد

و فرمود نگاه کن که گفتم و در اینجا از پیغمبران و امیر المومنین گذشت و عقیل
 و از او میل فرمود و عقیل گفت ای برادر من علی بن ابی طالب قسم که دیدی مکان مثل
 پس برکت است ایما المومنین و رسول خدا و عز و جل و این ابوالفضل و در
 فلا نکل است این عقیل در دست فلا نکل است و این قولین حادثه
 در دست فلا نکل است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواست تا
 و فرمود عقیل آمد و فرمود ای ابو تراب و عقیل گفت شد عرض کرد که خال
 و دیگر کسی با شما در مکشاع می کند پس با عقیل فرمود که اگر ای برادر من
 جز آنکه لیسان و محمد که هیچ و الا این که گفتی ای عقیل و خداوند عز و جل و انک
 و شایان انهم بر پشت شید بد پس عباس را آوردند و با و گفت و چون
 بهای خودت در دلش برآوردت و این گفت ای محمد میگذاری که در پیش
 فرشتی سائل یک شوم حضرت باقر فرمودند که ای عقیل و اگر پیش ام الفضل
 گذشتی و با و گفتی که اگر برادر این سقر میبندی و سید این ذات و خود
 و فرزندتان خود کن پس با حضرت عرض کرد که ای پیغمبر و در یک تو را باین
 فاعنه خبر کرد فرمودند که برین بیان جانب خداوندان برای من آورد
 عرض کرد که احدی از مخلوق خداوند باین عالم نیامد مگر من و از آن گواهی
 میدهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت صادق فرمودند که همانا سبزه آن بر
 باقی ماندند مگر عباس و عقیل و نوفل و در بیان ایشان نازل شد این
 آنکه که قلین فیما بعد که من لا ادری تا آخر آیه ابو جعفر فرماید
 کرده است از حضرت باقر صادق و در قول خدای تعالی اجعلکم سفاة الخلق
 و عازة المسجد الحرام کناسن بالله و اليوم الاخر یعنی باقر از ادب و ادب و
 حاج را و بفرمودن مسجد الحرام را مثل امیر المومنان که ایمان آورد و انداخت
 و روز قیامت فرمود نازل شد این آیه در شان حمزه و علی و جعفر و عباس
 و شبیه و این پیغمبران بود که عباس و عقیل و نوفل و ابی طالب و در حال

این خبر

کودکان کوی نامی رنایند پس زار و غوغا از خدایت حضرت برخواست
 و خواست که این خبر را با بعضی بنو و مدد سلیمان بفرستد و بخواست
 پس حضرت انقلب ایشان سلیمان را آواز کرد که ای سلیمان نوم هاشم در
 پادشاهی خود درو سغند ما دلم که خون حرامی از ما نریزد و بدست خود
 اشرار و بیست خود فرو د پس هرگاه خون ما را بدین حق بریزند و زمین
 هفترا نشان برای ایشان از روی زمین و این از ادران وقت در روی
 زمین پاوری و در آسمان علامت خواهد بود پس سلیمان رفت و
 این خبر را با ابو جعفر داد و حضرت حضور آمد و سلام کرد و آنچه را
 کرداد و سلیمان بار گفته بودند با حضرت عرض کرد انحضرت فرمودند
 بی ای ابو جعفر دولت شما پیش از دولت ما است و پادشاهی شما پیش از پادشاهی
 ما است پادشاهی شما سخت و در و اراست که هیچ انسانی در آن نیست
 فان را مدت طولانی است بخدا قسم که پادشاهی شما بخت بخدا قسم پاک
 رفت مگر آنکه شما بیک روز پادشاهی میکنید و در یک سال مگر آنکه شما
 دو سال پادشاهی میکنید و میبایند پادشاهی را کودکان شما چه جای
 مردان چنانچه کودکان کوی را کوی را میبایند اما ضعیفی پس فرمود
 که پیش در اندای پادشاهی درو سغند و و پادشاهی ما دلم که خون
 حرامی از ما نریزد پس هرگاه چنان کیند خدا بر شما غضب کند و ملان و
 پادشاهی شما را فانی کند و تسلط شما را بر زمین و تسلط شما بر شما نباشد
 از بندگان پست خود را و اولیست تر از آل بی سفیان نباشد و او و هم
 ریشه شما را برکت این سخن را با اینجا قطع فرمود و از حضرت صادق
 مردیت که شخصی را نام عبدالله بن علی گفته اند عم ابو جعفر فرمود بود
 محمد من انحضرت عرض کرد که این جماعت در میان خود اختلاف کرده اند
 انحضرت با فرمودند که این را بکند از خدا و این جماعت از اینجا است که اینها

از آنها با صلاح آمده است **تحریر** گوید که ظاهر از عرض آتش آمد و کتبت
 با اختلاف خود ایشان فاسد شود بلکه از آنجا که برپا شده است از آنجا
 فاسد شود چه آنکه ابو مسلم مروزی که موسس دولت از طرف
 خراسان آمد و هلاک کرد که خرب بنیان سلطنت ایشان بود و نیز از مشرق
 که سمت خراسان است طلوع نمود و اعلم عند الله فان حضرت با فرمودند
 مردیت که فرمود پیش از قیام قائم آل محمد و وعلاش یافت شود که از آن
 روز که آدم علی مرتضی این آمدن باشد یافت شده باشد آفتاب و رفته
 ماه مبارک رمضان یکم و تمام در آخر ماه پس مردی عرض کرد یا بن رسول
 الله آفتاب در آخر ماه و در نیمه ماه یکبار انحضرت فرمودند که من می
 دانم که کوفتی و لکن این دو فتنه است که یا خداوند است از اذن روی
 که آدم علیه السلام بر زمین آمده است و از حضرت صادق علیه السلام منقول
 که فرمود بیرون آمدن من باید جز در کو ارم تا آنکه رسیدیم مابین قیوم
 و غیر رسول خدا تا آنکه نظر بدیدم و اودم رجعی از شیعیان افتاد و
 برایشان سلام کرد و فرمود بخدا قسم که من دوست پیدا کنم بوفای
 و روحهای شما را پس را اعانت کیند بر این پیر حق گوی و سعی و کوشش
 در عملهای خیر و بدایند که یافتن پیش و کثرت نام که بر هر یک گوی
 و سعی و کوشش هر کس از شما که خدا کند برین باید عمل او را بجا آورد
 شما باید پیروان خدا و شما باید پادشاهان او و شما باید سبقت بگیرندگان
 اولین و شما باید سبقت بگیرندگان تا فرین و شما باید سبقت بگیرندگان و در
 دنیا و سبقت بگیرندگان در آخرت بسوی بهشت ما هاستم از برای
 شما بهشت را و ما بنو خدا و شما من رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله
 که بخت بر منتهای شایستگی پیش از روحهای شما پس بخت کیند در
 قضیههای درجهای بهشت شما باید پاکیزگان و زمان شما باید پاکیزگان

همدان شومت خردا لعین اند و همزبان منم صلی بنی اند و حضرت
 ایما المؤمنین صلوات الله علیه و آله یقین فرمود که ای عزیز شاد شو
 مژده ده و شاد گردان بخدا قسم که رسول خدا هم از دنیا رحلت فرمود
 و بر تمام امت خود ختمت که بود مگر شیعیان بدان که هر چه یزاعی است
 و عزت اسلام شیعه است و هر چه یزاعی است و ستون اسلام
 شیعه است و هر چه یزاعی را و فتنی است و فتن اسلام شیعه است و
 هر چه یزاعی است و شرافت اسلام شیعه است و هر چه یزاعی
 سید است و سید مجاهدان شیعه است و هر چه یزاعی است
 و امام زین العابدین است که سبک شیعه است بخدا قسم که اگر نبود
 زین العابدین از شما شیعیان انعام نمی کرد خداوند بر شما انعام می یافت
 ایشان غلغله ای پاکیزه زینت مرا ایشان را هر چه در دنیا و آخرت مرا یکی
 که ناصبی است و اگر چه عبادت کند و سعی و کوشش نماید از اهل این آیه است
 که امام ناصبه ضلالت را امامت یعنی علی گشته اند و ناصب گشته اند و در
 می انداختند و لیا و کرم پس و ناصبی که سعی و کوشش کند علی او ضایع و نابود
 شیعیان ما سخن با خدا گویند و مخالفان ایشان هر چه بر زبان ایشان آید
 بآن تکلم نمایند بخدا قسم که هیچ بنده از شیعیان ما خواب نمی رود مگر آنکه
 خداوند عز و جل روح او را بآن آسمان می برد و بر کعبه او می فرستد پس اگر اهل
 او سید است از فلاح او را در کتبهای رحمت خود و در کتبهای عیبت خود
 و در سائر عیون خود قرار میدهد و اگر اهل او سید است روح او را
 ایشان از ملائکه می برد تا جسد او را بآن گزینند که بدان ساقی شود و بنده
 قسم که کشتگان و عیوبها و فسادها و شتمناها را خداوند عز و جل اند
 و حقیران آنها را بنیاد و بی بنیادان آنها را فتنه اند و اهل دعا و
 اجابا بخداوند بیدار و حضرت صادق علیه السلام می فرمود این روایت است که

هر که در هر چه
 کجایی بداند نمیشد
 بخدا قسم که اگر نبود
 دزد من از شما
 شیعیان

انکه فرمود که هر چه یزاعی را بر او لعنت و هر چه یزاعی را لعنت است علی است
 علیه فالد و ما و شیعیان ما بعد از ما خیرند شیعیان ما چه نوبت میکند
 بعرض خدا و چه نوبت میکند بر او است ما را خدا با ایشان دور و فتنه است
 قسم که اگر این بود که در نظر مرسلان عظمی و رساند با آنکه شیعیان
 دیگر کنند الله را الله که بر ایشان سلام می کرد و در پیش روی ایشان
 قسم که هیچ بنده از شیعیان ما را لا و نمیکند قرآن را و از ایشان
 مگر آنکه او را شمر حریف و مستبد و دشمنی که از برای انکه از شیعیان
 ما که ساکن باشد خواب انکه است که لا و قرآن است قرآن نابدا و فتنه
 شما بخدا قسم که هر چه یزاعی را لعنت و هر چه یزاعی را لعنت است و ثواب
 جهاد کشته گان و شما بخدا قسم که در دنیا و آخرت شما است ثواب ایشان
 که صف بر کشید اند در راه خدا شما بخدا قسم انکه بنده کوفی و بنده عجمی
 و دنیا و ایشان که در دنیا ما فی صدقه من غل اخوانا علی سر و فتنه
 یعنی پیرو ما و بدیم ای ما که در سینه های ما ایشان بود از کینه کبریا
 در کینه ها و پیروی یکدیگر می کردند انکه ایشان و غیر این نیست که
 شیعیان ما را احبار چشم است و چشم در سر ایشان است و در چشم
 در دله ایشان و هر چه در حق نیز چشم اند لکن خداوند چشمهای ایشان را
 شیعیان ما را کشته است و چشمهای دیگران را کور کرده است عیبت
 و ثابت کرده ایشان حضرت صادق علیه السلام می فرمود و بسوی خداوند شکایت
 میکنم شما را و اضطرب می رود در بیان اهل مدینه تا آنکه شما می آید
 و شما را می بینم و شما را می بینم پس کاش این طاعی را اذن میداد
 که قصری در خطایف می کشید و در آنجا ساکن میشد و شما را می بیند و شما را
 میداد و ما را برای او می فرستاد و ما را می فرستاد و ما را می فرستاد
 صادر نموده و پیرویش کشتن می کرد و در دنیا و آخرت خوانده شود

آن بشارت را بپیش که خداوند از برای من خواهم نفس
 مرا پس کان را نام ببرم و من خطایم را بگویم و بگویم که
 چنین میگویم که کان را نام ببرم و من خطایم را بگویم و بگویم که
 مصعب در این است که کان را نام ببرم و من خطایم را بگویم و بگویم که
 فرو را که بپایم و بگویم که کان را نام ببرم و من خطایم را بگویم و بگویم که
 در پیش برده است آن حضرت من فرمودند که بخوان شعری را پس من خوانم
 فرمودی بدو عکاس که بگویم یعنی ای فرزند من این است که بگویم خرد را
 در پیش نه شد است پس او بفرمود و زمان و بگویم که بگویم که بگویم که
 فرمودند ای بابا ای بابا یعنی بدو خواند و بگویم که بگویم که بگویم که
 جمع شدند آن حضرت که بپایم و بگویم که کان را نام ببرم و من خطایم را بگویم و بگویم که
 شدند در زمان با آنچه در صحنه در صحنه که بگویم که بگویم که بگویم که
 بودند و در وقت غامض بر محمد بن ابی بکر است و بپایم و بگویم که بگویم که
 از آنچه شدت پیدا کردند و گفته شد که در حقیقت بگویم که بگویم که
 بپیداست و با ما بعد ما سبقت ما در وجه آنکه بگویم که بگویم که بگویم که
 دروغند و دردن به پیوسته و بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 این مناسب با غرض است پس بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 یاسند و این با شعری است که نداشتند و بگویم که بگویم که بگویم که
 برام فرو و در غایتی که بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 ام فرو و لکن حقیر را هنوز معلوم نمیکنید و بپایم و بگویم که بگویم که
 که چون رسول خدا را بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 پس آنحضرت عظیم میبندند کلینک را از دست امیر المؤمنین و بپایم و بگویم که بگویم که
 بر آن سنگ زدند که سه بار چه شد پس فرمودند که بگویم که بگویم که
 پس در این صورت گفتی که بگویم که بگویم که بگویم که

باشد

خود گفت که ما را بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 از ترس دشمنان قادر نیست که بگویم که بگویم که بگویم که
 حضرت منقول است که فرمود خداوند تبارک و تعالی را بپایم و بگویم که
 نامند که اگر بفرستد از آن یاد مقدار سواد را بپایم و بگویم که
 و شوقی سازد و بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 و بپایم و بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 رسول الله صوفی را بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 بخوان که با آن بر ما بپایم و بگویم که بگویم که بگویم که
 جمع شدند پس آنحضرت بر منبر آمدند و دعا کردند و مردمان را فرمودند
 که آیهی گفتند پس زمان نکند که بگویم که بگویم که بگویم که
 بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 با از آن برای ایشان فرو فرستد پس نام مردمان مثل آن روز و آن
 ساعت بودند تا آنکه چون آن ساعت در رسید خداوند عز و جل را
 بپایم و بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 شد و شروع کرد و میبایدند مانند زمان ملک پس همان گمان که
 خواهش با آن کرد و میبایدند مانند زمان ملک پس همان گمان که
 رسول الله خداوند مستند فرما که با از آن را از ما باز دارد که نزدیک
 بان شد است که غرضی شویم پس مردمان جمع شدند و آنحضرت دعا کرد
 ایشان را فرمود که آیهی گفتند پس مردمان بگویم که بگویم که بگویم که
 الله بشنود که با چه خوانی که ما کلام تو را بشنودیم آنحضرت فرمودند
 بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 و بپایم و بگویم که بگویم که بگویم که بگویم که
 فرو فرست با از آن را بپایم و بگویم که بگویم که بگویم که

که از او

آن را در روی روز در آنجا و آنجا که در نشان رویش است و آنجا که در نشان
 بچرخند خداوند آنرا بر ما رحمت کوفت از عذاب و بهتر از آنحضرت
 مرویست که فرمودی هیچ باری بر حق نداده و در تباریکی شست و نه در
 روشنی و در مکرانکه با آن بسیار اند و از حضرت امیر المؤمنین و
 صلوات الله علیه و آله مرویست که از آنحضرت سوال نمودند از مکانی که
 در کجاست آنحضرت فرمودند که در رختی است که آن در رختی است
 در پادک در آنجا قرار میگیرد پس هرگاه خداوند از آن نماید که آن را بوضع
 فرستد بادی را امر فرماید که آنرا بجا بیاورد و ملائکه چند بر آن موی
 گردانند که آن را بشناسند و آنرا بجا بیاورند و آنرا بجا بیاورند و آنرا بجا بیاورند
 پس ملائکه فرمود آنحضرت این آیه را که و الله الذي ارسل الينا راح قنبر
 محتاجا فقتله الى بلد ميت تا آخر آیه یعنی خداوند ملائکه ای است که بفرستد
 باد خدا پس بر می آید که آنرا بجا بیاورد پس ما آن را بر دایمی شهری
 بوده و از آن ملک عذاب و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
 عمل او بشکوه که فرمود هر کس را شاکو باشد و هر کس صدق باشد و بشارت خداوند
 روزی و ملائکه بگرداند و هر کس با اهل خود بکونی کند خداوند او را
 زیاد گرداند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در سوال خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند بنا کرد و تعالی میفرماید پس آدم را که
 چشم ثوبا توانا نم کند و از او نماید که در کسری بسوی بعضی از آنجا که بر تو
 حرام کرده است پس امانت کردم تو را بر آن بد و چیزی که از آنجا که بر تو
 پس نگاه مکن و اگر زبان تو را توانا نم کند و خواسته باشد که بعضی بخوان
 حرام کرده است تو را امانت کردم بر آن بد و لب لب و لب را بر تو گذاشت و سخن
 حرام مکن و اگر فرج ثوبا توانا نم کند که بعضی از کارهای حرام را بجا آورد
 پس امانت کردم تو را بد و چیزی که بر تو گذاشت پس هم گذارد و هر کس حرام

مرویست که فرمود هرگاه از روی او بپای باشد و از حضرت صادق
 مرویست که فرمود سبب این است که در هر کس که باشد باید خبری از او
 نیست هر کس بپای نکند از عیب و ترسد از خدا و در پنهانی و باز نماید
 یعنی از معصیت و بدی در وقت بپوشد جمال روایت کرده است که
 بچلی بن و راج گفت که از رسول خدا فرمود که هرگاه باید بسوی شما خبر
 شد بفرمایید و اگر آید بپای نکند گفت علی گفت شریف بپشت گفت که من از حضرت
 صادق سوال کردم آنحضرت فرمودند که شریف است که او را
 مالی باشد و از آن حضرت سوال کردم که صاحب حساب بپشت فرمود
 آنکه هرگاه دهای بپوشد بپای یا بپوشد مال عرض کردم پس بپشت فرمود
 بر هر یک کاری و بپشت از آنحضرت مرویست که رسول خدا فرمود که چه
 قدر رختی شناسند و زنان و چه قدر دود است و در یکی که بپوشد
 مرگ حاصل شود و از همه آنها سخت و پیرشانی که صاحبان خلق کنند
 و با و چیزی ندانند روایت شد است که سوال شد از حضرت امیر
 المؤمنین صلوات الله علیه از مخلوقات خداوند آنحضرت فرمود که از او
 خداوند در عیشی قرار و در بیت منصفان مخلوقات و در دو پانز
 شلایان و انسان نبی است که اهل عقدا و صفاست و هر مردمان فرزند
 آدم اند مگر با هیچ و مانع و از حضرت صادق مرویست که فرمود
 مردمان سه طایفه اند یک طایفه که ایشان از ما نبند و ما از ایشانیم و
 طایفه دیگر که زینت پدید دهند و از ابو اسطه و طایفه دیگر که بپوشد و
 می خورد و از ابو اسطه و طایفه دیگر که بپوشد و طایفه دیگر که
 اوساط ایشانند و طایفه سیم ایشانند که در ظاهر و در باطن و در
 ندارند و در باطن و در عیش و شبع نیستند و از حضرت صادق علیه السلام
 مرویست که فرمود هرگاه ضرورتی بپای شود و مردم بعضی بعضی

تر قهرم

که

ظاهران

انکار کنند پس نظر را بر او نهادند و از عرض کردم فلان یوسف خود
و این پنج را می شناسم انکار کردند و مردمان بعضی بعضی را چهره چهره است و
که مردی از شما بسوی برادر خود می رود و حاجتی از او طلب میکند پس باو
نگاه میکند چنان که پیش از آن نگاه میکرد و با او سخن میکرد و چنان
که پیش از آن سخن میکرد و از حضرت امیر المومنین علیه السلام مرویست
که فرموده و طاعت روزی با جمعی نمازانی و مردمان از روزی بعضی
و فلان و مکتول شده است بالا بهر باز عریضه او را و مردی که شخصی
شش صد درهم یا هفتصد درهم بمن داد که بخدا و حضرت صادق
آورم آن در جوانی بود و آنکه بخصی که موضوعی است بیدم جوانی
شکافه شد و آنچه در آن بود بیرون رفت و در هر جا که می گشت
بر خودم بمن گفت فلان آنکه شکافه شد است باز تو که شکافه
شده است تو که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
که چون شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
فرمودند ای هر بار تو شکافه شدی و شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
آنچه را که خدا بخواهد فرمود ماست و این است از آنچه دان تو که شکافه شدی
بد و شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
با بر کشند که پیغمبر بیدم ما را از خبرهای خان و از ناله خود خبر
نمیدهد پس چون بپای علی الکفر و کفر و عیض که با شکافه شدی که شکافه
و در خانه است و نماز آن بپای حق پیغمبر است پس آنکه شکافه شدی که شکافه
و حمد و ثناء الهی را بپای خدا و فرمودند پس گفتند ای جاعت مردم بپای
سخن گفتند و در باره ناله من بپای خدا که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
چرا شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
و در خانه است و نماز آن بپای خدا و فرمودند پس گفتند ای جاعت مردم بپای

لیث لبوی ان ناله و شکافه شد و ان را با شکافه شد چنانچه رسول خدا فرموده
بود و هر کوی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
و ان را طلب کن آنچه را که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
آن خوانند و ان را طلب کن و ان را شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
ساری عرض کردم که در طاعت بپوش و ان را بپوش که شکافه شدی که شکافه
انها را در میان دارند و من در وقت بیدارم سر را و فرمودند و ان را شکافه شدی که شکافه
پشت که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
نزد من از آنند که در معصیت خدا و ان را شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
نزد من از آنند که در معصیت خدا و ان را شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
نزد من از آنند که در معصیت خدا و ان را شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
چون پند علی السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ان را شکافه شدی که شکافه
بودند پس عرض کردم که در این شب خواب دیدم عرض کرد که چه خواب دیدی
آنکه شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
فرمود که بیدم که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
عرض کرد که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
که چه خواب دیدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
او را با شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
و ندانست اولیایان متعانه پس تمام جاه هم ما را خواب بود و شکافه شدی که شکافه
عنه ما را خواب بود و شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
سالمی چنانکه شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
آنچه بدید و در کفر و انده شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
بپای خدا و ان را شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه
فرمودند پس از آن ناله و شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه شدی که شکافه

فرد چه چیز است شب قدر هفت است از هزار ماه و ده و شب و سلسله بی
 امیه لیون از خداوند عز و جل شب قدر از برای رسول خدا هفت از هزار
 ماه و هفت از آن هفت در شب و در قول خدا و ندع و جعل فلحدنا الذین
 قالون عن امران تقسیم عذاب الیم یعنی پس با ما بقدرستانان که مخالف
 میکنند ما را خدا را از آنکه برسد ایشانرا خفته با آنکه برسد ایشانرا
 عذاب در آنکه فرمود برسد او را خفته و درین او با امری که خدا
 او را بر آن جرات نوالی به حد عبد الاملی نیز در آن کرده است که
 نقد است آنقدر بر عرض کردم که شیعیان تو یک یک خود را دشمن دانستند و
 با یکدیگر عداوت و درین ده نهای تو شوم کاش می دانستند این نظری می
 فرمودی خود و خواستم که کتابی نویسم که هیچ دو نفر را از ایشان برین
 اختلاف نکند عرض کردم ما هر که محتاج فرمودیم لبوی این کتاب از امر و
 فرمود چه گویان کتاب را نویسم با و بودم و این در پیش گوید
 که من چنان کردم که آن حضرت مرا منع فرمود پس از خدمت آنحضرت برخاستم
 و به اسمیل پس از آنحضرت دار دسلم پس با و گفتم ای ابو محمد بن سید
 بنو کوار عرض کرد که شیعیان اختلاف کرده اند و یک دیگر را دشمن
 دارند فرمود من میخواهم کتابی بنویسم که هیچ دو نفر را از ایشان برین
 اختلاف نکند اسمیل گفت که باید بنویسم که او را نفرمودم و این در
 عرض کردم علی فرمود اسمیل گفت ای عبد الاملی شما را بر ما حقی است
 مثل این می گویا که شما را به شماست و خدا قسم که شما حقو ما را با جمعی رسانید
 و خود را آنکه ما حقو شما را بشناسیم پس فرمود که فکر می خواهم که بعد
 از آن فرمود ای عبد الاملی حاضران را این است و در جمیع ایشان
 یک فقرات که علم در خود را از آنکه با یکدیگر چه میشود ایشانرا که از
 اختلاف نکند و امر خود را با و مقوض کنند ای عبد الاملی هرگاه موافقی

فته او یصیهم

از آن

سبقت گیر و بر برادرش لبوی شتر را از منزل ای بیست هزار نیست و از
 که بر او خود را با و کشانان منزل که فرمود و بر او بنویسند از آنست که در پیش
 آن زندگوریانی است و با و شیدا است و لکن باید از آنجور ملحق کرد و از
 برای او طلب امر زن کند و از حضرت با و عمل است که هر یک که فرمود مثل
 و ده است خداوند ببرد که در او هر یک با شند در آن خصوصیت کنند
 و مردی دیگر که اسم با خدا و برای یک مال را با ما و بدان و مرد فرمود
 ایشان مردی که در یک با شند و در آن خصوصیت کنند او خلیفه است
 که جمع بین و مان و شتر را از هر طرف بر دلان و ایشان در این باب
 یکدیگر را گفت می کنند و بعضی از بعضی پیروی می نمایند اما آنی آن مردی
 که مسلم است از برای یک مال آن خلیفه اول بر حیات و شیعیان را و پس
 فرمود که هر دو متفرق شدند بعد از و پس بر هفتاد و یک نفر از ایشان
 در پیش آمدند و هفتاد و یک دیگر را کشند و در ساری متفرق شدند بعد از
 بر هفتاد و یک نفر که یک نفر از ایشان در پیش آمدند و هفتاد و یک نفر در آن
 و این است بعد از پیغمبر و هفتاد و سه نفر شدند و هفتاد و دو نفر از ایشان
 و از ایشان و یک نفر در پیش آمد و از جمله هفتاد و سه نفر سه نفر بر خود می
 نیندند و یک نفر و و شتر را از دوازده نفر از آن جزیه فرمودند و یک نفر در پیش
 و شش نفر از آن بر مردم و از آنشد و از حضرت سابقه مردی که فرمود و
 دوک باطل طولانیست و در آن فرموده است و نیز خدیو شایسته عرض شد
 که در چند مذات فرج شیعیان شاف و بود و هرگاه اختلاف کنند و زن آن عیان
 و آنم که پیشو و سلطنت ایشان و طمع کند در ایشان که یکیش از آن طمع
 یکدیگر و عرفان افسار از سر خود بیرون کند و هر صاحب شایسته شایسته خود را بلند
 کند و شایسته امر خود و پانی را از او و در پیش چشم که کند و شایسته این
 از مدینه لبوی مکرم و ج که با پیغمبر رسول خدا را و گوید و عرض کرد که

که عرق از او جاری شود و چشم خود را اندامین برین داشت همچون پدر
بن کواوم این خال را از ایشان دید فرمود خدا شما را رحمت کند و صد بخیر
چهره خیر را بدو منی که هشت منزله ای معطی فرمود پس منزله آنان
که کار برآید میکند و منی یا بعد از آنان که همین میگویند و نمیکنند و
در منی باید منزله آنان را که میگویند و نمیکنند غیر از ایشان حضرت باقر
فرمودند که گویا بعد از پای ایشان برداشته و از حضرت موسی بن جعفر
مرویت که فرمود اگر جدا کنم شیعیان خود را با شما ایشان را میگویند که
و بخند و اگر ایشان را امتحان کنم بنام ایشان نمیگویند که مرید باشند و اگر
ایشان را خالص کنم از هزار یکی خالص شود و اگر ایشان را بریزم چغنی
بانی نماز از ایشان میگویند از برای من بود بدو منی که ایشان مذکور است
مولای من بر نفسهای که کرده اند و گفته اند که ما شیعه هستیم میگویند که فصلی
مثل فویش باشد و از حضرت صادق مرویت که میاورند و در روز قیامت
زن را که ضربه افتاده است عجب خرد پس میگوید خداوند مرا میبورد
پس اگر دیدی تا آنکه رسیدم یا چقدر رسیدم پس حضرت مریم زاد را آوردند
و بان زن کوید که با تو میگوئی تا رسیدم تا او را پس که آمدیم درفشه بنفشه
و چنان آوردند و میگویند که چقدر حسن بود درفشه افتاده است پس میگوید
مرای تو که آمدی تا آنکه رسیدم از جانب زنان یا چقدر رسیدم پس حضرت
یوسف را میآورند و میگویند که با تو میگوئی تا رسیدم تا او را پس که آمدیم
پس میگویند که درفشه بنفشه افتاده است پس میگویند که چقدر حسن بود
درفشه افتاده است پس میگویند که چقدر حسن بود درفشه افتاده است
پس میآورند حضرت اقیاب را و میگویند که آیا باید تو سخت فرمود
یا باید این مرد که اقیاب باشد پس و میگویند و بنفشه افتاده است و از حضرت
صادق مرویت که فرمود میباشند و در بعضی پس حدیث میگویند و

و بیکی بنیاد افه میفرمود و میفرمود از آنکس که خواهمید و اظهار
دوشوی بیکدیگر یا آنکس که میخواهد عرض کردم یا فرمود که ای اقایان و کذا
غیر از این است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که میفرمود خداوند
کنند نیزه را که مار را دوست گرداند بسوی مرغ مان و مار از دشمن خود گماند
بسوی ایشان بقدر قسم که اگر در این کتبت بخوان پیکی سارا غریب ایشان
مختره یان بیشتر یابد و کجی ایشان بخوبی نکند و لکن یکی از ایشان بک
کلمه میشود و در کمال یان ضم بیکدیگر ابو بکر و جبر و اب کوه است که سواد
کردم از آنحضرت از قول خداوند عز و جل و الله بن بنو نون ما آتوا و
فلو لم و جله یعنی بجماعی که میدهند آنچه را که داده اند و این دعای
ایشان ترسانست فرمود آن شفاعت ایشان و امید ایشان است ^{مستند}
که عملهای ایشان برایشان رد شود اگر اطاعت کنند خداوند را و امید
و او ند که قبول شود از ایشان و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود هیچ
بیله نیست که مردم را بسوی ضلالت خواند مگر آنکه میگوید کسی را که او را
پیروی کند مردی را اهل بلخ و ریاب کوه است که دو سفر خوانسان در وقت
حضرت شام رضاء بود پس در روزی خواجی از طعام در طلب فرود پس
بزان خوان بنکان خود را از سیاه و سفید جمع کرد که طعام خوردن بزان
حضرت عرض کردم فدای تو بخوم کاش بزان طعام اینجاعت جدا میفرمود
فرمود شاکت شو پروردگار ما یکی است و ما در پروردگار یکی است و غیرا
بعلمنا است و از حق تعالی میبینی معصوم مرویست که میفرمود طایفه ای
بما را تا از آنجا خواهند که زند بخت هیچ نفسی که بآن فریمن آن و پیرو
می آورد و دردی و هر غموتی را که در میسم است و از آنجا زمین است
که شولد بسیار از شک را و از آنجا هر از آن طعام و از آن شولد بشو
خون یا بانی پیکی که آن هر بد بعد پس بعد آن را شریف بیکدیگر و آنکه خرم

پس احدی از مردمان آن سر مقلع شد مگر من و فرزندان خود و
پسران حضرت صادق مرویست که فرمود و هرگاه یکی از شما حضرت قائم را
آورد و کند پس باید آورد و کند آن حضرت را در عاقبت پس بدستی
که خداوند عز و جل معصوم کرد اینست محمد و ائمه علیهم السلام و اهل بیت
و معصومین پس اگر از قائم راه از حضرت ابا و از حضرت موسی بن جعفر
مرویت که فرمود حضرت قائم حسن و شیهه ترین مردمان بود موسی بن
عمران از سرفرازان و حضرت سید الشهدا شیهه ترین مردمان بود
با حضرت زین العابدین مرویست که از حضرت صادق رواه می شود که
ملول حضرت ادم به دروغی که فرمود آمد چه قدر بود و ملول
چه قدر بود فرمود که در کتابی است که چون خداوند ادم و حوا را از بهین
خرداورد باها را ادم بر کوه صفا بود و سر از توبه با حق آسمان و شکایت
کرد پس خداوند ادم را از کوه صفا بر سر کوه صفا آورد و فرمود
که ادم شکایت میکند از اینجه با و می رسد از کوه صفا پس او را پیش از
ملول و زنا هفتاد و شش روز در کوه صفا و پیش از ملول و زنا هفتاد و شش
روز از کوه صفا در کوه صفا و پیش از کوه صفا از حضرت ادم مرویست که
پدر او در جبهه شایسته باشد یا شد او با من معنی مقلع شود مگر
بعد از آنکه چند پیش از ایشان و بعد از اسلام بکنند و ایشان نبند باشند و آنرا
یا عهد شود و فرمود که اگر خدا را بدست دهند پدر را قتل و در اسلام نبند
بوده اند و او را از قبل محسوس است که پدر را از ان قبل می گوید اما اگر کسی
در میان ایشان معرفت بوده است از ان قبل او را می رسد و ایشان را از او رسد و آنرا
با قریه مرویست که فرمود خداوند ادم را در کوه صفا شکایت از خدا فرمود است و خداوند
آخرت و حضور در دنیا از آخرت و جبهه شایسته و صفای ظلمات و از حضرت صادق
مرویت که می فرمود هر چه از ان خورشید و زینت او شد در دنیا و آخرت نماند
کردن و از آخرت و نماند و از انجه دوست مردم است و نماند و از انجه نماند

و فرمود که شریفند که ایشان بدترین خلق خدا آیند که هفتین خلایق
با ایشان متلاشه اند یکی ابو سفیان که با رسول خدا مقاتله کرد و با
آنحضرت دشمنی نمود و یکی یحیی بن یسوع که با امیر المؤمنین مقاتله کرد و با
آنحضرت دشمنی نمود و سوری یزدین مغویه است احدی از ائمه علیهم السلام که با حسین
علیه السلام مقاتله کرد و با آنحضرت دشمنی نمود و آنحضرت را بقتل در آورد و از
حضرت سید الشهدا مرویست که فرمود و حسب و شرافتی از برای هیچ
فرشته و عرب نیست مگر تواضع و فروتنی و کسی نیست مگر تقوی و غیره و از
و علی بن ابی طالب مرویست که عبادت بنیت مکرر بعل و انش و بدست که دشمن
ترین مردم پسوی خدا کسیست که افکار کند بنیت امامی و افکار کند عبادت
ان امام و از حضرت باقر مرویست که می فرمود در بدین مغویه در نهی که
اماره هیچ داشت داخل بدین شد و عقیقه در یازدهمین فرستاد پس چون آمد
با و گفت که ای اقران میگویند که تو بنده منی اگر خواسته باشم تو را بفرستم و اگر خوا
باشم تو را بربندم نگاه دارم از تو فرستاده کنای از بدین خدایم که حجت بر تو ازین
کراهت نیست و بدین تو را بفرستد پس تو در جاهلیت و فیه در اسلام و تو خود درین
لحم افضل یقین و بهتر ازین نیست پس چگونه اقرار کنی از برای تو از انچه سوال کردی و تو را
با و گفت که اگر از انچه بخواهم که الله تو را بکشد اگر گفت که کشتن تو عمل عظیم و زینت
از انکه سپین من علی بن رسول خدا را کشتی پس امر کرد که امر در اکشتند و کشتن
سید الشاهدین فرستاد و با آنحضرت گفت مثل اینچه را اگر از انچه از تو فرستاده بود
پس آنحضرت فرمود من بگویم که اگر از برای تو اقرار کنم ای امر خواهی کشت چنانچه درین
امر فرستاده را کشتی پس بدین گفت علی بن آنحضرت با و فرمود که اگر اقرار کنم
از برای تو بفرستد سوال کردی من بدوام با که اگر خواسته باشم نگاه دارم و اگر خوا
باشم تو را بربندم پس بدین گفت و ای رسول که خون خود را حفظ کرد و بدین
از شرف تو که نشد عبادت الله و العبره و عبادت که عبادت کعبه و حضرت حسین
بن جعفر مرویست که می فرمود و حسن با من است یکی ناموسی و دیگری بریدی است و با

ان فرمود داشتند که چلیپا است بکوشی کشد و آن حضرت با فرمودی
 که میفرمود چون مردان متولد شد او را ایضا باشد و او ند که بخت و بختی بود که
 آن حضرت او را دعا فرمایید پس چون عایشه او را از نزد آن حضرت فرمود
 که بفرمودن برید از نزد من چلیپا است بکوشی کشد و آن فرمود و او را حدیث
 گوید که چنین می دانم که حضرت فرمود که رسول خدا ص بر مردان اینست
 فرمود و حدیث خاصه عمر بن الخطاب و امیر المؤمنین را از این شیخ نیز گوید و ایضا
 مکرر فرموده که ما ترجمه تفویضیم و آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که عتبه
 امیر المؤمنین چنین بود که در ابتدای باران در میان می پاشد و آن
 آنکه من پیش من باران را دعا می پاشم و شد پس کسی با حضرت عرض میکرد که یا
 امیر المؤمنین در زیر سقفی دعا می فرمود که این ایست تا روز عید عید
 خداوند پس حدیث میفرمود که در زیر سقف دعا می پاشد که در آن ایست که در زیر
 حیوانات می رود و آن دعا پس هر که خداوند او را دعا می فرماید که روزی باندان این دعا
 را بخواند بجهت رحمت بر ایشان و می فرماید سوی آن دعا پس باران را بخواند
 را که خداوند او را دعا می پاشد و ایضا تا آنکه با امان دنیا رسیده و چنانچه میگویند
 پس امان دنیا را با بر ریزد و این نیز از دعا است خداوند آن خداوند یاد و
 میکند که بنای این را و بکند از مثل آب پس بر آن اقبالان موضع و باران بر
 ایشان پس میشود باران و دشت و عرصه و بسیار و گویند که در آن دعا
 بر همان قسم که خداوند او را فرموده است پس قطره فرود می آید مگر آنکه با آن
 ملکی است که از آن در جای خود می گذارد و فرود می آید از آسمان هیچ قطره بر او
 مگر بعد از آن معین مگر آنچه در نزد طوفان نوح و بعد از آن بود که ایضا
 میفرمود از آسمان آمد و چون در میان گفت و او را که حضرت صادق علیه السلام فرمود
 که گفت من بعد از آن که امیر المؤمنین فرمود که رسول خدا ص فرمود
 که خداوند او را دعا می پاشد از آن فرموده است که می گذارد و آن دعا

تا آنکه آب شود و من ریزد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 در آن می پاشد عذاب خداوند است که هر کس از بندگان خواهد می پاشد پس
 آن حضرت فرمود که رسول خدا ص فرمود که بسیار آن دعا و او را دعا می پاشد
 که خداوند او را دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 چنان مستعد و میشد که آن دعا را آسمانی با امانی می پاشد و آن دعا می پاشد
 که خداوند او را دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 بر آنکه این دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 میشود پس ظاهر این دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 العالم بخلافی الاور و می پاشد که توشت امیر المؤمنین می پاشد و آن دعا می پاشد
 شادی شود مرد با آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 و اگر چه سوز و گوشش می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 با حکم با چنین شایسته و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 از اینها و بکند و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 و بکند و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 با بکند و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 صادق علیه السلام فرمود که در آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 قبر و سبزه رسول خدا ص فرموده پس به پدرم عرض کردم که خداوند او را دعا می پاشد
 شیعیان و دوستان و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 قبر و سبزه پس فرمود مرا سوی ایشان بر پس شریف بود و بر ایشان سلام کرد
 و فرمود بخدا قسم که من دوست می دارم بویهای شما و بر شما دعا می پاشد
 مرا با این دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 نمیشود و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد
 پس هر که بر وی کند و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد و آن دعا می پاشد

من و درین پهلوان من ابراهیم و اسمعیل اید و اینجا حق بر دهن ایشان نبیند
 پس با وی کند به برهیز کاری و کوشش در یک و از حضرت خداوند
 مرقی است که فرمود هرگاه قائم مایام کند خداوند کوشها و چشمهای شیطانی
 را بسیار ستواند و دنیا کند و دشمنان و بدینا آنها بفراید تا آنکه در میان
 ایشان و انحضرت قاصد و نباشد و انحضرت با ایشان حکم فرماید پس ایشان
 یعنی انحضرت و نظر کنند بوی انحضرت با آنکه در جای خود نشین داشته باشند
 و نیز از انحضرت فرمود در دیت که فرمود هر کس طلب خبر خود از خدا کند و از حق
 باشد آنچه خدا با او کند البته بخلف خدا خبر او را و برساند مقولست
 جویند که در دیت سر ابراهیم و منین تم شناسم پس انحضرت فرمود و ندای
 جویند بیدستی که هلاک نشدند این احقان مگر با و از بندگان و دیت ایشان
 بجهت سبب آمدن من کردم امدم که از تو میگویم آن چیز از شر و در دیت و عقل
 فرمود اما شرف بر هر کس را که پادشاه شرافت دهد در دیت و آن امر و در آن
 اصلاح کردن معیشت است و اما عقل بر هر کس از خداوند عاقل است و
 از خدایت که در دیت که بخیریت حضرت با فرمود من کردم که فدای تو شوم بجهت
 حجت کریمه انساب همه پیش از پناه شد فرمود زیرا که خداوند خلق کرد از انساب
 از غیر اشر و ابصاف یک پرده از آن و یک پرده از آن تا آنکه هفت پرده
 شد از انساب اشر پوشانید پس از این حجت کریم تر از پناه شد هر کس که در فدای
 تو شوم ماه را بفرمود بدینست که خداوند تمام ماه را از این ماه یعنی نورانی
 و ابصاف پرده از آن پرده از آن تا آنکه چون هفت پرده شد از انساب
 از انبوشانید پس از این حجت ماه شد و از انساب شد و از حضرت خداوند
 مرقی است که فرمود هر کس را حقیقت ثابت باشد باشد و در دیت و عقل
 شوند تا آنکه من و مطلب را بفرمود و طلب کند آنچه را که خداوند شود از
 آنکس که سخن گوید و اجابت آنکس که در دیت علم نبوت است و باید بداند که چه

نورانی

انکار کردید آنچه را که انکار کردید و بجهت شناسیدن آنچه را که شناختید اگر
 موافقت گوید و ترانکه باید و نام دین بر بصیرت باشد و دین متعالیه
 یعنی بر تعلیم و مظهر نباشد و از حقیقت ثابت باشد چنانچه در حدیث
 فرمود و نیز از انحضرت فرمود است که فرمود هیچ باطلی به حق باطل حق
 اینست مگر آنکه حق بر او غالب شود و این است قول خداوند با تقدیر
 الحق علی الباطل فانه غلبه فدا هو را حق یعنی بلکه می اندازیم حق را بر باطل این
 و شکند باطل را پس با کاه باطل نیست و با وجود میشود و از حضرت خداوند
 مرقی است که فرمود لا تقفوا من دون الله و لجهت حق میگردان خبر خداوند
 با حق که صاحب تر شما باشند که هرگاه چنین گفت حق می خواهید بود پس
 بدرستی که هر بسوی حق و خوشی و دوستی و بدی و بدی و بدی تمام شوند
 و مفضل است مانند خدای که بر سنک محض نرم باشد هر که باران پس
 بان رسد مگر آنچه را از این که قرآن ثابت است که این کلام تمام می شود و از
 حضرت صادق فرمود است که فرمود ما هم اصل هر چیزی را از فرع ما است و یک
 پس از یک با خدا را به یکا که برستند است و باز و درین است و فرمود حق
 خیر و در گذشتن از گاه کار و نرم کردن بر حق و نفی احوال هسا بکن
 و از هر که در فضل ما احسان فضل است و دشمن ما اصل و دیت هر چیزی است
 و از فرع ایشان است هر چیز حق و هر عمل بسیار بدی پس از دشمنان ما است
 دروغ و بخل و دشمن حق و قطع رحم و خوردن و بار خوردن مال یتیم بودن
 حق و در گذشتن از خدا و خداوندی و هر یک شده فواحش ظاهری و باطنی
 دنیا و دزدی و هر چه می مانند اینها باشند از علایق حق پس دروغ میگوید
 که که گمان میکند که با ما است و بفرمایید چیزی را چشید است و نیز از
 از انحضرت فرمودی است که فرمود بمردی که قاعا کن با آنچه خداوند است
 تو کرد ما است و بیکه مکن با آنچه تو دیگران است و از هر که کن آنچه را که می باید

پس بدست که هر کس قناعت کرد میرشد و هر کس قناعت نکرد میرشد
 و اگر کسی بگوید از آخرت و غیر آن حضرت فرمود که خلق غشند و حقیران
 از برای و داشتند که پیشی گیرند در امور دنیوی و آنچه از حقیران است
 بهمان داند فقر است و آنچه نفس از هر چه که است نصیب کردن بکسی است
 که قبول نکند و مجایوش کردن با حقیران است و آنچه احتش از هر چه بیشتر
 تا امیدوارند از مردم است و فرمود که و لذت و لذت خویش و لذت کن نصیب خود
 بلکه شغل شوی از آنکه کنایه کند تو را و از مردم است و باشد از هر چه نصیب
 باشد پس و از هر چه نصیب است و اگر از برای آنکه خالف نکند او و هر کس
 اعتراف بفضیلت هیچ کس نکند پس او مردی خود بین است و نیز آن حضرت
 فرمود و بداند که نیست عزت از برای آنکس که بجهت خدا از لیل نشو و نیست
 رفق از برای آنکس که بجهت خدا تواضع نکند و مردی دیگر فرمود که حکم کن
 دین خود را چنانچه اهل دنیا امر دینای خود را حکم میکنند بدینست دنیا
 مگر چیزی خاص که بان شناخته میشود اخلاص که غایت است پس فیضان
 آخرت را بدینا و نکاه مکن بدینا مگر بنظر عزیز و نیز از آن حضرت فرمود
 که میفرمود یکی از اصحاب خود که نظر کن با آنکس که توانای او از تو کمتر است و
 مکن با آنکس که توانای او از تو بیشتر است پس هرگاه چنین که نصیب خود بیشتر
 قناعت کن و بدینست مستوجب زبانه نعمت از برای خود شود و بداند که
 فضیلت آن عمل که باشد لکن با استمرار و یقین باشد بیشتر است از خداوند
 از آن عمل که بسیار باشد لکن بدینست یقین و بداند که نفع هیچ بر چه کاری بیشتر
 از اجتناب محرمات خداوند و در آنکه از بدینست و بدینست ایشان است
 و هیچ عیشی کو از آنکه از خلوت نیست و هیچ ماله نفع رساننده نیست
 از قناعت کردن چیزی که که کفایت کند و در هر چه از آن بیشتر از خود بدینست
 نیست و از حضرت سید الشاجدین مروی است که مردی و بعد از آن حضرت

گفتار

آمد و عرض کرد که خبر ده مرا اگر میدانی از مردمان و شبیه ایشان و کسان آن حضرت
 سید الشهدا فرمودند که ای چنین جواب این مرد را بگو حضرت سید الشهدا
 با نمره فرمود اما اینکه گفتی خبر ده مرا از مردمان پس مایه مردمان و با بخت خدا و از هر که در کتاب خود
 فرموده است ثم افوضوا من حيث افاض الله اناس یعنی پس باز کردید از آنجا که مردمان
 باز میکردند پس رسول خدا بود که مردمان را باز کرد اینند و اما شبیه مردمان که
 سوال کردی پس ایشان از میان خود و دوستان مایه و ایشان از مایه و این
 حضرت را اینهم فرمود فمن تبع فانه مبین یعنی هر کس مرا پیروی کند او از اینست
 و اما اناس که سوال نمودی پس ایشان سواد اعظمند و بدست مبارک از انوار
 فرمود پس فرمود انکم لا تعلمون الاقام بل اصل یعنی بنسبت ایشان مکرمانه و چهار پا
 بلکه ایشان گمراه ترند مردی است که بکار از اصحاب بخند حضرت باقر سوال
 کرد از حال و خلیفه آن حضرت فرمودند چه می بینید از آن دو بر خدا شک
 هرگز و هیچ کس از مافات یافت مگر آنکه غضبناک بود بر آن دو و هیچ کس از
 در امر و فریاد نیست مگر آنکه بر ایشان غضبناک است این و صفتی است که بر زبان
 بگویم چنانکه ما میکنند بدینست که ایشان حق ما را غضب کردند و ما را ظلم کردند
 و آنچه را که خدا با ما عطا فرموده بود از ما منع کردند و اول کسی بود که بر زمین ما
 سوار شدند و از اینست طبعان جوی فتنه در اسلام جاری ساختند که هر
 سده بشود تا آنکه قائم ما خارج کند با حقن کوی ما حقن کوی بدینست و بدینست
 که اگر قائم ما خارج کند و حقن کوی ما حقن کوی بدینست ظاهر که فاندازد و بگوید
 آنچه را که پوشیده شد و هر چه را پوشیده از سرهای انداخته و از کلاهها برد
 جدا قسم که هیچ بلبه و غضبناک بر اهل بیت و امر و نباشد و مگر آنکه شورش اول
 این بودند پس بر ایشان باد است خدا و ملائکه و هر مردمان و نیز از آن حضرت
 فرمود که فرمود مردمان مرشد شدند بعد از پیغمبر مگر نه نصرانی و عیسوی
 که در آن ستم کردند و بدینست بود مردمان را سواد و ابودرغمانی و کلمان و کلمان

روح خدا و بر کفای ابرایشان با و بعد از آن که از مردم حق ایشان را خشنود و فرمود
که این جماعت اندک اند که اسباب اسلام برایشان در کوشش بودند و سر باز نداشتند از
آنکه بیعت کنند تا آنکه امیر المؤمنین علیه السلام بر او وارد شد و بیعت کردند و این
است قول خداوند عز و جل و ما محمد و آله رسول خدا خلت من قبله از صلوات الله
او قتل انفسکم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبه فلی یقر الله شیئا و یجری
الله الشاکرین یعنی بیعت نمودم مگر پیغمبری که گذشت از اندیش از او پیغمبران
ایا پس اگر پیغمبر پاک شده شود باز عکس دهد شما از دین از پیش مردم در تداوم شود
هر کس از دین برگردد پس هیچ منبری بخدا عقیبتانند و زنده باشد که در او عجله
شکر کند و آن را و نیز از انحضرت فرمود بیعت که رسول خدا در پی پیغمبر مکرر
برآمد پس فرمود ای جماعت مردم بدینستی که خداوند در آن جماعتها اهل است
و حق کردن بر ایشان را بداند که شما از فرزندان او هستید و اوست که بگوید و حق
بندها که خدا بنده اهل است که از خدا از رسد بدینستی که عیب بودن از این بیعت
که متولد سازد و لکن آن را بیعت که حق گوید و حق هر کس که عملش از این جماعت
ز سادگی پیش نیز سادگی بداند که هر خونی یا عدوانی که در بابا جاهل است
بود و در پی عدم نیست تا و حق قیامت و نیز بعضی از اصحاب بر چاه که در
که خدمت انحضرت عرض کردم که آیا فرزندان بعقوب پیغمبر نبودند فرمودی که
ولکن سبطهای اولاد پیغمبران بودند و از دنیا مفارقت نکردند مگر بسبب
توبه کردند و منکر شدند آنچه را که نسبت بحضرت یوسف کرده بودند و
بدینستی که شخص از دنیا رفتند و توبه نکردند و منکر شدند آنچه را که نسبت
با پدر المؤمنین علیه السلام کردند پس برایشان یا و لعن خدا و ملائکه و هر چه در دنیا
و از حضرت موسی علیه السلام فرمود بیعت که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام
السلام فرمود ما را از مخطی میاید و رسید پس از انحضرت شکایت کرد و طلب
نمودند که انحضرت از برای ایشان طلب باران کند پس ایشان فرمود که حق

الحمد

نماز و حج و ایجاب از مردم بطلب باران و درم پس چون نماز و حج را از مردم بطلب
باران رفت و مردم مان نپزد و خدمت انحضرت نشدند پس در آن ای راه ناکاه
انحضرت هر چه را و بد که قدمهای خود را بر زمین گذاشت است و دستهای
خود را بر آسمان برداشت است و میگوید خداوند ما را مخلوقی از مخلوقی است و ما را
و احتیاج بر روی تو داریم پس ما را یکاهان بخوادم هلاک مکن پس انحضرت با پشت
فرمود که برگردید که باران داده شد بدین پیغمبر خود حضرت باقر فرمودند که این
سال خداوند چنان باران را بباران داد که هر کس مثل آن باران را برایشان داد
شد بود و نیز از انحضرت فرمود بیعت که فرمود خداوند بندها که بیعت با بیعت
و بیعت با سادگی خود بندها که بیعت فرمودمان نیز در سایه ایشان نیز که بیعت
میکنند و ایشان در میان بندها که خدا عز و جل را دارند و خداوند عز و جل را
بندها که بیعت که مالمون و منکر اند خود بندها که حق کنند و در زمان این
در سایه ایشان بندها که بیعت و ایشان در میان بندها که خداوند عز و جل را دارند که
بر هیچ چیز فرمود نمی آیند مگر آنکه از انبیست و ما بودی کنند حسین و سبط
و اسطوره و اب که است که نامه بخواند حضرت امام رضا علیه السلام و ششم و هفتم از اصحاب
چون و ششم اهل واسطه را بر خود کردم و کفر و کفر از عمامه نبودند که بمن از بیعت
می آیند پس انحضرت بختیاری که خود توفیق فرمودند که بدینستی که خدا
تقاهم و ایمان از دوستان ما گرفته است که در دولت باطل صبر کنند پس
صبر کنی بجهل حکم بر فرمود که کار خود پس اگر اقای خلائق خروج کنند مرا بگویند
ای وای بر ما که بر آنکه ناپدید ما را از خوابگاه ما پس گویند که این همان است
که وعده داد بر فرمود که در چمن و عر است گفتند فرستادگان او و از
حضرت صادق علیه السلام فرمود بیعت که فرمود اگر چه دانستند آنچه را که حضرت
خدا شناس است نگاه می کردند آنچه بدید و کرد و اندوه است خداوند ایشان
دشمنان را از آنکه بندها که دشمنان و دشمنان خدا اکثر بودند

ایشان از آنچه از ارباب عالم کنند و هر آنکه تنعم کند بفرموده خداوند عزوجل
 لذت می یابد و آن مانند لذت کبک همیشه باد وستان خداوند با عطا
 جنت بوده است بدین سق که معرفت خداوند و معرفت حق است و پاک
 هر تعالی است و نور هر بار یک است و قوت هر سق است و شفا هر بار یک
 است پس فرمود که پیش از نماز اگر می بودند که کشتی می شد و یا قیامت می شد
 عبادتند و بفرایض جنت می شدند و زمین با وجود و سعادت بر ایشان نازل
 شد پس با هر اهل جنت اینها باز می کرد اینها را از دین و طریقه که باشند
 هیچ چیز از بلاها و مصیبتها که در آن بودند و آن کرده خود در جنت و شفا
 خود نگرد بودند و ازین ایشان نماند بودند بلکه انعام می شد
 از آن که نداشتند مگر آنکه آنکه ایمان داشتند بخداوند تعالی تا بگویند
 شد پس در جنت آنکه زوار خدا سوال کنند بفرموده های خداوند عزوجل
 کینه نادر بپای سق آنکه زوار و نیز از انحصار در دست که فرموده یافید
 خداوند عزوجل و اگر چنانکه از دست و در جنت که چنانکه از دست و آنچه مانده
 و از کلام که چنانکه از جنت است و هیچ عضو نیست مگر آنکه در جنت ماندن
 و در طبع و دایه است که در جنت است **مجموع** گوید که در جنت هر چه باشد
 پیش که چنانکه گرفته است خداوند و از آنکه در جنت است **ابو الیاس** می فرماید
 کرده است که سوال کردم از انحصارشان از قول خداوند عزوجل یا ایها الذین
 امنوا استجبوا لله و لرسوله اذا دعاکم لما یحییکم یعنی او کرده مؤمنان اجابت
 کنند خداوند و رسول را هرگاه شعار بخوانند بشو و چیزی که شفا از آنده که بپایند
 انحصار که نازل شد بر این ایه و فرموده و لا یستجبوا لکم فی شئ منکم و فرموده که
 از قول خداوند عزوجل و ما انقطع من ویرة الا بسلامها و لا حینة فی ظلمات
 الارض و لا طلب ولا یس الا بسلامها و فرموده که از آنکه در جنت است
 خداوند از آنکه در جنت است و از آنکه در جنت است و از آنکه در جنت است

در جنت

در جنت

در کمال و روشن فرموده که فرموده ای است که سق طریقه شود و جنت فرزند
 است و از آنکه می بیند و در جنت است و در جنت است و در جنت است
 با جنت فرموده که تا می شود و در جنت است و در جنت است و در جنت است
 کردم از قول خداوند عزوجل سق از الارض و انظر و اکت کان عاقبة الذین
 قبلکم یعنی راه و در جنت است پس در جنت است عاقبت انا را که پیش از شما بود
 فرمود که خدا کرده است خداوند این آنکه نظر کنید و در جنت است پس بدین که چنانکه
 بوده است عاقبت انا را که پیش از شما بوده اند و آنچه را که فرایض جنت است
 است پس سوال کردم از قول خداوند عزوجل و انکم تقررون علیکم بحیث و باللیل
 اخلاصه من یفنی بدین سق که می کند شما برینهای ایشان در جنت است
 عاقبت می کند و می شود می کند بدین ایشان در جنت است هرگاه از اقران کنید پس
 قرآن کن آنچه که حکایت کرده است خداوند و انا را برای شما انحصار ایشان
 از انحصار می روی است که فرموده می که ملائکت علای و ستان قدیم را چون
 نماز از هر دو دست تازه که اصل حمدی و اما فی و فیه و بیانی نیست و جنت
 باشد از آنکه از زمان که با و پیشتر اعیان داری پس بدین سق که در جنت است
 نعمت اند و از سلمان بن خالد می فرماید که انحصار می فرمودند عباد
 شد شما را که کناره می پدید آمد در موضع که کناره می پدید آمد در جنت است
 آنکه می بودند تا آنکه با ما ماندن بودند ما هر وقت می فرمودیم و اما سبب یکبار که
 ترسیدیم جمع شود و ما را سواش و اما سبب سیم آنکه در آن مکان بودیم
 انا بما که او را کناره می پدید آمد در جنت است و در جنت است و در جنت است
 صلت فرموده سبحان الله هر از انا می سبب می نکرد بدین قرآن است
 که ان خبر بود در جنت که فدای تو شوم خداوند با طاعت این را است
 چه بود بدین که با و در جنت که در جنت است و در جنت است و در جنت است
 شما بود در جنت که در جنت است و در جنت است و در جنت است و در جنت است

بالنکه الحال
و این حدیث
میهن

که ایا شادی شود احدی آنجا که عرواده شود و نه طولا فی خبر میوه بر غیر از عرواده
عرض کردیم بلکه همین ساعت بر همین مذهب میوه فرو شود پس در این هنگام مرگ
دوست تراست بسوی شما از آنکه میوه فرو شود که ایا شادی شود احدی عرواده
شما که در بدنت عرض میوه فرو میوه با و میوه تا آنکه بر غیر این مذهب میوه
عرض کردیم نه باین رسول الله فرمود که میوه فرو شود تراست میوه عرواده
پس فرمود که ایا شادی شود احدی آنجا که عرواده باشد آنچه از باب بران
طلوع میوه کند با آنکه او این مذهب را نداشته باشد عرض کردیم نه باین رسول
الله فرمود که میوه فرو شود که فقر دوست تراست نزد شما از غنی و بدنامی
و از حضرت صادق میوه فرو میوه است که فرمود میوه فرو شود میوه عرواده ای
پس از من اگر با من در محل مخالفت نمائید فرمای قیامت در منزل من میوه
فرو میوه پس فرمود میوه مخالفت نخواسته است خداوند که قوی قوی است
دارند که در محل با ایشان مخالفت کنند و فرمای قیامت در منزل شما
میوه با ایشان فرود آیند نه چنین است به پروردگار که میوه تراست
حضرت باقر میوه است که میوه فرو میوه از این است بر این ابراهیم
مکرم و شهبان ما و هدایت خدا از این است کسی که هدایت شد مکرم
بواسطه ما و کراه خدا آنکه کراه شد بیکر مخالفت ما میوه است که
فرمای حضرت صادق میوه سوال کرد که از شخص چیزی صادر میوه شود در
غضب یا خدایت او یا بان مؤاخذه میوه فرمود خداوند از آن
کرم تراست که در دنیا بریندگان خود به بندد و ایشان از تکلف مالا
بیطاق کند و در شخص میوه میوه حضرت لب تعلق عرواده است میوه
کو که تعلق بمعنی اضطراب است و لب تعلق در لغت ملکی است و با
بر این نص ظاهر میوه است که خداوند بدین خود را بخلق و اضطراب
اندازد و نیز از حضرت صادق میوه است که رسول خدا میوه فرمود

باین حدیث

که از برای شماست خبر میوه در جهات من و هم در مانت من عرض کرد رسول الله
ما جات تو اگر دانستیم این خبر است از برای عرواده و وفات تو میوه و اما میوه
جاء من پس خداوند عز و جل فرمود است و ما کان الله بعلمهم و تراست میوه
پس خدا ایشان را عرواده کند با آنکه قوی پیغمبر و پیا بان شافی و اما از برای
پس علمای شما بر من عرض میوه شود و از برای شما طلب است عفو میوه
از حضرت منقول است که فرمود بعضی از آنان که این مذهب بر خود میوه
در ریغ میوه میوه که شیطان بد ریغ ایشان محتاج میوه شود و از آن
مرو میوه است که اول مرتبه که حضرت سید الشاجدین را شناختم این بود که
مرو میوه از باب الفیض لعل میوه کوفه شد و چهار رکعت نماز کرد و در پیش من ایستاد
او نیز با طحانه و کوه که در خانه من صالح بن علی است رسید و ناکاه و دو کاه با طحانه
را دیدم که علام سبانی را با ناکاه بود با اعلام کتم که این یکت گفت این علامه الحسین
است من نزد این شخص رفتم و سلام کردم و عرض کردم تو را چه باعث شد که باین
شهر آمدی که بدید و چندین کوه را بر تو را در این شهرها کشند فرمود بدیدم و این را
که دیدم و در این مسجد نماز کرد و حال بر او خود میوه مردم میوه است که بعضی
از اصحاب سوال کرد از حضرت صادق میوه از قول خداوند عز و جل میوه قتل و قتل
فد و بعد از اولی ملاطافا فلا یف فی القتل یعنی آنکه که بظلم کشند و ما
قرار دادیم از برای قتل او قتل او را پس از آن میوه قتل فرمود که نازل
شد این ایام در بار حسین میوه اگر جمیع اهل زمین بیوض او کشند میوه ناسرا
نخواهد بود و نیز از آن حضرت میوه است که فرمودان ماهی که زمین را بر
بشارد در دل خود که ندانند که بقوت خودش زمین را بر میوه او و پس از
خداوند میوه ماهی میوه که اگر کوه چک از شهر و نیز کوه از چاه میان
آنکست ایها و شهادت بود پس این ماهی کوه چک در پیش آن ماهی
داخل شد و ماهی بر آن تاج نهاد و میوه میوه شد پس خداوند عز و جل را و

انما انما هو است که ما بهیچ نشد که خواستند و در آن مصلحتی نیافتند سالها است
 که مرغ پر باز کند و بدان انما تمام نشد که خواستند و در آن مصلحتی نیافتند سالها است
 در پای آن در هفتم طبع زمین است و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 آن در هوا چون نصف شب شود و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 کند که بیوج قدس ربنا الله الملك الحق المبين فلا اله غير الله لا اله الا الله
 والرحمن الرحيم و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 فرمود بنام جعفر صادق علیه السلام که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 میکند که آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 بپوشید و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 کن انما الکبر و الخفاش که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 هر دو که خواستند انما تمام نشد که خواستند و در آن مصلحتی نیافتند
 بر پا بپوشید و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 اسباب بان انما تمام نشد که خواستند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 بنابر این که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 با ابا امامان از آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 یا ایشان چیزی که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 فرمود که با ابا امامان از آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 از برای خداوند که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 خدا از برای ایشان فرمود که در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 فرمود که آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 خود را بپوشید و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند

بیکان است

و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند

انما

افضل که شریف است که گفت در خدمت حضرت صادق بودم که شخصی نوشته
 ادا بود مسلم و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 جوانی پیش از آنکه در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 آن شخص فرمودند ای فضل چه دانی بگویند بدستی که خداوند عز و جل
 عجل و شتاب میکند بچند آنکه بندگان شتاب کنند و هر آنکه کند
 کوهی را از جایش برساند و از آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 باشد پس فرمود بدستی که فلان لیس فلان تا آنکه رسید به مقصود از فرمود
 فلان عز و جل فرمود فلان نوشته باشد تا آنکه رسید به مقصود از فرمود
 حرکت میکند تا آنکه رسید به مقصود از فرمود فلان نوشته باشد تا آنکه رسید به مقصود
 کند و بگوید تا آنکه رسید به مقصود از فرمود فلان نوشته باشد تا آنکه رسید به مقصود
 شد است انما تمام نشد که خواستند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 شد و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 بفرمود که بود و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 چراغ داشتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 الضلعین عند بعضی فرمود که کما اکتفایا و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 فرمود بدستی که فلان لیس فلان تا آنکه رسید به مقصود از فرمود
 بعضی مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 رسید به مقصود از فرمود فلان نوشته باشد تا آنکه رسید به مقصود
 علی بن موسی جعفر که آن شخص فرمود و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 باشد باید بزرگوار بود و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 حضرت صادق علیه السلام از آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 منوبه باشد آن شخص فرمود و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند
 اسنان را شوی بپوشد و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند و در آن مصلحتی نیافتند

بشنید بوم باو کفتم انکار کرد و گفت چگونه از ملائکت یافت با آنکه خداوند
 و جل هم میفرماید و از قلنا لا اله الا الله اسجدوا لادم فجدوا الا ابليس
و استکبر بغی ملائکت و حقی را که ما امر کردیم عبادت که او نخواست سجده کند پس
 او را سجده کرد و قدر مکر ابلیس که سجده نکرد و کبر کرد پس ملائکت را گفت
 آمد در وقتی که من حاضر بودم پس با آنحضرت عرض ندای تو بود و ملائکت
 ملائکت فرمودی قول خداوند و سجده با آنجا الذین استمعوا و سجدوا
 و توفیقان را خطاب میفرماید ایا منافعان در این آیه داخلند فرمود
 ای منافعان و کارهایان و هراسان که اقرار داشته باشند بظاهر و باطن
 پیغمبری در این آیه داخلند و پیغمبر از آنحضرت مرویست که آمد در وقت
 رسول خدا عرض کرد یا رسول الله من ثمان سجدتم و بعضی از نماز خواندن
 از برای تو قرار میدهم فرمود این افضل است از برای تو عرض کرد یا رسول
 الله ثمان سجدتم و همه نماز خود را از برای تو قرار میدهم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود که در این وقت کفایت کند خداوند انوارم
 در بنا و آخرت تو را پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند که خداوند
 تکلیف کرد و رسول خدا را تکلیفی که هیچ یک از بنده خود را چنان تکلیف نکرد
 بود تکلیف کرد پیغمبر را که هر روز در پیش خود بنشیند و اگر
 بناید کسی را که او معاصی را کند و هیچ یک از بنده خود را چنان تکلیف نکرد
 بود و پیغمبر را از آن فرمود این آیه و انما افاضنا فی سبیل الله لکننا لا
نکون بمؤمنین قائلین ای پیغمبر که هر تو کسی که سجد کند و خود بنشیند
 مکمل نیست فرمود که خداوند فرموده است از برای پیغمبر که بگوید از برای
 آنحضرت را ایما را که از برای خود بگوید پس فرموده است که من ماسا الحسنة
فله عندنا ثمان معهود است که بگوید و عمل یکی را از برای او است و
 مقابل آن و صلوات بر پیغمبر و آله و صحبه و مقابل آن در حسناست و چه گوید

آنحضرت فرمودند که هر روز برای خود
 بنشیند و اگر کسی را که او معاصی را کند
 بناید کسی را که او معاصی را کند و هیچ
 یک از بنده خود را چنان تکلیف نکرد بود

که نگاه عنوان صلوات که در اصل حدیث است نماز باشد چنانچه ترجمه شد
 عرض را وی آن بوده است که ثواب آن را از برای آنحضرت قرار دهد
 و اگر عرض صلوات و در حدیث باشد چنانچه بنا شد چنانچه بنا شد با آخر
 حدیث باشد و آنست که پیغمبر را با آنحضرت در صلوات که در حدیث است
 معنی آنست که بخت انبیاست خصوصاً که آنحضرت پیغمبران دلائلی
 دارد پس در وقت که در امان باشند و العلم خدا
 و از خلیل و ریت که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند
 قسم که تمام شود در نمازهای زیارت و بعد از قسم که اهل آسمان نظر میکند
 بسوی شما و ملائکت از میان چنانچه شما نظر میکند ایشان روشن در
 آسمان و اهل آسمان بیکدیگر میگویند که چنان فلان که چگونه در نماز است
 و اینست که باید بدین گواهی پیغمبر و در تعجب بکنم از آنکه کسی که هلاک شده
 که چگونه هلاک شده است و لکن پیغمبر بکنم از آنکه کسی که نجات یافته است که چگونه
 نجات یافته است و پیغمبر از آنحضرت مرویست که فرمود هر کس سجد کند از این کبر
 با آنکه در عقرب باشد بکنم بپید و از عبد الله بن عطاء مرسل
 که حضرت باقرین فرمودند که هر پیغمبر یک روز از کوشش و یک است از پیغمبران و از کوشش است پیغمبر
 کردم و استراحت نمودند آنحضرت را و هم و چنین دانستم که از این دو
 استراحت و استراحت نمودند پس فرمودند که تو را امر کرد که این استراحت
 نزد من آوردی عرض کرد که این را از برای تو اختیار کردم فرمود پس تو را
 امر کرد و بودم که از برای من اختیار کنی بعد از آن فرمود که محبوب ترین
 حیواناتی سوار میزدی و در آن کوشش است پس من در آن کوشش را ترجمه
 آنحضرت را و هم و خطاب کردم تا آنکه آنحضرت سوار شد پس فرمود
 حمد خداوندی را که هدایت کرد ما را بدین اسلام و تعلیم کرد ما را و آن
 وقت گذارد بر ما محمد صلی الله علیه و آله و حمد خداوندی را که سخر

که پیغمبر باقرین فرمودند که هر پیغمبر یک روز از کوشش و یک است از پیغمبران و از کوشش است پیغمبر

که بپایان بر حوض اندازد برای او و ما خود بنشینیم که او را درام کردیم
 و بدرستی که ما صوبی بودیم که از خود باز کنیم و الحمد لله رب العالمین
 و آنحضرت عجله افکارند و من نیز در خدمت آنحضرت و منم تا آنکه بموضع
 دیگری رسیدیم من با آنحضرت عرض کردم الصلوات جعلت فلان لایحه فدای تو
 نمیشوم و رفتن فلانست فرمود این وادی غلات نماز و زان میشود تا
 آنکه رسیدیم بموضع دیگر مثل سخن اول را اعاده کردم فرمود این زمین
 شود و از است نماز و زان نمیشود تا آنکه بفرمود فرود آمد پس فرمود این
 که نماز که از زان نماز بجهت خود را بیکبار عرض کردم این نماز است که اهل
 آن روز را می نمایند فرمود اما آنجا است که این نماز را بیکبار انداختن شما
 علی بن ابی طالب این نماز را از این است پس آنحضرت نماز گذاردند
 و من نیز نماز گذارم پس کما بآنحضرت را گویم و همان سخن که در اول فرمود
 باز فرمودند پس فرمودند خداوند تعالی گفت کن مرتضی را که ایشان در نماز
 مانند در نماز آخرت عرض کردم فدای تو شوم چه چیز عرض را بابت
 فرمود فرمود بر دل من گذاشتند **سجده** گوید که آنکه آنحضرت در آن کوش
 اختیار فرمودند بجهت آنست که از هر حیوان است فرود لیل تراست و فضا
 رسوا و الله علمهم بآن را در شوره را در روز خانه حیوانات مکره میشوند
 و از این حدیث نیز مستفاد میشود و سجده در پشت نماز نافذ است و اینکه
 آنحضرت را و استغفار فرمودند که نماز گذاردی چون بر ماحل گذاردن
 آن جانات و از آنکه آنحضرت را کما سجده نماید نماز او عرض کرد که اهل
 عراق این را از آل نبی است حضرت فرمودند که این صلوة از این است شاید
 عرض آن باشد که سجده مطلق نماز نافذ است و اما آنحضرت و من را از این است
 که نماز نماز ظهر و عصر و سجده سابق باشد که در سجده نماز نافذ است
 و آنحضرت سابق عرض فرمودند که فرقی را از آن قتل و قتل خدا نموده

گفتند

در مقام نماز سجده و در کاش

گفتند

گفتند که ای ابوبکر چه گفتی گفت من گفتا که من امر او را با و بگویم که دوست
 پیدا کنم که در امر خود در نماز بنشینم و در مسجد کعبه شهادت بخوانم پس چون
 فرمود شد و سران منیای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید و ما ابو
 طیب را از جیل بر میگردد پس ابوطالب را میگفت ای امیر المؤمنین را طلب نمود و
 با آنحضرت گفتای پس از من بر جانب خود و ابوطالب و خواهر که در زان
 بگذاشت که کشتن داخل شود اگر نکند خود را بر دزدن و آنرا بشک و بر او
 داخل شویم و داخل شد با و بگویم بگویم که مری که او را قتل نمود
 و نگاه بان باشد در میان قوم ذلیل نیست پس امیر المؤمنین رفتند و در زان
 لبه دیدند طلب کردند که در زان بگذاشتند نکشوند پس خود را بر دزدند
 و در زان شکستند و داخل خانه شدند پس چون ابوطالب آنحضرت را دید گفت
 ای پس برادر من چرا چه میشود آنحضرت فرمودند که بیدم بگویم که هر
 مردی که نگاه بان او در میان قوم عمومی باشد ذلیل است ابوطالب آن
 حضرت عرض کرد زان گفتا که بدو چو چو استای پس از آنکه آنحضرت
 باز فرمودند که گفت پیش و پس برادر تو و تو پیغوری و من شای پس
 بجهت و تمیز خود را بر گرفت پس ام جیل با و آید شاد و دست خود را
 بلند کرد و چنان میا میبرد و بر سر او شام جیل زد که یک چشمش را نابینا کرد
 و بر همین حال نایب بود تا آنکه عمر را ابوطالب از خانه بیرون رفت و پیشتر
 او با او بود پس چون فرقی را از دیدند تا در غیب را در روی او
 پس با و گفتند که حجت خود را ای ابوطالب گفت تا شما بیعت میکنم و بر شما
 پس از آنکه بیکدیگر او را بکشد قسم بلاد و عزیزی که قصد کرد که مسلمان
 عموم پس بینید که چه میکنم پس بعد از آنکه او را شهادت کردند و
 از حضرت باقر علیه السلام فرمود که فرمود ایس و در زان مسلمانان
 در نظر گذارم که خود و کفار را در نظر مسلمانان بپایان نمود پس بر سرش

ام جیل و زان ابوطالب

بر روی جمله نمود ایلی از جبریل گرفت و مکرر میگفت او جبریل را خدا است
 فارغ است تا آنکه در دو بار رفت و باز او گوید که با آنحضرت عرض کردم که هرگاه
 او را مرگ دارد بودند چه جهت می ترسید که بعضی از اعضا او را قطع
 نماید و از حضرت صادق علیه السلام پرسید که اینها در سوره حمد است
 الله علیه و آله جلالتی که برافت و جبریل را در جنگ از آب در تپاناری یکی
 سد پس فرمود که برود و جبریل را از برای ما آورد و گفت
 ای خدا باشد هیچکس نتوانست پس رسول خدا مکرر آن سخن را اول داد
 فرمود و کسی بر نفقات حضرت صادق علیه السلام فرمودند و بدست مبارک ایشان
 نمود که چه چیز استخوانند آنقدر با پاچه می خورند و بخواهند پس
 رسول خدا فرمود که این کتب عرض کردم خدیجه فرمود با این سخن فرمود
 این شب می شنیدی و سخن می گفتی نزد من ای پس خدیجه بخواب
 و بپخت غذای خوشمزه را و من شام را بخورم و از آنکه تو را جواب گویم
 پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برود و سخن ایشان را بشنود و خبر
 ایشان را از برای من بیاورد پس چون خدیجه رفت رسول خدا فرمود خدا
 او را عاقبت کن از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ
 تا آنکه او را باز گردانی و رسول خدا با فرمود که ای خدیجه نگاه کن
 تا ببوی من باز گردی پس خبر و گمان و سپید خود را بر داشت خدیجه
 که داشت که چون پیر روی رفتم از اسوا و اسپید خود پس بر باب خندق
 گذشتم و توشان و کاران در تودیک آن بودند پس چون خدیجه متوجه
 ایشان شد رسول خدا برخواست و ندا فرمود که ای فریادرس صاحبان
 اندوه و آجابت گفت که منظرین بر طرف کن هم و تم و اندی مرا پس تو
 می بینی حال مرا و حال اصحاب مرا از جبریل را آنحضرت را نزد من
 گردان رسول آمد و خبری که خداوند عز و جل شنید یعنی تو را و دعا تو

فرمود از آن می ترسید

میگوید

و تحقیق که آجابت کرد و دعا و کتابت کرد از تو ترس من ترس من تو ای پس آنحضرت
 را تو فرمودند و دوست مبارک گفتند و آبان دیدگان روان فرمود
 پس فرمودند شکر تو را که تو را خلا و ندا چنانچه بر من و اصحاب من و حضرت
 فرمودی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بگو اینک این خداوند
 بر ایشان پادری از آسمان و بنا که سنگ بریزد زبان بود و پادری را از
 آسمان چنانکه که سنگ در آن بود خدیجه گوید که پیر روی رفتم پس نگاه
 مشاهده کردم آسمانی را که شرکان او فرستاده بودند و او در لشکر او
 خدا بادی که در آن سنگ بریزد بود پس هیچ آفتی را از ایشان نگذراند
 مگر آنکه متفرق گردید و هیچ غنیمت را مگر آنکه بر زمین زد و هیچ چیز را مگر
 آنکه انداخت تا بعدی که شرکان از سنگ بریزد و بر سر کشیدند و باقی
 شیندیم صدای سنگ بر زمین را که بر سر پیچید و پس خدیجه رفت و زبان
 و وقت شرکان و گفت ای جماعت مردم شایسته و آمدید و در نزدیکی این
 ساحر کتاب بنامید که چیزی خواند او از شما فرستاد و این سال سال
 ماندن نیست شایسته شما ملک شد پس باز گوید و نگاه کرد و روی
 از شما که گفت هم نشین او خدیجه گوید که از طرف راست خود نگاه کردم و دست
 خود را بر روی دم گفتم تو کیستی گفت معاویه پس با آنکه از طرف چپ بود
 گفتم تو کیستی گفت مهمل بن عمروم خدیجه گوید که پس لشکر از یک طرف خدا
 دعا آورد پس ابو سفیان برخواست و دیو را حلقه زد و پنهان تو تر
 ندا و دعا کرد و زد و زد و طلی از وی گفت که شما را پیدی طلب کرد
 پس پنهان است و نزد او از طرف و در میان بنوا شمع نداده و او را گرد و زد
 و عین بن حسن نیز چنین کرد و معاویه بن عوف مرعی مثل آن دعا آورد
 پس افرع بن خالب نیز چنین کرد و هر که که او رفت و خدیجه برکشید و
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن خبر را بجنبش عرض کرد و حضرت صادق

بر ایلی برخواست
 بصیرت سری علی
 در بیان مشرک

امثال از برای رضی بعد از هفت روز از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
 مرویست که بفرموده امثال آن بخت که هیچ نخوری و لکن آنست که بخوری
 و کم بخوری و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرموده اند رفتن از برای بیمار
 موجب برکتش می باشد و فرمود که بدو بزرگوارم هرگاه علیل باشد و زادش
 جامه می گذارند و بجهت حاجت یعنی شفا او را بر می دارند و این بجهت این
 بود که پیغمبر و راه رفتن بیمار باعث عود ناخوشیست و نیز مرگ است که مری
 داخل شد بر تخت و عرض نمود که در خواب دیدم که گویا آفتاب بر سر من
 تابیده است و بر جسد من تابیده است از حضرت فرمودند که در میانی این صفتی
 و نور مرگ یعنی درین شامی را پس اگر هنوز آفتاب بر تابنده بود و فرو
 بیفتی و بماند و لکن آفتاب سوزان و تابنده است یا بخوابی که فلان را
 الشمس باز غرقه قال هفتا می پس چون دید حضرت را عجم آفتاب را تابان
 گفتن این برود و گاه رسد آفتاب چون غروب کرد از آن تیری جث گفت
 عرض کردم فدای تو شوم میگویند که آفتاب خلیفه پادشاه است فرمود که
 من تو را نمی نامم بخلافت می و در بابا و اجلا در تو پادشاهی نموده است
 و چه خلافتی پادشاهی بزرگتر از این و نور داشت که امید داری تویی بان
 داخل شد از دست زاید رسد که ایشان غلط میگویند عرض کردم در آن گفت
 فدای تو شوم و بجهت مرگ است که مری در خواب دید که آفتاب بر او افتاد
 از آن پدید است و بر جسد او تابیده است از حضرت فرمودند که این شایسته
 کی باشد از آنجا که زمین می و بماند از کتب یا فرما تا آنکه آن را پای مال کند
 و صاحب و سخت شود و از آن مال خلاص است مگر آنکه نصیب کند
 و دان پناهی حضرت آدم علیه السلام نصیب کند و از محمد بن مسلم مرویست
 که گفت داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام و ابو جعفر در خدمت حضرت
 بود پس عرض کردم فدای تو شوم خوابی دیدم فرمود پادشاه آن خواب

ای بر سر من بلکه آنکه علم خواب دارد نوشته است و بدست مبارک بابو
 جعفر ایشان فرمود پس گفت در خواب دیدم که گویا داخل خانه خودم شدم
 ناگاه زن من بیرون آمد بر من و کرد و بیست و شش و آن را بر سر من
 پاشید پس از این خواب بخت کردم ابو جعفر گفت فرمودی هستی که ضوشت
 و تراعی میکنی یا التماسی چند روز از پیران زبانه خود پس بعد از زحمتها
 مطلب خود را از آن پیران می پاشی یا فی التماسی از حضرت فرمودند که درست
 یا حق ای ابو جعفر بخت داشتم پس ابو جعفر از خدمت حضرت بیرون
 رفت من عرض کردم فدای تو شوم من تعب این ناصبی را خوش نداشتم
 فرمود ای بر سر من خداوند نداده بخت ایشان موافق نیست یا بختی را
 ناموافق نیست یا بختی را ایشان و بختی را ایشان و بختی را ایشان کردم
 فدای تو شوم این که فرمودی درست یا حق و قسم بر آن پادشاه می چه بود
 یا آنکه او خطا کرد فرمود بلی قسم پادشاه کردم که درست یا حق است غلط است
 عرض کردم چه چیز است تا بیدار خواب فرمود ای بر سر من تو رفتی را بخت
 دیگری پس زوجه تو خبردار شود و چاره های تو را که در بر داری بر تو پادشاه
 کند پس بدستی که بوسه لباس غزات محمد بن مسلم گفت که فدا قسم که تو
 ما این تعب کردی از حضرت و دست شدن آن خواب مگر هیچ شب پس
 چون صبح جو شد من بر در خانه نشسته بودم که ناگاه صدای من گذشت پس
 از او مرا خوش آمد غلام خود را امر کردم که او را بگردانند پس او را بخواند
 بردم و او را مسخر کردم چون زوجه من مرا و او را در دین پس داخل محفل
 ما شد آن دختر بسوخت از در خانه بیرون رفت و من باقی ماندم پس
 جامه های نوئی را که در عیدها می پوشیدم بر من پاره کرد و من خوشی را
 عطار بوی شام حضرت آمد و عرض کرد این رسول الله خدای دیدم که مرا
 قبولی تا آنکه است در خواب دیدم که خداوند من کرده است با من معافه

این

کرد و رسیدم از آنجا که اجل من نوبت شد باشد و مودای بوسی منظره
باشد در صبح و شام که البته بنامی رسد و معافه بودگان بازندگان با عیش
زبان و غیره ایشان چه بود اسم ما و بوی من که در محبت فرمود بدان
که خواب بود لاله یکبار بنامی بودن بود و زیارت کردن نواب عبداللہ
علیہ السلام پس بدیدی که هرگز معافه کند نام حسین و زیارت انحضرت
و در آن روز و شبی که آمدت شد مشرقی انحضرت و عرض کردم یا
رسول اللہ در خواب دیدم که بیرون شهر کوفه بودم در موضعی که حال
پیشام و سباهی از خوب نامری تراشید از جوید و اسب جوید سوار
بود که پیش روید رسید و بنامی آمد و من او را مشاهده میکردم و خائف و ترسنا
بودم پس انحضرت فرمود تو مردی هستی که میخواهی فریب دهم مردی زار
میشد از آن و از آن ترس میزدن کوفی پس بر سر او خداوندی که تو را خلق
کرده است پس می پرازد آنرا و گفت شهادت میدهم که تو زاده شدی علی
عظیم و داشتی که زاده علی را از عدلش خبر میدهم تو را یا بن رسول اللہ
از آنچه ما برای من تعبیر کردی بدستی که مردی از همدانگان من نزد من
آمد و بر من عرض کرد و بنامی که داشت پس من قصد کردم که آن را مالک شوم
بفهم بسیار و چون می دانستم که غیر از من طالبی ندارد پس انحضرت فرمود
که آیا آن همانا بود و داد و دست میداد و از دشمن ما بپزارد و اسب عرض کرد پس
یا بن رسول اللہ مریدت که بصیرت بیکو نادر و پیش من است و تو به
میکم لبوی خداوند عز و جل و لبوی تو آنچه قصد نمودم و بنامی که پس
خبر دهم مرا یا بن رسول اللہ که اگر ناصی باشد برای من حلال است که از
فریب دهم فرمود بدان ما نانت و اگر کسی تو را این کرد از تو طلب نیست
کند و اگر چه کند محبت باشد و از عبداللہ بن عامر مریدت که
گفت از خداوند حضرت باقر علیہ السلام برخواست پس برو و بنامی که در دیت

انصاف فرمودند و بنامی که پیش رو عرض کردم امید دارم که در بنام این
اسم را با انکه مرا قوی باشد فرمود با امری بنامی که در هفتان شما یکبار
میکند و شما این بنامی در دهانهای خود بدستی که اگر این امر واقع شود و بنامی
از شما داده شود قوت چهل مرد و دهانهای شما مانند پارچه ای آهن شود
که اگر آنها را بگویند از آن اند که کوهها را از پیش بکند و شما بندگان و غیره و دان
ز میان باشند و از عنقه مریدت که گفت مگر از امیر المؤمنین شنید
که میفرمود با انکه انگشتان مبارکش یاد میکند بیک کرده بود که کشتاد و گو
شک شوی و شک عرق کشتاد شوی پس میفرمود و هلاک شدگان و کشتاد
کنندگان اند و بخات پاشند تا آن که مقتد و قرار گرفت سلب بنامی که
ایشان چشم یاد بیکم بخداوند قسم حق که بعد از تم فتح عجمی خواهد بود
بنام که بد که ظالم را غرض از آن که بخور و منوع الله ان الله کان قوی
حق منوع الله و از رسیدن بان معصوم و در غرض از قرار گرفتن سلب بنامی که
بر میخیزد ظالم را آنست که امری از غیر ایشان غوث نشود چاه انکه این
امر که ظاهر و غیب باشد از ایشان باشد پس موری دیگر بطریق اولی
و از متبر مریدت که حضرت باقر علیہ السلام فرمودند ای متبر چه قدر است
ما بین شما و فرقی عرض کردم آن قوی بخاطر شرط و انست و فرمود بدان که
زود باشد که در آن و اقدار اتفاق افتد که یافت شد باشد مثل آن واقع
از آن روز که خداوند ملائکه را در زمین را افرید است و مثل آن نیز یافت
نشود ما را و که اسمائها و زمین باشد طغای از برای مرغان خواهد بود
که بر سر خود از آن درندگان زمین و مرغان هوا هلاک می شوند و دان
فاته قبل غرض و عهده حق شود از برای ایشان فریاد و می گفتاش که
چنانچه دیگر این حدیث را در آنجا کرده اند و بدان زبانه کرده اند که شادی
نمایند که بایند بگویند چنان از آن حضرت که شادی مریدت

ز منم آمد و دلوی از آب بر کشید و بر روی آمد و بگوید که این
 خدا قسم که مرا از این بیکه بر آنکه ای که از این بیکه بر آنکه ای که از این بیکه
 خواست این را بشناسید و رفت بیک طرف از مسجد پس ناگاه علفه از قریب
 دید نزد ایشان نشسته دید که ایشان در شام بیدارند پیغمبر را صلی الله علیه
 و آله چنانچه که گفته بود و بهین طرفین در سخن پیغمبر و شام را در آن
 حضور مشغول بودند تا آنکه در آخر وقت ابو طالب آمد و بگوید که ای
 بعضی بعضی دیگر گفتند ساکت شوید که هم و ای آمد پس ساکت شدند
 ابو طالب تا ایشان سخن می گفت تا آنکه روز باقر رسید پس ابو طالب
 برخواست و من نیز در عقب او برخاستم پس من مشتاق شد و گفت
 نمودن این که گفت حاجت من این پیغمبر است که در میان شما سبوت شده است
 چکار با و داری که من ایمان آوردم با و او را تصدیق کنم و خود را بر او
 کنم مرا چیزی که بگوید مگر آنکه او را اطاعت کنم و پیغمبر را که می گوید
 فرموده و در همین وقت یا فرمودن تا تو را با و رسامه ابو ذر گوید پس
 آنکس را در مسجد برود و او را آنکه فرموده باشد با جماعت قریش استم
 و ایشان را هم مشغول سخن پیغمبر و شام با حضور بودند تا آنکه ابو طالب
 آمد چون او را دیدند بعضی بعضی گفتند ساکت شوید که هم و ای آمد پس
 شدند و ابو طالب بهین تا ایشان سخن می گفت تا آنکه برخواست من عقب
 او رفتم و بر او سلام کردم فرمود طلبت را بگو عرض کردم مطلب من پیغمبر است
 که در میان شما سبوت شده است فرمود با و چه کار داری عرض کردم
 ایمان آوردم با و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم و پیغمبر را
 نکند مگر آنکه او را اطاعت کنم فرمود بگو عرض کردم می فرمود و بگوید پس
 پس بقیه او رفتم تا آنکه رسامه را فرمود که منم در آن بود پس من بر او
 سلام کردم و نشستم فرمود طلبت چیست گفت مطلب من این پیغمبر است که

در میان شما سبوت شده است فرمود حاجت تو لیوی او چیست گفت
 ایمان آوردم با و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم و مرا امر بگوید
 پیغمبر مگر آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شما را بیدار بماند که نیست
 خلافی مگر الله و شما را بیدار بماند که نیست خلافی مگر الله و شما را بیدار
 شما را فرمود پس من را رسانید بقوله که در آن جعفر بود پس بر او
 سلام کردم و نشستم جعفر من فرمود حاجت تو چیست گفت حاجت من این
 پیغمبر است که در میان شما سبوت شده است فرمود طلبت را بگو عرض کردم
 کتم ایمان آوردم با و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم و مرا امر بگوید
 پیغمبر مگر آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شما را بیدار بماند که نیست
 مگر الله و شما را بیدار بماند که نیست خلافی مگر الله و شما را بیدار
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله رسامه او فرمود تا او را بگوید من
 شما را فرمود پس من را رسانید بقوله که در آن بود پس سلام کردم و
 نشستم فرمود حاجت تو چیست عرض کردم حاجت من این پیغمبر است که در میان
 شما سبوت شده است فرمود حاجت تو چیست عرض کردم ایمان آوردم
 با و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم و مرا امر بگوید مگر
 آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شما را بیدار بماند که نیست خلافی
 مگر الله و شما را بیدار بماند که نیست خلافی مگر الله و شما را بیدار
 پس مرا رسانید بقوله که در آن بود پس سلام کردم و نشستم رسول
 و نشستم رسول خدا من فرمود حاجت تو چیست عرض کردم حاجت من این
 که در میان شما سبوت شده است فرمود حاجت تو چیست عرض کردم
 عرض کردم ایمان آوردم با و او را تصدیق کنم و خود را بر او عرض کنم
 آنکه او را اطاعت کنم پس فرمود شما را بیدار بماند که نیست خلافی
 مگر الله و شما را بیدار بماند که نیست خلافی مگر الله و شما را بیدار

در آن خانه بود

الا الله واهل بيته محمد رسول الله خير رسول خلقا من فرمود ای ابوذر
 هرگاه از خود کسی یا یکی که مرده است بپوشی از برای تو و از او را در حق جزو
 بیست هزار ساله و از یکصد هزار ساله و از یک میلیون ساله و از یک میلیارد ساله و از یک
 برکت و مال را گرفت و نزد اهل خود ماند تا آنکه امر رسول خدا ظاهر
 پس حضرت صادق فرمودند این بود خبر ابوذر و در اسلام آوردن او
 و اما سخنانی که از آن حضرت روایت شده است که در حق او تو سوم حدیث سلمان
 بن ابراهیم از برای من نقل فرموده آن است که او را حدیثی نقل فرموده بودند
 سه ادبی که از او صادر شد و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد فرمود
 لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله را سه مرتبه از آنجا که میفرمودند و پیش از آن
 پیغمبر خدا فرموده بود که خداوند نام او را بر شما میسازد که بدان پس رسول
 خدا را فرمود که من غول خبیثی میگردانم ما بین یکی از سه چیز با آنکه
 تو را بکشی من بگردم در حق تو که از کشتن تو ایمن بود و تو را بیا از تو بفرم
 یا بکشی من عرض کرد مرا که آن باغها را میبایست فرمود با تو دوست گذارم
 و تو را در ما کم عرض کرد و بدان وقت و شکر که گاهی یافتی آنحضرت فرمود
 بدوستی که من بر تو نیست گذارم عرض کرد پس من شهادت میدهم که نیست
 خدای مگر الله و شهادت میدهم این که تو محمدی شاد و خدای و بخدا قسم
 که دانستم که تو پیغمبر خدای بدان وقت که تو را دیدم و نبودم که شهادت دهم با این
 شهادت و حق کرد و دیدم و از حضرت باقر علیه السلام نقل شد که فرمود چون
 شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در میان اهل کافران و کفار و کفر
 از آنرا که قریش کذب ایشان بود و هشام بن مغیره و لید بن مغیره و عاصم
 هشام و ابو جرحه و ابوعمر بن ابیه و عقیقه بن ربهه پس گفت اما شهادت
 شهادت و در این شب و لودی در میان شما گفتند که گفت پس تو را شهادت
 در غلظت پس پسوی که نام او اجماعات و با او است خالی بر ملک میانه حق

و هلاک اهل کتاب و یهود و بر دستاوست بخدا قسم که از شما و کذب
 ای گروه قریش پس ایشان متعجب شدند و میخواستند که در نزد پیغمبر بپوشد
 شد و در کتب آمده است که از برای عبد الله بن عبد المطلب پسری پس از آن
 طایفه که بدین نام و ملاقات نمودند با او گفتند بخدا قسم که شهادت
 در میان ما پسوی گفت پیش از آنکه من بشناسم شما بعد از آن گفتند پیش
 از آنکه تو بگوئی گفت پس بپایند بر من پسوی آن پس را او را شهادت
 کنیم پس آمدند تا بقصد شامه رسیدند و گفتند بیرون او را پس خود را
 تا آمدند به بیستم آمده گفت بخدا قسم که پسری بدینا آمد و بدینا پانصد
 چنانچه که در آن روایت شده است اینها را به دست خود را بر میان رسانیدند
 و سر را با شامه بر داشت و نظر پسوی آسمان کرد پس فرمودی از او باطل
 شد تا آنکه من نگاه کردم بقصد های صیر می و ششتم از منافق در میان
 زمین و آسمان که بیکت بخدا قسم که شهادت شافع و از آنکه شهادت است
 پس هرگاه او را بر زمین گذارم یکی از اینها با او جدا من شکر خداست و نام
 گذار او را بخدا آن مردان اهل کتاب گفت پس بر من اودا و از آنکه آن
 حضور را بر من اودا و در نگاه کرد پسوی الفخرف و الفخرف را
 کرد پس او نگاه کرد و بنگال در میان و گفت الفخرف پس برود و افتاد
 و از هوش رفت پس الفخرف را گرفتند و پسوی از کوفه پانصد شد
 و گفتند ما را که گناه و خلافت از برای خود را و این فرزند پس چون
 بر زمین آمدند و هوش آمدند با او گفتند تو را چه پیش و بر تو گفت رفت
 پیغمبر خلیفه را و در میان شما پس بخدا قسم که ایشان را هلاک
 میکند پس قریش را این شاد شد و گفت شاد شد بدینا بخدا قسم
 که چنان فرمود علی بن ابی طالب و شاد که اهل مشرق و مغربان را و گوشت
 و ابو سفیان میگفت که ایام خود و غلبه و شمر خود میکند و از حضور

چون دید که ایشان را شاد شد

سابق علیه منقول که فرمود چون آتش نهفت و هب زاده و زایل
گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و گوشت خدا را می خورد و می خورد
و عظیمه و حاضر شد و اوقات غایت آمدند ابو طالب علیه السلام را
یا او بود تا او را وضع حمل شد پس یکی از آن دو ولد کرد گفت که ای پسر
اینها که من می بینم آن دگرگی گفت چه می بینی گفت این نوری که سالع شده
ما بین مشرق و مغرب پس در آستانه ای که این سخن را می گفت که نگاه ابو طالب
بر ایشان داخل شد گفت شما را چه پیش و آنچه چه تعب می کنید پس غلام
او را خبر داد بآن نوری که دیده بود ابو طالب را گفت که ای پسر من
مقرا کن علی بن ابی طالب را فرمود بدان بدرستی که فرود می آید که شود
سازی پس روی کرد و حق این سوگند داشت و نیز می گفت از حضرت موسی
بن جعفر در قول خدای تعالی فی الذی یفرض الله فراضا حسنا فیضا
له ولما هر که می گوئی کینه آنکه خدا را فرستد پس خدا را از برای
او مضاعف گرداند و از برای او باشد هر چه می فرمود این صلوات است
در زمان دولت و اسفان و از حضرت سارق علیه السلام منقول
که پیغمبر و سزاوارات ثمن را که از خدا است سد چنان ترسو که گویا
برایش مشرف شده است و امید دارد باشد بخدا چنان امید که گویا آن
جانشان پس فرمود بدین که خداوند خلق شده و خداست اگر خلق بدین
خود داشته باشد او را بدی رسد و اگر خلق نیک داشته باشد او را
نیک رسد و نیز از اسمعیل بن جابر مرویست که گفت در خدمت حضرت
صادق بودم که نگاه رسولی از مدینه آمده حضور با فرمودند که را
در این راه صاحب کردی عرض کرد هیچکدام صاحب نکردم آنحضرت
فرمودند که اگر پیش تو بودم تو را ادب میگویم پس فرمود پس گفت
شیطان است و در غرور و شیطانت است و سه صفت صاحبانند و چهار

دقیق است و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا فرمود و در
تربیه اصحابان نبوی خلا چهار نفرند و هیچ قومی بر هفت نفر زیاده نشود
مگر آنکه پیش از آنکه ایشان پیاورد شود و حضرت موسی بن جعفر بواسطه پداری
بزرگوارش هر دوازده فرموده است که بود در و منب رسول خدا علی بن
ابی طالب علیه السلام که علی بیرون می رود هیچ سفری نه پسر بدرستی که شیطان
با این فقرات را و از او فرمود و تراست با علی بدرستی که در راه سفر کند
تغایر او کرده است و در غرور و کرامت و سه فقره کوچک کند که آن در بعضی
روایت کرده اند که فرمود مسافرانند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود
بود در وصیت لقمان پسرش که ای پسر من سفر کن یا نشین خود و موسی
و عیسا و خضر و شک و ترس و در غش خود در غش برادر با خود
از دواها آنچه خود بمان مستفیع شوی و آنان که با تو اند و با آن خود موافق
باشد مگر در معصیت خدا و بدعت و جعل و نیز از آنحضرت مرویست بواسطه
پداریان بدر بزرگوارش که رسول خدا فرمود از سزاواران است که هرگاه
کوه نبوی سفری رود نوشته خود را بپای کوه گرداند و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمود بود علی بن الحسین که هرگاه سفر میکرد بسوی حج و غیره بر میداشت
از بزمین نوشته ها از یادام و شرک و سب و فحش و عیب و غیره می نوشت و می پاشید
سوی طغای بود که در میان عرب بسیار شد اول و شایع بود و آن را از کوه
بریان و جود بخورد بریان می ساختند نگاه ابی بکر آن می خواندند و نگاه
روغن زیت بر آن می ریختند و نگاه طایفه برین میکردند و نیز از ولید بن
سبیح مرویست که گفت روزی داخل شده بر حضرت صادق علیه السلام را و گفت
لبوس من جایز نیست و بگوید او فرمود ای ولید باز گردان اینها را بآن دارد
پس برخواستیم پیش رو آنحضرت فرمود خدا او را حاکم معنی بن خنفسی
من کان کردم که لیس فرموده است ایشان را و او پیش روی خود بایستاد
علی بن خنفسی پیش روی آنحضرت را فرمود باقی بر دنیا افتد و بایستد دنیا

مکر خانه بالا مسلط میگردد خداوند و باین دنیا زمین خود را بر دوشت خرد
 و بعد از این خانه این است که چنانچه پیش از این بود که در دنیا میبودیم گمان
 افرازم و میروا و بپایان رسیدن ایشان فرمود و بعد از این میسر مریست که
 آنحضرت فرمود ای ابو محمد بدین خدا را ملائکه چند است که هر یک از آنها را
 از پشتهای شیعیان ناچنانچه میفرستد و بر کمال از آن درختان و درویش
 ریختن از آنها و اینست قول خداوند عزوجل لیجعلن من بعدکم و لیستغفرن
 للذین آمنوا و اعطینا شیعیهم سیکون ملائکه مزارا با حمد و طلب از ایشان
 برای مومنان بخدا قسم که از او نکرده است غیر شما و غیر از حضرت صادق
 مریست در قول خداوند عزوجل و لا ذکر الله و بعد استخوان قلوب ازین
 لا یؤمنون بالآخرة یعنی هرگاه ذکر شود خداوند بجهان و دیگر و بدانند
 که ایمان ندارند یا آخرت فرمود هرگاه ذکر شود خداوند تنها با مکر اطاعت
 کنند آنرا که امر کرده است خداوند با طاعت او از آن است که در لکیر
 شود از آن که ایمان ندارند یا آخرت فرمود هرگاه ذکر شود تا آنکه امر کرده
 خداوند با طاعت ایشان شاد و خوشدل شوند و از حضرت باقر
 با صافی علیه السلام مرویست در قول خداوند عزوجل قللی آدم من ربه کلمات
 فتأب علی بعضی پس ترا گفت آدم از پروردگار و خود کلمات چند را بپس خدا
 تو را و از حق که فرمود آن کلمات این بود لا اله الا انت سبحانک اللهم
 و بحمدک سبحانک و بظلمت بعضی فاعف عنی و انت خیر العافیین لا اله الا انت
 سبحانک اللهم و بحمدک فقلت و وظلمت نفسی فبسم علی انت انت التواب الرحیم
 و در روایتی دیگر است که فرمود سوال کرد خداوند از عیسی و محمد و علی و حسن
 و حسین و فاطمه علیهم السلام و از حضرت صادق علیه السلام متکلم که فرمود
 چون دید حضرت را بر همه در شکاه پادشاهی بود که آسمانها و زمین را ملکت
 شد پس بپدید روی داد که تا میگوید بر او نفرین کرد و آخر مرد دیگری را دید
 بر او نفرین کرد و او نیز مردی را که سه نفر را دید و بر همه ایشان نفرین

برین

کرد و همه ایشان مردند پس وحی کرد خداوند بسوی او که ای ابراهیم بدین
 که در طایفه تو استجاب است لیکن مگر بپایان که اگر از من بخواهی استم اینها را
 خلق میکنم و بدینش که خلق را بر سه قسم خلق کرده ام بنده که مرا
 عبادت میکند و چیزی را با من شریک نمیکند پس من او را ثواب میدهم
 و بنده که چیزی را عبادت میکند پس از من فواید میکند و بنده که غیر
 مرا بندگی میکند پس چیزی را از من میگیرد و صلیب و کسیرا که مرا بندگی کند
 پس حضرت ابراهیم ملتفت شد و دید و از آن کتاب و دیوار مضطربان و در اینست
 و نصف در شک و دروندگان و در اینست و این نصف را که در دنیا است
 پیغمبرند پس بر سر کردند و بر یکدیگر میسجد و یکدیگر را پیغمبرند و در کمال
 محرابی آید و از آن مرزا پیغمبرند پس بر یکدیگر میسجد و یکدیگر را پیغمبرند
 خودند و از انوقت ابراهیم تعجب کرد از آنچه دید و عرض کرد و این چیست
 الموضع خداوند این بنمایان که چگونه زندگیا میگردان و چگونه درین
 می آید و آنچه را که پس از یکدیگر فناء است شب بعد از این در دنیا
 بعضی دیگر را خداوند آید ایمان ندارد و بعضی که دینی ایمان دارم و لکن از برای
 آنکه دل من آرام گیرد تا آنکه ببینم این را چنانچه دیدم و همچنین ما را فرمود
 خدا و بعضی را بطرف حضرت ایلیم اصل علی کل جبل من جن اینها یکدیگر
 مرغ را پس از آنکه پاره پاره کن و مخلوط کن چنانچه مخلوط شده ایشان را و از
 در این دروندگان که یکدیگر را خورده اند پس مخلوط شد اند پس فرموده
 بر هر کوهی از این کوهها پاره را پس بخوان آنها را که نشانند بسوی تو و درین
 خوانند آنها را احباب کردند و آن کوهها مکره بود و بر سلیمان بن خالد
 روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که سوال کردم از حضرت از
 سر ما و کما از چه چیز خدایت میشود آنحضرت فرمود ای ابو ایوب بدین
 که هر پنج شماره اینست که در خل سنا و اینست سر پس هرگاه پنج شروع در انشاء

کند زطل فرود آید و این در سطح است پس چنان است که هر وقت سطح
 ارتفاع بهم رساند یک درجه فرو رود و عمل یک درجه در سه راه مانده
 بر سطح باشد و ارتفاع رسد و در سطح باشد و در سطح باشد و در سطح باشد
 رسد پس روشن شود بر سطح پس آن است که ما بحث نمود پس هرگاه
 آخر تابستان و اول خزان شود و در سطح شروع در ارتفاع و بر سطح شروع در
 انحطاط و پس هر یک از این دو باشد که هر زمان که ارتفاع پذیرد و در سطح
 یک درجه فرو آید پس سطح یک درجه تا آنکه بر سطح باشد پس در سطح
 و در سطح باشد و ارتفاع پس روشن شود و در سطح و این در اول تابستان و
 آخر خزان است پس با جهت سطح است شود و هر زمان که این یک باشد شود
 آن است شود و هر زمان که آن یک باشد شود این است شود پس هرگاه
 در تابستان و در سردی باشد آن تابستان است و هرگاه در زمستان
 و در گرمی باشد آن تابستان است پس این تقدیر خداوند عز و جل است
 و هم بدین برود که در عالمیان **پنجم** گوید که اینک انقضای سراسر و گوید که
 بار قیام و انحطاط بر سطح و در سطح فادند شادان ندارد یا آنکه شادان
 بقرب و بعد شمس از سمت اواس باشد و این حال نیز موجب از زیاد
 آن باشد و شاید زاوی شوال از آن نموده که گاهی تابستانی زیاد از
 معهود و گرم میشود و زمستانی زیاد از معهود سرد میشود بسیار
 چیست انقضای این را بیان فرموده باشند یا آنکه سبب خلق است که در هر
 باشد که انقضای این را بیان فرموده باشند و بعد شمس از سمت اواس
 و اول حدیث سبب ظاهر اشکال عظیم دارد که آنکه از این است که هر زمان
 که بر سطح انقضای پذیرد و در سطح باشد و در سطح شروع در ارتفاع و در سطح
 که در سطح رسد پس سطح ظاهر از جهت فید میشود و در سطح
 در سطح بر سطح و انحطاط در سطح در سطح فید میشود و در سطح در سطح

نسی سال قطع کند و بر سطح رسد و در سطح رسد و در سطح رسد و در سطح رسد
 فرموده هرگاه که در تابستان و اول خزان شود و در سطح شروع در ارتفاع و در سطح
 بر سطح باشد و ارتفاع رسد و در سطح باشد و در سطح باشد و در سطح باشد
 در سطح و انحطاط بر سطح پذیرد این فصل لزوم ندارد چنانچه ظاهر حدیث است
 مگر آنکه در این حدیث تأویلی شود که در از این جواب باشد که هر وقت که
 در سطح باشد این تابستان ظاهر است پس گویم که اوج سطح است و در سطح در قوس
 و در سطح در سطح اوج است پس شاید در از این سطح سر بر سطح رسد
 و مراد به ما این همان سطح باشد و در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 و در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 اتفاق بر سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 مرافق شود و در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 باید تا آنکه در سطح باشد و در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 پس هرگاه این در تابستان تا اتفاق افتد که بر سطح در سطح در سطح در سطح
 که هر وقت زیاد شود و در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 انحطاط پذیرد و در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 و از اول بر سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 تا اول را در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 از سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 باشد که در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 و در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح
 حضرت شمس و کس و اول خزان فرموده تا علی هر کس قیام و در سطح در سطح در سطح
 پس بعد از آنکه در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

و غرض

و همچنین در اول خزان تا سه ماه

بطلب آن موضع میروند آمدند پس گذاشتند بجوهر آن را حلال می نمایند
 گفتند حداد واحد یکی است پس خود حداد منفردی شدند بعضی می توان
 فرو داد آمدند و بعضی بقدر که بعضی بخیر پس شتاق شدند تا آن که در وقت
 بودند بسوی بعضی از برادران خود پس گذاشتند ایشان را غزایی از قبیل
 قلیس تاران را که برادران غزایی بایشان گفت می کنند نام شما را
 میان غیر واحد گفتند هرگاه ما را با آن و گذرانی ما را اعلام کن پس چون
 ایشان را بوسه زد بین مدینه می نماند گفتند این عبارت و این احد پس از
 شتران او فرو داد آمدند و گفتند ما بطلب خود رسیدیم ما را احتیاج بشتران
 مویش هر گاه که خواهی برو و خوشند برادران خود که در وقت که در خبر
 بودند که ما با چشم آن موضع را که میخواهیم پس بیا بید بسوی ما برادران
 در خواب می شنیدند که ما در خوابها و خوابها را که می شنیدیم و ما را که شنیدیم
 بسیار از یک بسوی شما پس که ما را امر واقع شود بستان هر چه تمام تر
 بسوی شما آیم پس اگر گفتند آن طاعت در مدینه ما را طاعت ایشان
 بسیار شد خبر بیا و شما هم رسیدید بندگان ایشان در حصار رفتند و
 ایشان را غلام کردند و در حصار و ترجمه بعضی شان لشکر آن پادشاهی
 کردند و در شب بر سر ایشان می انداختند پس این خبر بپادشاه رسید
 بر ایشان فرج کرد و ایشان را از این ستادت پس ایشان فرود آمد و او
 با ایشان گفت که من خوش آمده ام شهرهای شما که مرا که امانت کرد
 میان شما ایشان گفتند این غلامان را بفرست که این شهر مکان و در این
 و پیش از این هرگز از برای احدی نماند که هرگز او را بیدار بیا ایشان گفت
 که من بپیکارم در میان شما از قبیل و طایفه خود که برادر هرگاه این پیغمبر
 معجوت معجزات و امانت و یاری نماید پس گذارد و در ایجاد و قبیل را از
 و خرج پس چون آن دو قبیل بسیار شدند سوال میوردمی کردند و میور

پس چون
 آمد ایشان

بایشان بگفتند که اگر خبر معجوت شود ما شما را از بار و سوال فرود
 میورن کنیم پس چون خداوند تعالی الله علیه و آله معجوت کرد ایشان را و
 الهی آوردند و معجوت گشتند و این است قول خداوند عز و جل و كما نقول
 بن قبل یستحقون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة
 الله علی الظالمین یعنی بودند پیش از بعث پیغمبر که با حق تعالی طلب فرج می کردند
 بگفتند از این چون آمد ایشان از آن پیغمبری که او را شناخته بودند که فرستاده
 باو پس لعنت خدا بر کافران باو و نیز مریدان کسوف که او را فرستاده
 این را که در کافران قبل از آنکه انقضوت فرمودند که بودند طایفه ما این
 عمل و عیس علیهم السلام بدیدند بستان را پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و بگفتند هر چه این پیغمبر می آید پیغمبری و البته می شنیدند شهادت و این
 شهادت پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله معجوت شد باو و فر
 شدند و بپایان حق تعالی که فرمود و بچ علامت است بپایان قیام قائم
 علیه السلام معجوت و خروج سفیانی و فرود آمدن بر زمین و کشتن نفس زکیه
 و ملک راوی که بعضی مردم قتلای تو شوم اگر یکی از اهل بیت تو خروج کند
 پس از این علامات مایا او خروج کنیم فرمودند چون فرستاد این ایام
 تلاوت کردم که آن نشان از اعلی هم من الشکاة آیه فقلک اعانک الله طاعتی
 بعضی که خواستند بیا شیم فرمودیم بر ایشان علامت و نشان از آسمان
 پس که در غای ایشان بجهت آن دلیل میشود پس خروج کردیم با این معجزات
 فرمودید آن که در معجزات شوق و دلیل شود که در غای دشمنان خدا
 عز و جل و نیز از انقضوت مریدان که میز بود ایشان بنوعی عباد
 و امیانت و نداد از جانت و خروج قائم از اعیانک و ندادی گویند
 عرض کردم چگونه است نداد فرمودند که بگفتند شادی از اسنان در اول
 روز که با شما باشد که علی و سید الشهدا ایشان شدند که از آن و نداد بیکر ستاد

و اما فرود که آنگاه باشد که عثمان و شیعیان ایشان شدند و سکا از آن **مترجم**
 گوید که شاید اختلاف در لفظ حدیث یعنی چنانچه شدن باشد و اختلاف
 شد اتفاق چنانچه مشهور است یعنی خلافت ایشان از جلی و اجاب شد
 و بنا بر این مندرج حدیث از آنحضرت پیش از ظهور و ولایت ایشان خواهد
 بود چه آنکه در میان آنحضرت بخلاف رسیدند زید و تخام روایت
 کرده است که داخل شد خانه بن و عامه بر حضرت باقر علیه السلام پس آن
 حضرت فرمودندای خانه موقوف بقسمه اهل بصره گفت علی بن ابی طالب کان بنکند
 پس آنحضرت فرمودند که بن و رسید است که تغییر فرات میسر کند خانه عرض می
 فرمود از روی خانه تغییر میسر میماند از روی جهالت گفت نه از روی زمان
 آنحضرت با و فرمودند که اگر از روی خانه تغییر میسر میماند موقوف و من
 از تو سوال میکنم گفت خالی که آنحضرت فرمودند خبر مرا از قول خداوند
 عز و جل در سوره سباء قلنا فیما التبریر و فیما التالی ما اما انین
 یقین مقرر کردیم راه رفتن را در آن فراموشی راه و دیدن آن فامد
 شبها و روزها با من و اما آن لقب خانه گفت هرگز بیرون آمدن از خانه
 نمود یا تو غیب و حیوان یا که از جهالت که از راه داشتند باشند این خانه را
 این باشد تا بر تو در میان خود فراموشی فرمودند و آنجا قسم میدهم
 ای خانه که آبا پسندانی که کاه و میواز خواند خود بیرون می آید یا تو غیب
 و که از جهالت از راه بیرون آمدن از راه بر او برید شود و فرمود
 روزه می خورد و با این هم ضرر می خورد و بهیچ وجه از راه بیرون نماند خانه
 گفت خداوند اعلی علیه السلام فرمودند فرای بر تو ای خانه که اگر فراموشی
 تغییر میسر میماند از بیرون بیرون میماند و جهالت که در راه و اگر از راه فراموشی
 بیگانه از بیرون بیرون میماند و جهالت که در راه فراموشی خانه را میماند
 که بیرون آمدن از خانه خود یا تو غیب و جهالت که در راه بیرون میماند

ایضا

این خانه را و طاعت باشد یعنی ما و اول ما را خواسته باشد چنانچه
 خداوند تعالی عمل حکایت از قول ابراهیم فرموده است که او جعل اندر بین
 الناس هوی الهم یعنی خداوند بگوید از دلای بقول از مردمان را مال
 دبیوی ایشان فرمود که قصد نموده است مائلی بودن لبوی خانه را که
 اگر چنین بود پیشتر بود البتة یعنی دبیوی خانه لبوییم خدا قسم و حق
 ابراهیم علیه السلام چنان دعوت کرد که هر کس دل از او خواهد قبول خود بخ
 او و اگر قبول نشود ای خانه پس هرگاه چنین باشد این خواهد بود
 از عذاب جهنم و در وقت قیامت خانه گفت لابد خدا قسم که تغییر میسر
 این راه ناممکن چنان که فرمودی پس آنحضرت فرمودند فرای بر تو ای
 خانه یعنی فاندن از امر که آنکس خطاب شده است **مترجم** گوید که در میان
 تغییر در این مقام تغییر باطل است چنانکه ظاهر تغییر با هر نوع ظاهرا
 کرد و یار قوم سبامت و یار امت مدخل ندارد و ایشان را در آن قری
 گذاشتند این حاصل بود و بنا بر تغییر ظاهر نیاید که اینجور بیان نما
 این امت را باشد و فاضل کاشانی در تفسیر این حدیث مذکور نموده
 که این حدیث بانی میماند که چیزی از آن سقط شده باشد چه آنکه این
 گفته اند گفته است ربیع باین چه کسی و اینجور میماند که در بعضی
 دوران مذکور نیست باین گهای از معنی است و در بعضی از قبول خدای
 تعالی و من در کمال آنرا و هم چنین است این حدیث که امام فرموده است و
 در حدیثی که از حضرت معاذ و جلیله ذکر فرموده شده است که آنحضرت از آن
 ای تغییر این دوام سوال نمودند و الا لای بر این دارد که سقط شده باشد
 و آن دعا ای است که در علل الشرائع با شمار نمود و ثابت کرده است
 که حضرت طارقی را با وجود حقیقت فرمودند که موقوف قیامت اهل عراقی گفت
 بلی فرمود و چه چیز ایشان را از قوی سپید می کند بکتاب خدا و سنت پیغمبر او

و فرمود ای ابو جعفر من معرفت بکتاب خدا ازادی و نافع از ان شروع
 تمیز پیدا می کند علی فرمود ای ابو جعفر هر آینه علم از یک راه و از یک راه
 زایر و نور او نثار است خداوند این علم را مگر در میان کتاب و
 کتاب را بر ایشان نازل گردانیده است و ای یوسف بن علی مگر نزد ان
 که حاضر نباشد پیغمبر علی علیه السلام و او تو را می بیند که از کتاب خدا
 حرفی بگویی پس اگر هستی چنانکه می گویی با آنکه نیستی پس خبر مرا از قول
 خداوند و جعل می فرماید ای ابی طالب این کتاب را از زمین است
 کشف کتاب فلام که می بیند مگر می بیند باشد پس صورت ملتفت شدند
 باحسان خود پس فرمودند آنکه بدانید که هر چه می بیند و نداند بر ایشان
 در میان مگر می بیند پس موا لای ایشان گرفته می شود و ایشان بر جان
 خود این پند و گفته می شود عرض کردند علی السلام پس ابو جعفر ساکت
 شد و حضرت فرمودند ای ابو جعفر خبر مرا از قول خداوند و جعل
 کردن و فعل کان اما این می گوید و کس را عمل و از این خواهد بود این کتاب از
 زمین است کشف که فرمودند ای ابی طالب بدان که قحاج بن یوسف در حق
 که تحقیق را بر لید زبیر گذاشت و او را کشت این بود در کعبه پس شاکت
 شد تمام شد سخن تا جمل از مور لکن آنچه فرموده است که جواب نثاره
 و سخن امام علی علیه السلام و بعد از آنکه فرمود که گویند که این کتابی
 از زمین است چنان پند که فرموده چه آنکه ظاهر است که سوال آن
 از مکان امن و امان است زیرا که اگر چه این مطلب را چیزی که محل سوال
 باشد ظاهر او در بر ندارد و جواب نیز مکان آن را مقید نمود مگر کسی
 از زمین و غیر خود بر آید این است و در آمدن بجهه و از آن گفتن قضا
 خود و در میان مکان این معنی شد و در پیش آن آن که از زبان
 بر موط فرموده که تراست چه آنکه ظاهر این را که می کشد که هر کس را عمل خود

شود و بدان خواه این باشد و کلام نثاره و اشعار را در که در راه این باشد
 که گفت است تا آنکه با هر چه بود که در جبهه عقل و دلائل بر مفسط این
 حدیث ندارد و نیز روایات بسط است ان حضرت با فرموده و این خدا صلی الله
 علیه و آله فرمود خبر را در مورد روح الامین که خداوندی که در خدا می مگر
 او هرگاه خلایق را در موقوف حساب و در آورد و جمع نماید غافل از این و
 آخرین را آورد و جنت را که کشید و در میان چهار که هر چهاری بدست دارد
 ملائکه خلایق و شداد باشد و جنت را از آفرین عظیم و آفرینش باشد و
 آفرینش باشد مانند آفرینش از کوشش و درستی آن جنت می باشد مانند
 صلا و آفرینش از آفرینش آن پس اگر این باشد که خدا آنرا خلق است
 تا وقت فارغ شدن از حساب هر چه را هلاک گردانند پس بیرون می
 آید از جنت تا آنکه خطا می کشد بقیه این کتاب و بدان ایشان پس خلقی
 نکره است خداوند هیچ بداند از سلطان خود نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه
 ندانند پس که باریت نفسی نفسی خداوند افعال و عود و از خود را و تو سبکی
 انی ایت یعنی خداوند افعال و ایت را ایت را پس گذارد و پیش و در طایفه
 که باریک تر از خود و نیز تر از شمشیر است که بر ایت سه بل بل اول بر آشت
 امانات و در جنت و جنت بر ایت نماز و ستم بر ایت بر روی دعا و امان که
 پیش خدا از غیر از او پس تکلیف پیشوند که بر جنت می کشد و از این جیسر یک
 ایشان از یک دست و امانت پس از آن اوقات یافتند پس یکدیگر ایشان را
 بل نماز پس از آن نیز اوقات یافتند مشایخ را ایشان نبوی و روح کار
 عالمی است و ایت قول خداوند تبارک و تعالی ان ملک لیا المراد و
 بعد از شوق خداوند تبارک و تعالی در کین کلام است و روان بر موط
 پس از ایشان که در اوقات پیدا شد می از ایشان سبطه و و قد می تاب می نمایند
 و ملائکه در اطراف خداوند می کشد که با علم با کین عضو و کن و در کد و معجز

کن بفضل خود و سلام بداد ایشان را و مردم میریزند و رحمت پیشانی و کف ایشان
پس هرگاه غایت باشد غایت با شایسته بر حجت خداوند تبارک و تعالی نظر
کند بسوی چشم پیر بیکو بداند که الله الذی یخاف منک بعد ما یفصله و نه
ان و بنا لغفور شکور یعنی حمد خداوندی را که غایت از او بجا آید از
تا امید یاقبل و عظیم خود بدین روی که بر روی کار ما بسیار آمد و زنده و بسیار
گذاردند است و از حضرت باقر مرسل و قول خدای تعالی فاستبقوا
الخیرات انما یخیرکم الله فی شئ و انما یخیرکم الله فی شئ و انما یخیرکم الله فی شئ
بوده باشد می آورد خداوند هر شایسته را فرمود خیرات و کلمات و قول
خداوند تبارک و تعالی انما یخیرکم الله فی شئ و انما یخیرکم الله فی شئ و انما یخیرکم الله فی شئ
استحاب فایم را که سینه بدو و نفوس و کسری بیا شدند و فرمود که ایشان را
قسم آید مصلحت و رحمت پیشوند بخدا قسم در یک ساعت مانند پادشاه
اگر در فضل خزان بیکدیگر فراهم آیند و از همام بن سالم مرسل و کشتند
از حضرت صادق علیه السلام فرمود و میریزند در صحن و شام می خورد
که نامی بر سیم از جان تو برون فرماید اگر بنا بر چیزی رسد بچرخ خواهد
بود و از برای تمامای که شمار مانند و از حضرت صادق علیه السلام فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بر شما باد و بفر کردن در شب پس
بدین سبب که در میان چیده میشود و در شب و از حران بن اعرین مرسل که
سوال کردیم از حضرت باقر علیه السلام که مردم بیکوید زمین بچیده میشود
از برای در شب چکه بچیده میشود و فرمود چنان و جامه خود را
بر گردانید و از حضرت صادق علیه السلام مرسل که فرمود زمین بچیده
میشود و در شب و از برای تو بفرمود مرسل که کشتن از او کردیم و بچرخ
بهیرون رویم پس آید بیکو بر حضرت صادق علیه السلام سلام کنیم
ان حضرت فرمود که کو یا شایسته طلب کردید بیکو در شب و از حضرت کردیم

بی فرمود کدام روز است که پیشوم شد از روز و شب است
روایت کرد باقیم دوران روز و شب و از حضرت علیه السلام و وی
از ما مرافع شد چهره من مروید و این روز و شب و برون و برون
در روز سه شب و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
مرسل که فرمود پیشوم ایشان را فرمود و از هیچ چیز کلامی که فرمود
کشتن از طرف راست و مردم خود را بچین کند و کشتن که با ناک کند
بر روی او در وقتی که مردم خود کشتن مانند پس دم بردارد
پس بکند و در سه مرتبه و اگر که از طرف راست پیدا شود و بچین
چپ رود و بچیند که فرمود کند و زنی بچرخ او را بچیند و ما
خر که کوشن از برای پیدا باشند پس هر کس چیزی از اینها از برای او
اتفاق افتد و در فو احوال او چیزی گذرد بیکو بداند که این
پارتن من شتر ما احدی فی نفسی فرمود که پس نگاه داشته میشود
از آن و از حضرت صادق علیه السلام مرسل که فرمود خداوند
زیبشت زاد شیعیان ما را بچرخ او برد و فرمود اگر کشتن ایشان را
بر دانی بچینه علم او یا ایشان بچین از آنکه خلقی کند آدم را و بچرخ
سیاح بر سبب از آن حضرت روایت کرده است که فرمود مردمی در شب
پیدا شدند و از ایشانند که چه میکنند پس خدا او را از اهل بیت
بیکوید و بدین سبب که مردمی دشمن پیدا شدند و از ایشانند که چه می
گویند پس خدا او را داخل آتش میکند و بدین سبب که مردمی از شما
میریزد و نماند عمل او یا نماند عمل او باشد که بدین سبب که مردمی
میشود این فرمود میکند و بچینه که ما زاد شام میدهند
پس هرگاه او را بچینه بعضی بچینه بچینه بچینه بچینه بچینه
که این مورد از شیعیان ایشانست و بچینه که بچینه بچینه بچینه بچینه

پس او را مله میزنند و در عرض او می افتند و در سخن باز
 او سخن میگوید پس می نویسد خداوند از بزرگواران و باین
 فاسطه حیات را تا آنکه نایب عمل او پدید شود بدون
 عمل و پیرای خدایچه از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده است که آنحضرت بمن فرمودند چه قدر
 مسافت است ما بین تو و جبره عرض کردم در آب پنج
 روز هرگاه با تو بیکجا شد و بریت حیوان در خشکی رفت
 روز و مانند آن پس فرمود چه قدر این نزدیک است
 یکدیگر از پارت بکند و عهد با یکدیگر تازه کند پس
 بدرستی که تا پارت در روز قیامت که مرانشان پیدا
 شادی که شهادت دهد از برای او جبره او و فرمود
 بدستی که سلطان هرگاه بیند بجز در خود را درین اوزند
 شود هرگاه خدا را یاد کند و بنزد آنحضرت روایت که
 فرمود بخدا قسم که دوست پیدا کنند ما را از عرب و عجم
 مگر آنکه میان ما نهادن شرافت واصل و دشمنی
 ما را از عرب و عجم مگر آنکه باین بنا شد اسلام و لایق باشد و
 آنحضرت با قرع علیه السلام روایت در قول خداوند
 عز وجل ان الله قد بعث لکم طالوت قالوا انی بکون له
 الملك علینا و نحن اخی بالملك منه یعنی پدر تو که خداوند بر تو
 از برای ما طالوت را پادشاه گشت چو او را پادشاهی ما باشد یا اگر ما
 تویم پادشاهان او تویم و خداوند آنکه بنویسد پیغمبران و بنای او پادشاهان
 قال ان الله اصطفاه علیکم گفت پیغمبر ایشان که خداوند برگزید است طالوت
 بر شما و قال ان الله اصطفاه علیکم گفت پیغمبر ایشان که خداوند برگزید است طالوت

نمل الملائکه و کت نشانه او است که میاید شما را تا وقتی که در آنست
 سکنه از جانب پروردگار شما و بانی مانه از آنچه بازگردد نمل الملائکه
 و آل هرگز پس او در دکان ما بون را مملکه که از او حاصل شده بودند و
 فرموده است خداوند عز وجل حکایت از آن پیغمبر که ان الله مبدلکم به خیر
 شرب منه فلیمن منی و من لم یطعمه فانه منی یعنی ای قوم مایه منی که خداوند
 شما را امتحان کند بچیزی از آب پس هر کس از آن بیاشامد از من نیست و هر کس را
 نچند و از من است پس شما میدانید از آن آب که میسر صدقه و سیرده نفر بعضی را
 گفتی از آب برگرفته بودند و بعضی از ایشان مطلق بیاشامیده بودند پس چون
 بقباله بیرون رفتند گفتند آه که گفتی از آب برگرفته بودند لا طاقه لنا الا ان
 وجوده ما وادرا مرد طاقه حالت و لشکرمان او نیست و گفتند آن
 که هیچ بیاشامیده بودند که فرشته قلیله علیت ننه کیره بادن الله و الله
 مع الضارین چه بسیار کرده که غالب آیند بکره بسیار از خداوند
 و خدا با صابران است و از آنحضرت روایت در قول خداوند عز وجل
 که فرموده فرمود این آیه که ان الله مبدلکم به خیر و کت نشانه
 من رکن و قینه متاز که آل موسی و آل هرگز فرمود بودند مملکه که حاصل
 شده بودند از در صورت کار و بنی از آنحضرت روایت که فرموده است
 این آیه را در قول خداوند عز وجل یا نبکم انما بون فیه سکنه من رکن و
 خینه متاز که آل موسی و آل هرگز نمل الملائکه که فرمود شکستهای الواح بود
 که در آنها بود علم و حکمت **منجم** گوید که این که فرمود شکستهای الواح
 بود این نصیر بقدرت و سکنه با بعضی از روایات روایت از حضرت
 که در روایت مثل روی اسای و غیره احوال و روایت کرده است که
 از حضرت باقر علیه السلام که حضرت فرمودند ای احوال و روایت کرده است که
 محالان بنام و باره حسن و حسین علیهما السلام عرض کردم انکار میکند که

فشریحه

نمل الملائکه

آمدند بر کوه از پیران رسول خدا پیغمبر بود که پس تحت برایشان آورد بد عرض
 کردم تحت برایشان آوردیم بقول خداوند عز وجل درباره علی بن ابی طالب
 که میفرماید من در تیره دارم و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون
 و کافک بنجرهای الحسنین و ذکریا و یحیی و علی بن ابی طالب و فضل ما دریم ما از زبیر
 دارد و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و جبرئیل و میکائیل و
 یساکار و ان را و ذکریا و یحیی و علی بن ابی طالب و فضل ما دریم ما از زبیر
 میفرماید از زبیر نوح علیه السلام انحضرت فرمودند که پس چه گفتند مخالفان شما
 کردم که گفتند که میباشند که فرزند حضرت زید است و لیکن فرزند سلیمان
 فرمود که پس تحت آوردید از برای ایشان عرض کردم تحت آوردیم برایشان
 بقول خداوند بر رسول خود قل تعالوا ندرع انما انا و انبا که و کذا و کذا و انما نکر و
 انفسنا و انفسکم یعنی ما بندهای جماعت نصاری که میخواستیم بر ایشان خود و زنا خود
 و جاهای خود را یعنی آنان که بمنزله همانند عرض انکه مرا انحضرت صلی الله
 علیه و آله از پیران خود حسن بن بود که چنانچه در روایات پیشما را وارد است
 و واضح است که آن شاهد است انحضرت فرمودند که پس چه در جواب شما
 گفتند عرض کردم که گفتند کاهی میباشند که در کلام عرب مردی بر پیران مری
 و مکر میگوید پیران ما پس انحضرت فرمودند ای با الحارود میفرماید نوحی از
 کتاب خداوند که این دو روز کوه از صلی رسول خدا بود که در نیکدان تحت
 مکر انکه کافرا باشد عرض کردم فدای تو شوم که آستان تحت از کتاب خدا
 فرمود که کافرا که فرموده است خداوند عز وجل حرمت علیکم انتم انکم و انما
 و اخوانکم انما که رسیده است بقول خود که فرموده است و جلال انما انکم
 الذین من اصلاکم و من حرام شده است بر شما و ان پیران شما که از صلی
 شما اند پس از ایشان سوال کنایه ای بواجار و کذا یا حلال بود از برای رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود زنا حسن بن پیران که گویند بی دروغ گفتند

و از حق بر گفته اند و اگر گویند نه پس ایشان پیران صلی انحضرتند و انحضرت
 صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود چون که بنشیند بر من مان بدو در
 احدا از نزد بخیل انحضرت روی سارک خود را بایشان کرد و فرمود انا انما
 رسول الله من محرم و من رسول خدا هم گفته اند هم در عمره هم بر ملتفت
 شدند با انحضرت فلاں و فلاں و گفتند حال این ما را در نیکان میکند یا انکه کوه
 شدیم و باقی ماند با انحضرت علی علیه السلام و سماک بن حرشه و ابود جانه بن
 خود ابود جانه را انحضرت فرمود ای ابود جانه باز کرد و بیعت علی از تو حافظ
 با شما ما علی ای او من است و من او هم پس گفت ابود جانه بخانه انحضرت و پیش
 روی انحضرت نشست و گریست و گفت نه بخانه من و بلند کرد سر خود را بر پیشانی
 و گفت نه بخانه من بیعت تو را از خود حافظ نمیکم من انو بیعت کردم پس یکدی
 کی روم از رسول الله نبوی زنی که میبرد با نبوی فرزند ناری که میبرد با خانه
 میباید و مالی که کافی میشود و اجل که نزدیک رسیده است بر حضرت پیغمبر
 او رفت فرمود و علی لا اتصاله فانه ای که نه انکه جرح است و راستنیکن کرد و او
 در طرف بود و امیر المؤمنین در طرفی پس چون اناندا امیر المؤمنین اولاد شدند
 و بخانه پیغمبر آمد و رفتند و او را نزد آن حضرت گذاشتند پس عرض کرد یا رسول الله
 آیا بیعت خود وفا کردم فرمود بی و سخن خبر داری او فرمود و کفار را میگردند
 از طرف پیغمبر امیر المؤمنین ایشان را دفع میکرد پس از طرف پیغمبر را میگردند
 و با هم چنین بودند انکه دشمنان امیر المؤمنین با ربه شدند پس آمد بخت پیغمبر و ان
 در پیش روی پیغمبر بخت و عرض کرد این دشمن من است که با ربه با ربه است
 پس در نزد عطا فرمود با انحضرت و انفقار و چون پیغمبر شاهد فرمود که
 ایهای ما را که آن حضرت میبرد ما را بپای انقال سر خود را نبوی آید انما انما
 و میگردست و عرض کرد بروید کایا من و عهد فرمودی که من خود را ظاهر کرد
 و اگر مثبت تو قرار گیرد انان عاجز یعنی بر امیر المؤمنین نبوی پیغمبر آمد و عرض

بارسول الله صلاتی سخت به شوم و میگویم که کوی میگوید آمدن جبرئیل
و اراده می کنم که حضرت بلادی زخم می کند او مرده بر زمین می افتد پیش
از آنکه من حضرت بلادی زخم حضرت جبرئیل فرمودند که این جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل در جمعیت ملائکه پس جبرئیل آمد و بر ملوی رسول خدا صلی الله علیه و آله
در عرض کرد یا رسول الله این همین موافقت که علی با تو می کند پس حضرت
فرمودند که علی از من است و من از اویم جبرئیل علیه السلام عرض کرد و من نیز از
شما ام پس سرگین که حضرت در رسول خدا فرمود یا مایه المؤمنین که یا علی و یا
محمد خیر ما انکه با مشرکان روبرو شوی پس اگر ایشان را دیدی که بر تیران سوار
شده و اسب از جنب کرده اند پس ایشان اراده می کنند که دارند و اگر دیدی که اسبان
سوار شده و سواران را چیت کرده اند پس ایشان اراده می کنند که از تیران سوار
المؤمنین آمدند پس مشرکان و ایشان بر ایشان سوار بودند پس ابوسفیان
بان حضرت گفت که یا علی آنچه خواهی این هاست ما می گوییم بر تو که بدی
صاحب خود پس جبرئیل از عقب مشرکان رفت و هر وقت صدای تیران می شنید
مقتصد بر سرعت می میگرفتند و او از عقب ایشان بود پس هرگاه کوچ می کردند
می گفتن این لشکر چنان است که می آید پس ابوسفیان داخل شدند و ایشان خبر
داد آنچه را که گذشته بود و شبانان و همه کسان داخل می شدند و گفتند ما دیدیم
لشکر محمد را که هر وقت ابوسفیان کوچ می کرد ایشان فرود می آمدند و در پیش می رفتند
ایشان سوار می شدند و بر اسب سوار شده بود و عقب لشکر ابوسفیان و ایشان
طلب می کردند پس بعد از آنکه ابوسفیان و او را سرزنش می کردند کوچ کرد
جبرئیل علیه السلام و آله و ائمه و ائمه حریف با امیر المؤمنین بود و حضرت در پیش
جبرئیل بود پس چون حضرت با ایشان از عقب مشرف شدند و مردم لشکر را دیدند
نخاکه امیر المؤمنین هم گدای مردم این می شد است نمره است که گفتند ستمی
انکه گفته بود حال بنام از و بنده می کند اما می گویان که بنام گفتن این علت

و زان دست آوردست تا انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاه بر ایشان
و از دست و انصار بر دروهای خانه خود ایستاده بود و در پیرون آمدند پس
لشکر حضرت که با حضرت پناه می آوردند و نویس می کردند و زان انصار و کسان
خود را خراشیده بودند و موهای سر ایشان کرده بودند و موهای پیشانی
خود را بریده بودند و کسانها حال کرده بودند و شکهای خود را شکافته بودند
بر جبرئیل چون انحضرت را دیدند انحضرت در باره ایشان سخن خیز فرمود و امر
کرد ایشان را که خود را بپوشند و در منازل خود داخل شوند و فرمود که خدا را
خبر وصل و عه داده است مرا که غالب گویند پس خود را بر همه دینها و نازل
کردند خداوند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که و ما محمد الا رسول قد خلت من
قبله الرسل فان ما تامل و قل انکم علی عقابیکم من یقلب علی عقبه فلن
نضر الله شئنا یعنی نیست محمد می پیغمبری که از شتر بدیش از او پیغمبران آما
پس که میرد یا کشته شود باز گردید شما از دین بر آشنای پای خود یعنی بر تیر
شوید و هر کس باز گردد از دین بر آشنای پای خود پس هر غیر ما را خدا
هیچ ضرری و نه از انحضرت مقولست که چون بیرون رفت پیغمبر خدا در
حدیث بیرون رفت و دردی القدر پس چون رسید امکان که احرام بستن
نیز احرام بستند و سلاح پوشیدند بعد از آن چون خبر حضرت رسید که
مشرکان خالد بن ولید را فرستاده اند که آن حضرت را بر گردانند فرمود طلب
کنند از برای من مردی را که مرا بغیر این راه ببرد پس آوردند مردی را از بنیه
با حشمت آن حضرت را و او استغفار می فرمودند جواب موافق می گفت پس فرمود
مردی دیگر از برای من طلب کنید پس آوردند مردی دیگر را با او سر نیز از حشمت
انحضرت عرض کرد که موافق آمد پس او را بر دوش خود برد و پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که بنده را در دوش عقده را که خداوند گناهان او را بر دوش جانها را
پس از تیران فرود بخت در آنجا که فرمود و اذخروا الباب سجدا تغفر لکم خطایا

یعنی داخل در شویید بحد کشتگان که کناهان شما را با منم برین بکنند
بعقب طایفه انصار را و اس و خراج و هزار و هشتصد گن بود برین چون
فرود آمدند در حدیقه ناکاه زنی با چش بر سرها بودند بر آن زن شریع
بکر بخین نمود چون آن زن یقین کرد که بچهر خداست بر خود را و از کرم
ایحیاءت مسلمانند تورا از ایشان ازین نمیدرسد بر رسول خدا نزد آن زن
آمد و او را فرمود که دلوی از آب کشید پس آن حضرت از او گرفت و آنجا
وروی مبارک خود را شست پس گرفت آن زن زبانی آن آب را و در چاه
ریخت پس آب از آنجا زایل شد تا اینکه حضرت بکسر خود برگشت پس
شرکان ابا بن سعید را با لشکر کران از سواران فرستادند که در برابر
حضرت صف بر کشیدند و منع از پیشتر میفرستادند چون ابا بن سعید
شتران هندی را دید پیش از آنکه با حضرت سخن گوید برگشت و گفت ای
ابو سفیان بخدا سوگند که ما با تو این نمی سوگند نموده بودیم که هدی
کعبه را از مجلس برگردانی ابو سفیان گفت ساکت شو تو عاریه یعنی خوار
نداشی نلاری ابا بن گفت عذر را میگفتم بیاید هدی خود را بکنید که
خوب تر بکنیداری من جمیع قبایل عرب را که هم سوگند شما میدهند بدارم
بگاری میبرم و بکنیدارم که شما را باری کنند بر حرم او ابو سفیان گفت
ساکت تا از عهد بهای بگری من عریه من مسعود را فرستادند زیرا که او را
فرش و قمر خود را با جاعلی که مغیره بن شعبه از آن کشته بود و آن مغیره
چنان بود که مغیره با سوره نظر زنی مالک رفتند بوی مقوقل را
اسکندر بر تجارت و مقوقل بنی مالک را در مجلس زیادتی داد برین
چون برگشتند و انشاء راه شوی بنی مالک شراب خوروند و مست شدند
مغیره از راه حد ایشان را گت و اموال ایشان را بر داشت و بحدیث
حضرت رسول آمد و مسلمانان حضرت اسلاش را قبول کرد و از اموال

چیزی قبول نکرد و حسن آمل را بنی نکت برای آنکه بمکه گرفته بود چون آنحضرت
رسید عروه را خبر داد که چنین امی از مغیره صادر شده است عروه بنی نکت
بنی مالک که مسعود بن عمر بود رفت و با او سخن گفت که راضی شویید بدین پس ازین انداز
خویشا من مغیره طلبی صام که در دنیا اثره حرث و صیان ایشان مشغول کرد بدین عروه را
حلال شتران فتنه را خونی شایند و احوال خود صام را بستاند بخت شد پس چون عروه
پیدا شد حضرت فرمود که این مرد شتران هدی را انعام میکند شتران فرستاد پس
لشکران بداد پس چون عروه حضرت رسید گفت با حقیر چه کار آمد حضرت فرمود که آمد
که میبرد و کعبه و سوگند ما این صفا و سره را بنی نکت از یکم دوگشت آنها را از برای شما
بگذارم و بنی نکت گفت بلات و خرمی سوگند که هرگز بدیدم چون تو زنی را گلی از حقیر
مطلبی مانع شود پس گفت قوم تو را سوگند میدهند بخدا و بر حرم خودی که داخل بلاد
ایشان نشوی بنی نکت ایشان را قطع رحم ایشان نکنند و دشمن ایشان را بر ایشان نگیرند
آنحضرت فرمود که نادر اخل خود نشوم و اعمال خود را بخانیا ورم بر نمیگیرم و عروه در رفتی که
با آنحضرت سخن میگفت دست بدیش مبارک حضرت گذاشت و در آنوقت مغیره بر بالای
شتر حضرت بنا شده بود پس دست بر دست او گذاشت و گفت که دست او را کن و بدی من عروه گفت
ای کتب با حقیر حضرت فرمود که این برادر تو است مغیره عروه بنی نکت ای شکار
و الله که من آمده ام بکنم که عمل فیج تورا اصلاح کنم پس عروه برگشت بوی من رفت
بجدا سوگند که ندیدم هرگز که مثل محمد شریفی را در چنین قصد منی باز گردانند پس
سجده بر عمر و هو طیب بن عبد کرمی را فرستادند چون پیدا شد حضرت فرمود که
شتران هدی را در بدیش بوی ایشان بداد پس چون عروه حضرت رسید بدین بدید
که از عروه مطالبه حضرت فرمود که آمده ام بکنم که عمل فیج تورا اصلاح کنم و شتران
آنها را بوی شما بگذارم و بروم گفتند قوم تو را سوگند میدهند بخدا و بر حرم خودی که
بر حرم داخل بلاد ایشان نشوی قطع رحم ایشان نکنند و دشمن ایشان را بر ایشان نگیرند
و ایشان پس حضرت ایا که در فرمود الله داخل می شوم پس رسول خدا فرستاد

از این مصالحه نبود و جان شایع شد اسلام در مکه که نزدیک شد که اسلام
مستولی شود بر مکه که اکثر اهل آن شهر پس سهیل بن عمرو دست زد و ابو جندل
بر خود را گرفت و گفت این اول کبته که صلح خود را در آن جاری میکنم حضرت فرمود
که چون او بزرگ آمد همدون صلح منعقد نشود و سهیل گفت با محمد تو هر که غدار و
نبودی با ابو جندل گفت ای رسول الله مرا بدست وید و سهیل حضرت فرمود که من این نظر را
برای تو نهان گرفته بودم با آنکه تو داخل شهر را نبودی پس فرمود خداوند را نو برای تو
راه بیرون شدی فرار ده از حضرت صادق علیه السلام مرویت در قبول خداوند
عز و جل و جاؤ که حضرت صد و ده مان بجان تو که او بیعت با تو فرمود یعنی با آنکه ساینده
کافران شمارا در حالیکه تنگ شده باشد سپه های ایشان را از آنکه حقاتل کتبا با شما با اقام
خود فرمود که مائل شدن آنکه در میان بنی مدیج زیرا که ایشان آمدن در نزد رسول خدا
و گفتند که تنگ شده است سپه های ما و آنکه شهادت دهیم که تو رسول خدائی پس
نخستیم با تو و به اقام خود بر تو زاری گوید بعد از حضرت عمر که در مکه رسوا شد
کرد با ایشان فرمود فلان کتبا ایشان که ایشان را از اهل مکه دهد آنکه از غریغ شود بعد از
ایشان را دعوت کند پس اگر احاطت کند بر آنها و الا با ایشان مقاتل کند و نیز از آنحضرت
مرویت که فرمود خداوند باریک و لغالی فرستاد چهار ملک را در هلاک تو و طوط
چون شل و میکانیک و اسرا بیل و گردیل علمای اهل مکه پس گفتند حضرت را بر اهلیم علیه السلام
و ایشان عامه بر سر داشتند پس سلام کردند بر آنحضرت ایشان را افتناخت و ایشان را
مهورت و هیئت بنکونی دید فرمود خدمت نمیکند اینجا عفر اهل مکه میگویند من
و دیگر سپه ها داشت پس بریان از برای ایشان گوساله و فحش تا آنکه بخندند از آنکه
ایشان آورد پس چون در پیش روی ایشان گذارد و دید که دستیان طعام و زاری
کنند از ایشان و خشت که در پیش ایشان را در دل گرفت پس چون چوب شل اخیال را
از ایشان مشاهده کرد عامه از سر و صورت خود برداشت آنحضرت او را شهادت
فرمود تو جریطی گفت علی و زن ابراهیم که ساره نام داشت بر ایشان گذشت

پس چو شل و را بنارت داد با شوی بعد از آن صبح بجهت خوب پس سوال و جواب میان
 ساره و ملائکه را دفع شد آنچه خداوند در کتابش بر خود ذکر فرموده پس حضرت را هم
 با ایشان گفت بجهت شغل آمدن بد گفتند ما هم که قوم لوط را هلاک کنیم آنحضرت فرمود که
 اگر صد نفر مؤمن در میان ایشان باشد ایشان را هلاک نمیکند چو شل گفت نه فرمود
 بجاه نظر باشد گفت نه فرمود اگر بیست نفر باشد گفت نه فرمود اگر یک نفر باشد گفت
 نه فرمود اگر ده نفر باشد گفت نه فرمود اگر پنج نفر باشد گفت نه فرمود اگر یک نفر باشد گفت
 نه فرمود لوط که در آن خبر مست گفتند ما بهتر میدانیم انکس را که در آن خبر است این فحاشیست
 او را و اهل و را مکرزن او را که داخل هلاک شوند کانت بعد از این از تو آنحضرت
 رفتند حضرت امام حسن عسکری فرمود که این سخن از حضرت ابراهیم آلت خود که چو ابراهیم
 لوط هلاک شوند و این است قول خداوند عز و جل عباد لنا فی قوم لوط بعضی چون ریل
 از ابراهیم رو داشتیم و او را بنارت دادیم با ما محال میسرید بداره قوم لوط پس ملائکه
 لوی لوط آمدند و رفتی که او در نزد یکی شهر روز راحه خود بود پس سلام کردند
 بر آنحضرت و همه عمامه بر سر داشتند پس جواب ایشان را در حدیث که صورت و هیأت سکون
 و جامه ها و عمامه سفید پوشیده نمیداد ایشان گفت بمتر لمی میاید گفتند بله پس آنحضرت
 پیر افتاد و ایشان در پشت سر او رفتند پس آنحضرت ایشان را که هر امری را از ایشان
 عرض کرد و گفت این چه کار بود که مردم ایشان را لوی قوم خود میگویم ما انکه قوم خود را
 میبناسم پس در ملائکه کرد و گفت شما میاید لوی طایفه که بدین حدیث میاید
 و چون گفتند بود ملائکه که شتاب کشیدند میگویم و این قوم ما انکه لوط سیر بر ایشان
 دهد پس گفتن بر یکی شاعری دیگر لوط راه رفت پس از جانب ایشان ملتفت شد
 و گفت شما میاید ملائکه که بدین حدیث خلق خدا بدین حدیث گفتن این و شهادت
 پس از راه رفت نا انکه در واده شهر رسید و ایشان کرد و گفت شما وارد
 شوید بر جماعتی که بدین حدیث خلق خدا بدین حدیث گفتن این و شهادت
 داخل شد در شهر و ایشان نیز با او داخل شدند چو زن لوط ایشان را دیدند و بگریه

صورت شکواری اند پس برام برآمد و دست بر هم زد که قوم لوط و بنشینید در پیش
 کرد چون دو روز بعد از این بر عتبه هر چه تمام تر بخانه لوط شتافتند پس زن لوط از نام بگو
 ایشان فرود آمد و ایشان گفت که نزد لوط جماعتی هستند که من هرگز صورتی از ایشان
 نمیکوئی زنیان پس قوم لوط آمدند که داخل خانه شوند چون لوط ایشان را دیدن بر حالت
 و لوی ایشان رفت و گفت ای قوم از خدا ترسید و مرا بداره مهمانهای من که
 میکنند آیا نیست از شما مردی که صاحب رشت باشد پس فرمود که اینها از حقان ایشان
 با کبره تر از برای شما پس چو ایشان را لوی حلال ایشان گفتند لوی لوط بود
 که ما را از خبر در حقان توبیت و بعد از آن که ما چه چیزی را واده داریم بعضی از آن
 حضرات پس لوط گفت کاش مرا فرستاده بود و شما که دفع شتر شما را میگردم ما انکه
 بنامه سیر هم سوی سقوی محکم پس چو شل گفتا که بداند که او را چو بگویند توبیت پس
 قوم علیه رفتند تا انکه داخل خانه شدند پس چو شل سینه زد که ای لوط ایشان را
 بکزار که داخل شوند پس چون داخل شدند چو شل انکت خود بجا نهاد ایشان را اشاره
 کرد و چو لوی ایشان را بنادیدند و این است قول خداوند قطعا اعظم یعنی هم
 نور از چو لوی ایشان پس گفت چو شل که ما رسولان پروردگار تویم ایضا چو
 خواهند رسید که از بی تو رسا شد پس چون بر اهل خود دید و باز از آن
 و ما فرستاده شدیم که ایشان را هلاک کنیم لوط گفت ای چو شل بخیل کن در هلاک
 ایشان چو شل گفت موعذ لیا انت طبع آما صبح نزد یکت نیست پس چو شل
 او را امر کرد که خود و آنان که با او بودند کوچ کردند مکرزن او پس کس چو شل
 شهر ایشان را سال خود را هفت زمین و بلد کرد تا بجای که مصلای میسند
 با نیت مردی از اهل آسمان و بیا میبندید پس شهر را سیر کردند و باز
 بران و بر اهل آسمان پس یکی را از سنگ کل و از حضرت باقر علیه السلام روایت
 که انچه را حسن بن علی که از معاویه و جلیج که خبر بود برای این گفت از انچه اقامت
 طایع میدود و ملائکه که داخل شدند پس این آیه که المرزالی ذکرین گفتوا

اینها که واقعه الفلک و آنرا که بعد از آنکه جمعی از اهل بیت که در آن
دانش و جهاد و شجاعت و دلاوری و نماز و روزه و زکوة و اطاعت امام هاشم کفایت
طلب کردند و فائز شدند و جهاد نمایند پس چون بر ایشان واجب شد که قتال کنند
حضرت سید الشهدا علیه السلام گفتند بروید و کارهای خود را بجا آورید و ما را در این
نامتلف نزدیقت که اجابت کنیم دعوت نوبل و بیرونیم بجزان نوبل خواستند که جهاد
ناخبر افتد تا زمان قائم علیه السلام و از علی بن ابی طالب مرویست که گفت سیدم که از
صادق علیه السلام از علم نجوم که آفاق است فرمود علی بن موسی خدایان در غیبت و در
شتر را بخوبی زمین بصورت مردی پس گفت مرد را از علم نجوم را با و تعلیم کرد
تا آنکه کان کرد که حال یکی بر سر نه رسیده است که و کمال شده است از او سؤالی کرد
که که که که مشرقی کجاست گفت حساب من کمال است بکنند که نوشتن میانی بجز
تدوین و علم او را و اهلش میراث ماند پس علم نجوم در اجابت و غیره از آن
مرویت که فرمود غیبت علم نجوم را میخواند و ده از غیبت و ده از غیبت و ده
از غیبت پس جابر مرویست که مردم نوشته عدد التمام بن نعیم و سید و جابر
بعد از حضرت صادق علیه السلام در آنوقت که او مسلم مروی خروج کرده بود
بیش از آنکه در آن غایت ظاهر شوند و در آن نوشته بودند که ما چنین کرده
گرفتیم که این اسرار غایت نبوی و سیدای مبارک بود پس در جمل است که
در حضرتان نوشته ها را بر زمین زدند پس فرمودند که این را از احفاد امام بنیم
آیا میدانند که باید بفای گشته شود بعد از دولت حق ظاهر شود و هنوز گشته نشود
مرویت که سید علی از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل کرد که یوسف اندک آن فرمود
دوستانها که از آن داده است خلافت که آن خانه را بماند کنند و در آن خانه ها
بعد از آنکه و نیز فرمود که زره رسول خدا را علیه السلام که که آنرا داشت
میکنند و حلقه از نقره بود پس در روز و حلقه و یکی از بیت سر حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام از او در روز و حضرت علی بن ابی طالب و از حضرت مرویست که فرمود

گفت

جده

تقریر

حضرت امیر المؤمنین در روز و حضرت علی بن ابی طالب مرویست که سید و سفید بود پس
نست بود که از آن حضرت از آنکه آورده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز
می پوشید آنرا بر شکم مبارک می بست از حضرت باقر علیه السلام مرویست که عثمان بن عفان
گفت بخدا قسم که با ما از سبایه یا آنکه تو را بر میگردانم هر روز کار را تو بر من و در آن
مقتل رسید بعلم و گفت که از جانب من بمان ای که بر گردانیده شدیم پس بر روی
اقل خود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون من را اسلام را بر سر
بنی هاشم را و داخل شدند پس بر ایشان گفت که خوشی من از آن است که خود را از
و مرا فرقی است دوست میدارم که صفا من شود و از من ادانماند پس حضرت
التاجیدین فرمود که گفت من نویسم این است این حضرت ساکت شد و بار بعد هاشم بن
ساکت شد و حضرت فرمود هر دو بن نویسم و در این فرمود که مانع نشو از آنکه اول
مرتبه از اصحابم و دوم مکی که با من شمشیر بکنند و با سبقت گفت و نیز
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود تا آنکه قصوی بجز جان بود که هرگاه حضرت
از آن پیاده میدانند را از آن میانداختند پس بیرون میآمدند و بیرون میآمدند
در مروی بار جبری سبلا و مروی دیگر جبری که سبلا تا آنکه زمانی نمیکنند که
قصوی بیرون میشد تا آنکه قصوی روزی سر خود داخل حیدر بن جری که
او عصای بر داشت و در سر قصوی زد که سر او را شکست پس قصوی بوی حضرت
آمد و در سر خود شکست که و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود ما را
مریم سید علی علم و در سماع عیسی که حق مقابل نگاه و از عمر بن زید مرویست که
که مروی که در مجتهد صدق علیه السلام که طایفه معمره کان میکنند که این روز و
شب عید است فرمود در روح گفته اند این روز و روز شکست زبانه
اهل بیت که که موضوعی است چون هلال را بدیدند گفتند ما حرام داخل شدیم
عمر بن ابی هر ویست که حضرت عیسی که در حدیث پیغمبر بودیم که که فرمود که
شیعه را حق اهل بیت است پس عمر بن زید که با رسول الله انبارا میباشند

پیشانی
برده شود باذن خدا و اگر آنکه در آن وقت که در نفوس خود ظلم کرد و بدی قلمند و
و بجهت اینها ایشان را ظلم آفرینش از خدا کرده بودند و بجهت اینها ایشان را طلب
آفرین کرده بود و هر یک به سبب این ظلم را که قبول کنند است نور را و هر یک را
فرمود قصد میکند خدا قسم از این آیه یعنی را و علی و احی اگر آنکه ایشان در آن وقت
که در نفوس خود ظلم کردند از جهت آنکه کار کرده اند آمده بود در بعضی نواحی عظیم
طالع آفرینش کرده بودند از برای ایشان بجهت فلا و تیک لا تو نسو و عتق و کول فیما
شجره بهم یعنی قسم بر آوردن کار و نو که ایمان ندانند اما آنکه نور احکم کند خدا از جهت
در میان ایشان حضرت صادق هم فرمود که آنچند دین نراغ شده است آن بخدا قسم علی است
ثم لا یجوز لقی انفسهم حرکاتما قضیت لیس یا بعد در نفوس خود شک را از آنکه حکم کردی بر
و آن خود با رسول الله قصد میفرمایند با این حکم و لایستاق و مبین را و لیل و ایلها
و تسلیم کند تسلیم کردی از برای علی و از حضرت موسی بن جعفر مراد است که سبقت میداد
خواب دیدیم و آنرا تعبیر کردیم یعنی با نجهت میفرمایند و خواب بر همان طریق است که تعبیر کنی
و نیز حسن بن محمد از آنحضرت روایت کرده است که فرمود خواب بر همان طریق است که
تعبیر کنی و آنحضرت عرض کردیم که بعضی از اصحاب طریقت میکنند که خواب را و سنا و
خوابهای شغیر بر ایشان بود آنحضرت فرمود که رفتی در زمان رسول خدا خواب را و سنا
نند در دست خود ما که در خانه نشین بودی و سناست بر آنحضرت بجهت آمده و خواب را و سنا
عرض کرد آنحضرت فرمودند که شوهر و عیال هست از سفر بیاید و شوهر و سفر و عیال
پس آمد چنانچه بجهت بر سر میزد و دیگر بفرمودند بر خواب دید که گویا در دست خرمای
خاندان شکسته است پس از آنحضرت بجهت آمده و خواب خود را عرض کرد آنحضرت همان
سابق را فرمودند و چنان شد پس بجهت شومش بفرمودند پس از همان خواب
سابق را و در پس ملاقات کرد آن زن سر دی که بدست سبک کار میکرد و خواب را و سنا
بان مرغی که آنرا بدو گفت که شوهر تو بجهت بر سر میزد و دیگر بفرمودند بر خواب
پس تعبیر خواست از برای آن زن نکرده است و از حضرت با فر علی حکم مراد است که

خدا را
آن کار که کردی
بودند و طلب
کردی

رسول خدا فرمود که خوابش در میان آسمان و زمین بر کرد سر صاحبش
تا آنکه انخواه با خودش باشد و درش تعبیر کند بر هرگاه تعبیر شود بر زمین آنکه بر خواب
خود را نقل میکند مگر آنکه که عاقل باشد و از حضرت صادق علیه السلام مراد است که رسول
خدا فرمود خواب را بدو نقل نمود مگر بخواهی که از خدا ظلم خالی باشد **و اینها**
از آنحضرت مراد است که فرمود در زمان بجهت مرعی بود که اول خدا و الله مرعی
گفتند و او را این اسم نگذاشته بودند مگر از جهت آنکه زشت بود پس بعد از آن
بجهت آمد و عرض کرد با رسول الله بفرمای که خدا چه چیز را بر من واجب کرده است رسول
خدا با و فرمود که خدا بر تو واجب کرده است عتق ده رکعت نماز در شبان روز و ده ماه
مسار کند مسافر هرگاه با تمامه رتبی حج هرگاه استطاعت داشته باشی و زکوة و این را
برای او بیان فرمود پس آنرا گفت ختم با خدا و ندی که تو را این چیز را فرستاده است
که هیچ علی بدو را چه خدا بر من واجب کرده است ختم بجهت با و فرمود چرا عرض کرد بجهت آنکه
مرا زشت آفریده است پس چنانچه در آنحضرت نازل شد و گفت با رسول الله بر آورد کار تو
نور امر میکند که سلام او را بخواند و فقر و سانی و او کوئی که بر آورد کار تو بخواند و عتقا
میفرماید که آیا راضی هستی که تو را بر سانی و سیکوئی چنانچه در روز قیامت محشور گردی
پس رسول فرمود ای دو نفر این چنین است و مرا امر میکند که سلام خدا را بخوانم و سانی
که بر آورد کار تو بفرماید که آیا راضی هستی که تو را محشور گردانم بر سانی چنانچه در روز
عرض کرد که راضی نیستم ای فرزند کار من بفرمود تو قسم که البته زیاده میگویم اطاعت تو را آنکه
از من راضی شوی
سؤال شد که آیا عیسی سر بر می آید از زمین و آنکه که او را عری و دوزخ و عیسی
و فرمودند که باشد فرمود علی آنحضرت را و سنی بود که در آن خدا را او را آورد
و آنحضرت بر او میگذاشت و بر او را و مدینه بعد از آن مدینه شد که از او قضا
شد و بر او را و شد تا آنکه در خانه دیگر بمنزل او رفت که بر او سلام کند پس از
او پرسید اما آنحضرت اموال او را از ما و او پرسید عرض کرد ای پیغمبر خدا و در

کرد انحضرت فرمود ایا دوست میداری که فرزند خود را به بلوغ می کشد و بی انحضرت
با و فرمود که هرگاه خواست می آید نزد تو آید و ابدان خداوند از برای تو زنده کنم
پس چون فرمود شد سوی آن زن نشست و به او فرمود بیایا من تا بمکان تیرا و پس
با هم رفتند تا بقبر او رسیدند پس انحضرت بر مین ایستاد و خدا را خواند و شکافته
شد و پس از آن زن زنده از قبر بیرون آمد پس چون با مادرش بکند کرد بدین راه
گرفتند انحضرت بر ایشان رحم آمد بدست خود فرمود ایا میخواهی که با مادر خود
درد نیاباشی عرض کرد یا نبی الله ایا بخوردی و دوزخی و عری ببدون خوردن و
دفعی و عری انحضرت با و فرمود باینکه چیزی بخوری و نور روزی باشد و مکن
بیت سال و یکی عمر کنی و زن گری و فرزند را برای تو هم و سعد عرض کرد حال آنکه
بی انحضرت و ایا مادرش داد و بیت سال عمر کنی و زن گرفت و فرزند را برای او
هم رسید و **و ایضا** از انحضرت مرویست که در قول خدا و بقر و جل و من به فیسه
بالحاد ظلم یعنی هر کس قصد کند در خانه کعبه چیزی را عملی و در مقام فرمود یعنی هر
عبادت کند در آن خانه پس خداوند عز و جل را با فرزند و اسباب و ایا ما الله را بی
طریق نظام است و بر خداوند شایسته که عبادت او را از عباد ملایم و از انحضرت یافت
مرویست که قول خدا و بقر و جل ازین امر جو امن و ما هم معین علی الان بقول
و بنا الله یعنی ایما حق گیر و من کرم و شد از خانه های خود بیرون حق و ایتها
گاهی بود مگر آنکه میگفت که بروید کار ما خداوند است فرمود نازل شد پس
ایده و بار را رسول خدا و علی حذر و جعفر جاری شد و باره حبیب علیه السلام
و ایضا از انحضرت مرویست که در قول خدا و بقر و جل و من به فیسه
ما ذا حاتم قالوا لا علم لنا چیزی روزی که جمع میگردد خداوند از این چیز را از این زبان
میفرماید که چه جواب داده شد پس میگوید بنی آدم فرمود این را از زبان و بلیت
میفرماید بنی آدم که چه جواب داده شد پس میگوید بنی آدم فرمود این را از
خلیفه خود که راست ببرد و افشای خود پس ایشان در جواب گویند که ما نمیدانیم

که بعد از نماز کرده اند **سعد بن مسیب** روایت کرده است
که شوال کردم از سیدنا الساجدین که چند سال بود علی بن ابی طالب در آن روز که
اسلام آورد انحضرت فرمود با هر کس که فرمود که بدین شی که اسلام آورد علی بن ابی طالب
در آن روز که رسول خدا بر سالت مبعوث شد ده سال ازین شریفتر گذشت بود و
در آن روز که با فرمود و هر آینه ایمان آورد و خداوند باریک و تعالی و رسول و نماز
کرد پیش از هر مردم به سال و اول نماز را که بخیم گذارد نماز ظهر بود و در رکعت
و همین دو رکعت واجب که مانند خداوند بنی سالان در رکعت رسول خدا و که
دو رکعت میگذاشت مدت ده سال تا آنکه مدینه هجرت فرمود و علی بن ابی طالب
دو رکعت را که از آن بعد از آن و چون فصل انحضرت کسی بود که میدهد و بر
آنکه خبریم از آنکه در روز اول ربيع الاول و آن روز پنجشنبه از سال هجرت
بعثت بود و انحضرت در آن شب که از ماه ربيع الاول گذشت مدینه شریف آمد
در وقت ظهر بر رفا فرود آمدند و نماز ظهر را دو رکعت کردند و انحضرت نماز را
عصر را دو رکعت گذاشتند پس در میان توقف فرمودند و انتظار علی بن ابی طالب
میگشتند و نمازهای عشاء را دو رکعت و دو رکعت میگذاشتند و در وقت
حزین عوف رسول لاجل فرمودند پس زده روز و نماز را در آنجا اقامت فرمودند
و آن حضرت عرض میکرد که آنرا از آن مفسر مانی که منبری و مسجدی از برای تو
فراردهم انحضرت میفرمود که من شطرم علی بن ابی طالب و او را امر کنم که من
ملحق شود و من در هیچ منبری توطن نمیکم تا علی بن ابی طالب روز و خواهد آمد آنرا
تم پس آمد علی بن ابی طالب در وقتی که حضرت پیغمبر در خانه عمر بن عوف
بود پس انحضرت بنی در آنجا در وقت پیغمبر فرود آمدند و چون انحضرت
آمدند پیغمبر از قبا جانبی بی بی سلم بن عوف شریف بر آمد و روئی
جمع وقت طلوع افتاد پس سجده از برای ایشان خطا کشیدند و صلوات

اسلام آورد

و پیغمبر را ایمان آورد
بخدا صلوات

آمدن

از قبائل خنّام

ستاد علی

۱۲۲

و این اول دینی بود که از او نسبت بر رسول خدا ظاهر شد و درباره علی و اولیای خدا
بود که بار رسول خدا کرد پس آمد تا داخل مدینه شد حضرت در قیام انداخته و انتظار
علی علیه السلام میکنند و از وی گویند که بر محمد است حضرت سیدنا جعفر بن محمد
که بر درجه رفیع رسول خدا فاطمه را بیعت نزد حج فرمود حضرت فرمودند و منکر
عبدالرحمان از هجرت حضرت فاطمه صلوٰه الله علیها و آن روز نهار بود و در آن روز
نهار بود و از برای رسول خدا از صد حج که فاطمه و خدیجه بکمال این شهر حجاج
و فائز کرده بودند و ابوطالب که با ابی عبد الله و خان حدیقه بر حجت از مدینه میروست پس
چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن هنر و اسباب از ماندن در مدینه و رفتن
شد و در اندوهی سخت عارض شد و از کارش رنجان خود ترسید پس از
لبوی چرخ شل شکایت کرد و چون خداوند عزوجل وحی فرستاد لبوی حضرت که برون
رو از این قریه که اهل آن ظالمند و هجرت کن لبوی مدینه که نورادر و مکرر
ماوری نیست و بر این قتال را باستانگران بچند و انوقت که حضرت منوجه شد
شدند پس آنحضرت عرض کرد که در چه وقت نماز بر مسلمانان با این طریقی که احکام
است واجب است فرمود در مدینه و رفت که دعوت آنحضرت ظاهر شد و اسلام
نور گرفت و خلاجه را در این مسلمانان واجب کرد و این در انوقت رسول خدا
هفت رکعت نماز بر نمازها افزود و دو رکعت بر نماز ظهر و دو رکعت عصر و
یک رکعت بر مغرب و دو رکعت بر نماز عشاء آخر و ثابت کرد که نماز صبح را چهار
طریقی که واجب شد و بخوبی محصل ملائکه روز در فرمود آمدن از آنست
و بخوبی ملائکه شب در بالا رفتن لبوی آن و ملائکه شب و ملائکه روز
میدانند بار رسول خدا در نماز صبح قبل از صبحه فرموده است خداوند و قیل
الحجرات تملک الحجرات مشهور یعنی بر آرد از بیعت نماز صبح را در مسکن
که نماز صبح را حاضر میشود و فرمود یعنی حاضر میباشند مسلمانان و ملائکه
و ملائکه شب و از حضرت یاد نمود که فرمود چه قدر آسان است آنچه که بر مردم

بانه انما خوشنودند از دین و از دینهای خود را از ایشان و از دین خود که
گفت حضرت افراسیاب در محراب بود که حضرت از منی شده و در ایشان پس
بعضی از اصحاب حضرت بان حضرت عرض کردند که ما امیدواریم که تو صاحب
دولت ایشان شوی و خداوند این امر را بر دست تو ظاهر کرد و انداخت حضرت فرمود
که من صاحب ایشان نیستم و مرا نشاء و نمیکند اینکه صاحب دولت ایشان باشم پس یکی
اصحاب ایشان او را گفتند خداوند باریک و علما خلق نکرده ست از آن روز که ایشان
وزیرین را آفرید است سالها قیصر و روزگاری که گویا هزار سالها و روزهای ایشان
باشد پس یکی گفتند او را و حضرت چهل و نهم میاید ملک را که فلان در دست و نشان
از او در هر مصلحت و از حضرت شایسته علم مرویست که فرمود غرض از این مردان هر یک
تغیر جوید و از کار سازند و هر یک از ایشان دوری کند و از قصر کند و هر یک
نفس ایشان کند و از یکدیگر هر یک از ایشان در حصا رود و از او فرود آید
و هر یک از ایشان بگریزد و از دین بپایند و وقتی که دولت ایشان تمام شود **مترجم**
گوید که ظاهر مراد از غرض از این مردان هر یک از این خلفای بنی عباس باشند که نقشه او را بر سر
فرمودند و وجه مناسب است که عباس بن مرداس سلی از جمله مؤلفه ملوک نام
بود که در آخر لشرف اسلام مشرف شد و نیز از آن حضرت مرویست که در شانسی
که رسول خدا شست بود تا که از آن حضرت مدبران حضرت را بر سر حاضر فرمود
و دست او گرفت و نشانید و فرمود این سخن به میریت که قوم او را اصحاب
کنند وند و این میریت خاندن سنان بود که چون قوم خود را بر ایشان با کردند از
آنکه ایمان آوردند و آشتی بود که او را نادر الحاکمان میکنند که هر سالان انصابت
انقوم میآمد و بعضی از ایشان را میدوید و در وقتی حق از میان ایشان پس
میریت بر این میریت ایشان گفت که اگر این کشور از شما مار کفر نام اما ایمان مسأول
گفتند پس این آتش آمدند و بهین امر خود را در پیش روی آتش داشتند و
ماز که آید و از عفتان آتش رفت تا آنکه آن آتش در غار خود داخل شد و این میریت

التشعیر
با آن داخل شد و قومش بر و غار نشینند و چنین میدانند که هر یک بر سر
آید پس بر و آمد و میگفت این بود این بود و هر یک از همین بود قوم کان که در آن
من بیرون نیامیم با آنکه چنانی میعرف کرده باشند **مترجم** گوید که ظاهر مراد از آن
میریت این بوده که اگر چه قوم اینرا بمنسوخ داشتند و چنان یافتند که البته بخود
شد لیکن هر یک از همین که با آن در میان میولند و اسان دست دادند پس با هر یک
خلا بق مشکل است و بر خلاف ذیل و اسان و ایشان چنان کان کردند که در آن
بیرون نیامیم که چنانی من عرف داشته باشند یعنی زنده بیرون نیامیم پس ایشان گفت
که با حال این ایمان میآوردید گفتند نه فرمود پس من در فلان هر روز با شما
پس هرگاه از دینار رفتم مراد من کند پس بدرستی که زود باشد که میاید و سینه
از کوه و خوشی که در پیش روی آنها کوه خری باشند و م تا آنکه بایستد بر سر پس
مرا بشکافند و از من سؤال کنند از آنچه خواهد پس چون آورد و من کردند
افزودند که گفته بود تا که دست کور نمیآید و قوم آمدند و میخواستند پس از آن
بشکافند پس بعضی گفتند که شما ایمان نیاید و بداید و زنده که او پس چگونه ایمان
با و بعد از آن که اگر کفر را و بشکافند این عاری و منکی بر شما خواهد بود پس
ترک کنند پس ترک کردند و از سلیم بن قیس هلالی مرویست که گفت شبی در میان
عاری که در فرمود چون رسول خدا دار فانی را و باغ فرمود و کردند مردم آنچه کرد
و ابو بکر و عمر و ابو عبیده با انصار را حاضر کردند و بر انصار را عاقل آمدند از خانه
که عاقل را بود گفتند اگر چه انصار فرشتی را و از من باین امر خلافت را
بهمه آنکه رسول خدا از من است و همه با من از فرشتی بدستی که خداوند
دکره با ایشان است از فرموده و در کتاب خود و ایشان را تفصیل داده است و رسول
خدا فرمود است که امامان از فرشتی سلمان گفت که من بخود است علی آمد و رسول
رسول خدا مشغول بود پس در آخر فرمودم با این مردم کردند و گفتن ابو بکر همین

بر من رسول خداست و راضی نیستم که از ملک دست بچین کنند و ایشان با او
هر دو دست بچینند بکنند بکنند و استغفر و دست چپش بر من است و او ایما را با
میدان اول که کعبه با او بر من رسول بچینند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
ساعده در وقتی که انصار بخت و غلبه شدند و اول کسی که با او بچینند بکنند بکنند
بر سعد بن ابی عقیل حجاج بود پس بچینند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
بر من و لیکن آنرا میدانم که وقتی که بر من رسول خدا با لاریت کردی از من بر او بچینند
کرد بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
حجود بود و بخت مستعد بود که با لاریت بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
و بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
در از آن پس بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
و از مسجد بر من رفت پس علی علیه السلام فرمود که آیا دافعتی که اوکی بود بکنند بکنند
آمدن بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
لغز بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
و لکن که رسول خدا بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
خبر که بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
بر ساعد بن ابی عقیل حجاج بود پس بچینند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
بر من و لیکن آنرا میدانم که وقتی که بر من رسول خدا با لاریت کردی از من بر او
کرد بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
حجود بود و بخت مستعد بود که با لاریت بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
و بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
در از آن پس بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
و از مسجد بر من رفت پس علی علیه السلام فرمود که آیا دافعتی که اوکی بود
آمدن بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
لغز بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
و لکن که رسول خدا بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
خبر که بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
بر ساعد بن ابی عقیل حجاج بود پس بچینند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند

کعبه

زاد و کوبید چنان شد که ما کان کرد بد کرد بر ایشان راهی نیست پس کوبید و بد کرد
با ایشان کرد تا آنکه و اگر باشند بر من و در و در و در و در و در و در و در و در و در
با آن مامور ساخت و از حضرت با فخر و بخت که فرمود که چون گرفت رسول خدا است
علی را در دست و در دست فرمود که با او بچینند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
نبرد و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
نور عارض شد که هر کس که بچینند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
این پیغمبر را کرد که اگر تمام شود هر کس که خداوند بچینند بکنند بکنند بکنند
ای پیغمبر را کرد که اگر تمام شود هر کس که خداوند بچینند بکنند بکنند بکنند
مناقصان گفتند که پیغمبر از خواهرش نفایض میگوید و یکی از آن دو بدیگری گفت که
آیا نمی بینی و چشم چندی که در پیش میگرد و سر او که گویا و بخت است و در میان رسول
خدا بود و بدیگری از نفایض و شادی در پیش و در میان خود جمع کرد و گفت با
خدا شنید که در پیش از این برای آدم بودیم گفتند بکنند بکنند بکنند بکنند بکنند
بر و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
فرمود و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
شیر و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
طرب کند که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
آید که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
کردند و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
حسن فرمود که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
منطقه و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
مستولت که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
حضرت فرمود که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

چنین نباشد بلکه در این شب در خواب دیدم که بنی تمیم و بنی عدی و بنی
 امیه بر منبر من همین منبر بالا می رفتند و مردم را از پس سر از اسلام بر میگذاشتند
 پس عرض کردم بروید که این در حیات من است باید از وقت من فرمود
 بعد از بیدار از وقت تو و باز از یکی از آن دو بزرگوار مرگ است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر بنی بود که ناخوش دارم از آنکه بگویند
 محمدا بری جت بقوی تا آنکه بر دشمن خود ظفر یافت همان با و ران خود را
 کت مرا بیه منم که در آن جاهلی بسیار را و از حضرت صادق علیه السلام
 مرگ است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که آنکس که جرات صاحب جرات است
 معالج نکند لاخلاق مثل آنکس است که جرات زده باشد زیرا که جرات کت قصد
 کرده است فساد صاحب جرات را و آنکس که تران کند معالج صاحب جرات را نخواهد
 است اصلاح او را و هرگاه اصلاح او را نخواست پس ناچار فساد او را خواست است
 مثال جرات زنده پس همچنین حکمت را بغیر اهلیش مگویند که شما را نیست
 بنا بر این دهند و از اهلیش منع نکنند که گناه کار شوید و باید بوده باشد
 بمنزله طبعی که خدا او میکند هرگاه به بیند موضعی را که قایل بود و باشد
 خدا او میکند و اگر نه بیند چنان موضعی را خدا او نکند **احمد بن محمد**
 روایت کرده است که من با لح بن بنی بر دخیل شدم بر حضرت امام
 رضا علیه السلام پس من عرض کردم خدای تو شوم و روزی ما و ستمی و عیش
 و تفریحی داشت و الحال فی الحال غمخیزی یافت است پس از خدا مسئلت
 کن که آنچه بود به ما برگرداند و بوجه اراده دارم بخوانید یا ندانم
 پس فرمود یا شادی که مثل ظاهر و منور باشد و برخلاف این مدعیان
 کرداری باشی عرض کردم نه بخدا قسم که شاد نباشم و شادمانی ندارم
 باشند از برای من و من برخلاف مذاهب و طریقه باشم که الان بر منم
 که هر کس از شما که صاحب وسعت باشد پس باید شکر خداوند عز و جل را بجا

بنی امیه

بدرستی که خدای عز و جل میفرماید که البته اگر مرا شکر کنید نعمت شمارا
 زیاد کنم و بفرموده است که ای آل داود شکر را بجای آورید و کسی از
 بندگان من شکر گذاراند و فرمود که کان بنک بخدا داشته باشید
 پس بدرستی که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر کس کان بنک بخدا
 داشته باشد معامله خداوند با او نیز چنان است و هر کس مرا حق باشد
 بروزی که قبول کند خداوند از او عمل را و هر کس را حق باشد بکسی از او
 حلال سبک باشد مؤمنان و او را چندان زحمت نباشد و نعمت و وفا
 باشند اهل او و دنیا کردارند خداوند او را از دنیا بدهد و های او و دواهای
 آن و بیرون برد خداوند او را از دنیا بدارد است بسوی دارالسلام پس فرمود
 چه کرد این قیام عرض کردم که او عمار ملاقات میکند و بنک ملاقات میکند
 فرمود چه چیز او مانع میشود از این پس ثلاث فرمود این ابراهیم را که لا یزال
 یسألناهم الذی بنوا بیت فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم یعنی همواره میپرسد
 مسجدی که منافقین بنا کرده اند سبب زیادتی شک و نفاق ایشان
 است مگر آنکه باز یار شود و ایمانی ایشان پس فرمود که ای امیرالمؤمنین چه
 جهت مختصر شد این قیام عرض کردم نیز فرمود که تعقیب سراسر این مختصر
 رفت و از راست و چپ او بیرون آمد و او را در مسجد رسوله داشت پس مختصر
 باو گفت شد و فرمود بوجه بخوانی خداوند او را بزرگتر کند پس فرمود بگو که اگر
 برگشته بود بسوی ایشان موسی پس گفته بود خدا کاش غضب کرده بودی
 خلیفه خدا از برای ما پس ما او را متابعت میکردیم و پیروی می نمودیم از آن
 ایشان در آن وقت ضراب زده بود با سخنان آنان که گفتند ان شیخ
 علیه السلام حق بر حج الینا موسی پس گفت فرمود موسی که دوست دارم که
 برستی بر بنی اسرائیل تا آنکه برگردد بسوی ما موسی راوی گویند که عرض کردم
 بلکه سخن آنان نزد من راست بصوابی که بگویند کاش غضب کرده بودی

بدرستی که خدای عز و جل میفرماید که البته اگر مرا شکر کنید نعمت شمارا
 زیاد کنم و بفرموده است که ای آل داود شکر را بجای آورید و کسی از
 بندگان من شکر گذاراند و فرمود که کان بنک بخدا داشته باشید
 پس بدرستی که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر کس کان بنک بخدا
 داشته باشد معامله خداوند با او نیز چنان است و هر کس مرا حق باشد
 بروزی که قبول کند خداوند از او عمل را و هر کس را حق باشد بکسی از او
 حلال سبک باشد مؤمنان و او را چندان زحمت نباشد و نعمت و وفا
 باشند اهل او و دنیا کردارند خداوند او را از دنیا بدهد و های او و دواهای
 آن و بیرون برد خداوند او را از دنیا بدارد است بسوی دارالسلام پس فرمود
 چه کرد این قیام عرض کردم که او عمار ملاقات میکند و بنک ملاقات میکند
 فرمود چه چیز او مانع میشود از این پس ثلاث فرمود این ابراهیم را که لا یزال
 یسألناهم الذی بنوا بیت فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم یعنی همواره میپرسد
 مسجدی که منافقین بنا کرده اند سبب زیادتی شک و نفاق ایشان
 است مگر آنکه باز یار شود و ایمانی ایشان پس فرمود که ای امیرالمؤمنین چه
 جهت مختصر شد این قیام عرض کردم نیز فرمود که تعقیب سراسر این مختصر
 رفت و از راست و چپ او بیرون آمد و او را در مسجد رسوله داشت پس مختصر
 باو گفت شد و فرمود بوجه بخوانی خداوند او را بزرگتر کند پس فرمود بگو که اگر
 برگشته بود بسوی ایشان موسی پس گفته بود خدا کاش غضب کرده بودی
 خلیفه خدا از برای ما پس ما او را متابعت میکردیم و پیروی می نمودیم از آن
 ایشان در آن وقت ضراب زده بود با سخنان آنان که گفتند ان شیخ
 علیه السلام حق بر حج الینا موسی پس گفت فرمود موسی که دوست دارم که
 برستی بر بنی اسرائیل تا آنکه برگردد بسوی ما موسی راوی گویند که عرض کردم
 بلکه سخن آنان نزد من راست بصوابی که بگویند کاش غضب کرده بودی

نموده بودیم فرمودند اینها اهلان شدان قیاما و هر کس بقول او قائل شد پس که بود
این سراج را و فرمود که او را قرار کردیم موسی بن جعفر علیه السلام را قرار دادیم که در وقت
کردن و فاش گفت هر چه را از مال بعقب کن از دم حق این پاره کن که در بر دارم
و در ده موسی بن جعفر است و گفت که از خود موسی بن جعفر است و این قرار است
بوفات شخصیت لکن او را بعد از این قرار دادیم یعنی که از این سخی که از این برین **موسی**
گوید که ذکر کرده اند که ظاهر هر چه در این امرای مامون ما بودند و در طالب
مستورات که حسن این قیام از جمله اصحاب موسی بن جعفر بودند و اقی شد و بعضی
مستند که بر آن حضرت وقت کت و آنکه داشت دانند که کوی نداشت حضرت وقت کت
و در جهت است چون علی بن مریم و آنکه فرمود که از دست و چپ موسی بن جعفر
آنحضرت بود و آن فرمود که از دست و چپ موسی بن جعفر است و آنحضرت را و آنکه
فرمود که او را خدا است که بر آنده این جهت بود پس مختصر شد ظاهر اسباب سواد و علم
اعتناء و قلت مبالا تا و نسبت بدان نزد او شده و آنکه فرمود که اگر برگشته بود
موسی بن موسی ایشان شایسته موسی بن جعفر باشد و عرض آن باشد که این حاجت
که دست از ظلمت حق برداشته و مناجات موالو موسی بن موسی خود نموده و با آنکه بکس
ظاهر میکن موسی بن جعفر نمایند و گویند که اگر بگویند را از برای ما منصف نماید ما او
مناجبت نمایم حال ایشان حال خرم موسی است که بعد از آنکه موسی بن علی را زیاده
ایشان بهرین رفت کوساله پرستیدند و آنکه ظاهر قول نمکین موسی بن موسی بن موسی
با آنکه مادر است از این کوساله پرستاریم تا آنکه موسی بن علی را برگردد و آنچه خدا امر نماید
اطاعت کنیم و بی روی نمایم و چنانچه حاجت کوساله پرستیدند و غیر خدا را عباد
نمودند این حاجت واقعه بهر چنین ای که نفس خود را پرستیدند و دست از خدا خود
برداشتند پس ایشان بهر حد صل شد چنانچه سیر نماید و آن خدا اله هر چه بر این
آنحضرت است که ما به این ایشان تغافل نموده و ترجیح داری حاجت واقعه باطل
و از اینجاست که این قیاما اهلان شد است که این را سبیل شمرده است و در زیرش

خداست

ندانت چنانچه بحسب ظاهر هم راوی بن چنان می نماید و العلم عند الله
و از حضرت صادق
علیه السلام مرثیت که لقمان وصیت به پسر خود کردی هرگاه با قوی
سفر کنی پس بیار و شوی که با ایشان در امور خود و امور ایشان و بسیار
خندان باش در روزی ایشان و هر ترشه خود را از ایشان مضایقه کن
و با ایشان کیم کن و هرگاه تو را بخوانند ایشان را اجابت کن و هرگاه بنویسند
جویند ایشان را باری کن و برایشان غالب باش به چیز سکوت طولانی و نماز
بپار و سخاوت کردن با نچه با تو است از حیوان یا مال یا ترشه و هرگاه ترا
بنیادیت طلبند بر امر حق از برای ایشان شاهد شو و هرگاه از تو شورت کنند
منتهای کوشش در وی خود را برای ایشان بجای آور پس عزم کن بر آن رای آنکه
باندی کن و ملاطفت نمایی و هرگاه از تو شورت کنند جواب بگو آنکه بر خیزی
و بنشین و خواب کنی و طعام خوری و نماز کنی در حالی که بکار بری فکر و فکرت
خود را در آن مشغول کنی تا آنکه کسی که ضیعت خالص نکند از برای کسی که از تو
نماید خدا سلب کند از آنکس رای او را و برادران زامانند که مردم او را
ندانند و هرگاه بدان خود را پدی که راه میروند با ایشان موافقت کن و هرگاه
تصدیق کنند با حق و صدق تو بن چنان کن و هر کس از تو شنید بدین تو کوش
بجای آورده و هرگاه تو را میگویند و از تو سوال کنند بگو بلی و مگو نه که آن نادانی
و لئامت است و هرگاه دوده سفر سرگردان شود پس فریاد بکن و هرگاه صدای
سرگردان شو پس فریاد بکن و هرگاه دوده است شک کن پس بترسند
و آن یکدیگر شورت نمایند و هرگاه بک شخص را بپند و راه را از تو سپردند
طلب صلح خود میکنند زیرا که یک شخص را با آن شخص را بکند و آنکه
شاید جادو و دزدان باشد یا خود شیطان باشد که شما را سرگردان سازد
و از دست شخص نیز خد بکنند مگر آنکه بر پند ایشان دوا نچه را که من نمیدم پس

با ایشان راه رود و هرگاه
بجای صلح
نماید

بدین حق که شخص غافل هرگاه چنین پیاپی خود بیند حق را از دست ندهد و شخص را
می بیند آنچه را که غائب نمیداند ای پسر من هرگاه وقت نماز در میان را بپوشد
هیچ چیز تأخیر نمیداند و بپوشد آن استراحت باب و برادران نماز فرستاد است
مقدمه نو که با پهلوانانی و نماز جماعت گذار و اگر بر سر نیزه باشد و بشیر و جلیل
خواب مکن که زود پیش چراغ شود و این کار حکیمان نیست مگر آنکه در محل نماز
که نور امکان باشد که خود را بکشی تا مفاصل تو استراحت یابد و هرگاه بپوشد
شوی از حیوان فرود آید و ابتدا او را علف ده پیش از آنکه خود طعام خوری پس هرگاه
خواستی باشی که فرود آیی بر آئینه در زمین فرود آید که رنگ از زمین نیکو بر آید
آن نرم تر باشد و کپاه آن بیشتر باشد و هرگاه فرود آیی پس در رکعت نماز بگذارد
از آنکه پیشانی و هرگاه خواستی باشی که قضاء حاجت کنی پس بپوشد و در رکعت
کوچ کنی نیز در رکعت نماز بگذارد و آن زمین را که در آن فرود آمد و دعا کن و بر آن
زمین و بر اهوان سلام کن زیرا که هر بنوعی از زمین را اهل است از ملائکه و اگر بپوشد
که طعامی تناول نکند تا اول چیزی از آن قصد کنی نمایی پس چنان کن و در
نوبت بخوان کنایه خدای عالم که سوار می و بر تو یار و یار خدای عالم
که مشغول بکاری و بر تو یار و یار خدای عالم که فارغی و حذر کن از آنکه راه
روی در اول شب و بر تو یار و یار خدای عالم که در آخر شب و بر تو یار و یار
شب و در وقت از نصف شب تا آخر شب و حذر کن از آنکه بلند کنی از آن
خود را در وقت راه رفتن مردی که عبدالله بن نافع که کجا اندر و اسلحه
خوارج بود میگفت اگر میدانم که ما بین دو قطر زمین کسی باشد که شران
باور سازد و نیز برای من حجت آورد که علی علیه السلام در رکعتن اهل نه روان
و برایشان ظلم و ستم نکرد و هر چند من بپوشد و کوچ میگردم با او گفتند که آیا اند
میان فرزندان علی بن ابی طالب کسی نیست جواب گفت که آیا در فرزندان او
غالی بهم میرسد با او گفتند که این اول نادانی اول است تا با ایشان خالی نشوند

هرگز غالی گفت پس عالم ایشان در امر و زکات گفتند محمد بن علی بن
الحسین بن علی است علیهم السلام پس کوچ کرد بسوی آنحضرت و بپوشد
اصحاب خود تا آنکه بدین آید و از آن گفت که وارد شو و حضرت
با احترام پس آنحضرت عرض شد که این عبدالله بن نافع است که بخدمت
تواند است آنحضرت فرمود که او را چه کار من است با آنکه از من و از پدر
من در صبح و شام پیازی بخورم یا بپوشد و آنحضرت عرض کرد فدای
تو شوم این مرد کان میکند که اگر بداند که ما بین دو قطر زمین کسی باشد
که شران او را با نیکو میپوشد که از برای او حجت آورد که علی علیه السلام گفته
است اهل نه روان را با آنکه ظلم برایشان نکرده است هر بنوعی کوچ کن و بپوشد
آنکس پس آنحضرت فرمود که ای پسر عبدالله بن نافع که منظره کند عرض
کرد پس آنحضرت بغلام خود فرمود که پیرون و روبرا و او را فرود آورد و او را
بگو که در نماز نماز آید پس عبدالله بن نافع در صبح روز بعد بپوشد و آن
بخدمت آنحضرت آمد و آنحضرت فرستاد و جمع پیران محاجره و انصار و جمع
نمود و خود پیرون نشین آورد و دو جامه سرخ پوشید و در روی مبارک خود
بپوشد که کویا پان از ماه بود پس فرمود الحمد لله بحجت الحجت و حاکم الکلیف
و مؤمن ابن محمد بن النبی لا تلتذ سنة ولا نوم له ما فی السموات و ما
فی الارض و ما بینهما تا اقر او اقر و اشد هان لا اله الا الله و اشد هان محمد عبد الله
بنیاه و هدیه الی صراط مستقیم الحمد لله الذی اگر منابین و اختصاص با او
پس فرمود ای گروه ای پیران محاجره و انصار هر کس نزد او و بنقی از علی بن
طالب باشد پس بر خیزد و بگوید یا ربم و خواستند و نیکو آن منافق را
نمودند پس عبدالله گفت که من بیشتر از جماعت این منافق را و منافق میگفتم
و من میگویم که علی کا فر شد بعد از آنکه حکیم حکیم تا آنکه مردم رسانند
منافق را بحدیث خبیث که پیغمبر فرمود البشیر هم دانت و او را بپوشد

که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که جنگ
 حمله‌ای بی دردی دارند و هرگز نمی‌کند و بر همه که خداوند
 فتح جبرید است او ظاهر سازد بر حضرت بعد از آنکه فرمودند چه می‌گوید
 در این حدیث گفت این حدیث حق است که شکی در آن نیست و لکن علی
 بعد کافر شد پس آنحضرت با او فرمودند که ما دو نفر برای تو نشیند خبر
 مرا که خدا دوست داشت علی این طالب را در آن روز که دوست داشت
 با آنکه می‌دانست که اهل نهروان را بقتل می‌رساند با آنکه می‌دانست پس
 عبدالله گفت افتاده کن همین سخن را که ذکر کردی حضرت فرمودند خبر ده
 مرا که خدا دوست داشت علی را در آن روز که دوست داشت با آنکه می‌دانست
 که او اهل نهروان را می‌کشد با آنکه می‌دانست فرمود اگر بگوئی که می‌دانست کافر
 عرض کرد می‌دانست فرمود پس با خدا او را دوست داشت که او را اطاعت کند
 با آنکه مصیبت کند عرض کرد دوست داشت او را که اطاعت کند او را این حضرت
 با او فرمود بر خیز که مغلوب شدی و حجت بر تو اقامه شد پس برخواست و می‌گفت
 حق یقین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر الله اعلم حیث یجعل
 فرض آنکه حق را باطل جدا شد خدا را تا نراست با آنجا که پیغمبری خود را قرار میداد
 و از هشام خطاب فرمود که حضرت صادق علیه السلام من فرمود چگونه است
 تو مدعی علم خودم عرض کردیم نکند انتم مدعی کسی را که بینائی او از من بیشتر باشد
 فرمود چگونه است دور گفتن فلان نزد هشام گوید که پس من کلاه خود را از
 سر برداشتم و دگر دانه‌ایم بر فرمود اگر چه چنان است که نمی‌گوئی بر پیشانی
 انقض و جدی و فرمود پس را که در میان می‌نویسند که یک روز دور کردند در طرفه
 عرض کردیم بنده اقم که این چیز است که می‌دانم و نشنیده‌ام از اهل کتاب که
 این را بیان کنند پس من فرمود که روشی که می‌دانم چند روزی زهر است
 عرض کردیم بنده اقم که می‌دانم است که هر که اسم او را نشنیدم و از هیچ‌کس نشنیدم

کند

کدام را که کند فرمود سبحان الله پس شما سواره را از سوارخانه‌ای پس بر
 چهار حساب می‌کنید پس فرمود روشی زهر چند روزی زهر است عرض کردیم
 که این چیز است که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 روشی افتاب است عرض کردیم می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 حال دول که که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 از برای لشکر خود حساب فتح و ظفر می‌کند و این دیگر می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 فتح و ظفر می‌کند پس می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 بودند سوار حاضر کردیم نه بنده اقم این را می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 بدیهی که اصل حساب حق است و لکن می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 تو از هر خلافی را می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم که می‌دانم
 و از حضرت باقر ع را است که فرمود خطبه خواند امیر المومنین مردم را
 در صفین پس حمد خدا کرد و شای او بجا آورد و صلوات فرستاد بر پیغمبر او محمد
 صلی الله علیه و آله پس فرمود اما بعد پس تحقیق که قرار داده است خداوند
 از برای من حق را بر شما از جهت ولایت امر شما و از جهت آن که من را که فرمودند
 است مرا خداوند ندان من را ندانست شما و شما را نیز من حق است مثلاً
 حق که مرا نسبت شما است و حق که بر من هر چیزها است در وصف که
 و واسع ترین هر چیزها است در انصاف دادن جاری می‌شود و از برای هیچ
 مگر آنکه بر جاری می‌شود و بر جاری نمی‌شود مگر آنکه از برای او جاری می‌شود
 و اگر کسی بود که از برای او جاری می‌شود و بر او جاری می‌شود و خداوند عز و جل
 بود نه خلق نه بر او قادر است بر بندگان و عادل است در هر آنچه جاری
 شود بر این انواع قضاء او و لکن قرار داده است حق خود را بر بندگان این که
 او را اطاعت و فرمان برده است جز او اطاعت ایشان را ثواب می‌تواند بود
 فضل و وسعت در رحمت که او اصل است که در آن را می‌کند پس قرار داده است

از جاهل عظمای خود حقوقی را که واجب گردانیده است آنها را از برای بعضی از
بر بعضی دیگر و قرار داده است آن حقها را که مساویست اقسام آن و بعضی
از آن موجب بعضی دیگر است و بعضی از آن مستوجب نمیشود مگر بر
بعضی دیگر بر عظیم ترین آنچه واجب کرده است خداوند آن حقوق حق
والی بر رعیت است و حق رعیت بر والی و این فریبهاست که فرض کرده اند
است آن و خداوند آن را برای هر یک از والی و رعیت بر دیگری پس آن را
نظام الفتایشان و رعیت دین ایشان و قوام طریقههای حق در میان ایشان
گردانیده است پس صلاح حال رعیت نیست مگر بدین صلاح حال و لیان و صلاح
حال و لیان نیست مگر باستقامت رعیت بر هرگاه رعیت حق والی را داده
کند و والی حق ایشان را ادا کند حق مابین ایشان عزیز شود پس برپا شود
راههای روشن و دین معتدل شود نشانیهای عدالت و جاری شود بر
آن سنت و شایسته شود بواسطه آن زمان و پاکیزه شود عیش و اسهال و شکر
باقی ماندن دولت و مایوس شود طمع دشمنان و هرگاه رعیت بر والی طلبه
کند و والی بر رعیت بلند عجز و کلا ایشان مختلف شود و طعمهای اهل
جود ایشان اشکار شود و بسیار شود فساد و دین و ترک شود نشانیهای
سنت پس عمل شود بخواهش فساد و فساد گشته شود و غراب شود نشانیهای
فحاشای دین و بسیار شود بیگانهای نفوس و وحشت نکند بجهنم مدی بندک
که غفلت شود و باطلی عظیم که برقرار شود پس در آن وقت بهکان و لیل شوند
و آشوب برپا شود و شهرها غراب شود و حقوقهای خداوند بر بندگان
شود پس با عدای بندگان و احاطت کنند بر اطاعت خداوند و عدل قلم
کنند جدا نشود وفا کنند به عهد و انصاف و عهد را و ادوم و شوق و این
بندگی که بندگان هیچ چیز محتاج نیستند از آنکه با یکدیگر ناصح و مخالف
باشند و این باب و بگو احاطت کند یکدیگر را بر این و نیست احدی که برسد

بحققه حق که خداوند با اهل حق عطا فرموده است و اگر چه سخت
باشد در طلب رضای خدا و طولانی باشد سعی و کوشش او و در عمل و فکر
از حقهای واجب خداوند بر بندگان نیست که منتهای کوشش بجای آورند
در خلوص از برای او و احاطت کند یکدیگر را برپا داشتن حق در مابین خود
و نیست هیچ مردی که مستغنی باشد از آنکه او را احاطت کند بر حقوق
خداوندی که بر او ثابت شده است و اگر چه منزلت او در حق عظیم و
او در خلافت جبهه باشد و نیست هیچ مردی با وجود این که امور این
دست او بیرون رفته باشد و در نظرها خوار باشد کمتر از آنکه احاطت
کند و آنان که احوال و اوضاع دنیوی ایشان بیشتر و بیکو تر است
محتاج تراند با احاطت و همه در احاطت بیوی خداوند مساویند پس چون
کلام با بنیاد جواب داد انحضرت و آمدی از لشکر انحضرت که معلوم
گشت و گفته میشد که پیش از آن و بعد از آن هم دیده اند بود پس از آن
و نشانی بگو گفت خداوند را بر آنچه انعام کرده بود و عطا فرموده بآبایشان
از اداء حق واجب انحضرت که ثابت بود بر ایشان و اقرار با آنچه ذکر فرمود
از افتلا با احوال است بخودان نزد کوار و نیست بایشان پس عرض کرد و تو
اسیر ما و ما هم رعیت تو که بیرون آورد ما را خداوند بواسطه توان مدلت
و با عز از تو رهان کرد بندگان خود را از غل پس آنچه رای مبارک تو است بر ما
جاری کن و شوری و فرمان شوری خود را امضا کن پس بوقتی که بندگان
و توفیق حکم کنند موافق و توفیق باد شامی که خدمت داده شد ای حلال
میدانیم و صحبت نمود و هیچ امری و قیاس نمیکند علم تو را هیچ علمی از تو
باب و در نظر با عظیم است و فضل تو در نفوس ما اجل است از آنکه قیاس کنیم
آن فضل و بگری پس انحضرت از روی او فرمود که سزاوار آنکس که عظیم با
جلال اعتبار و نفوذ جلیل باشد موضع آن در قلب او اجاست که بجهنم برسد

کند بر حق با او احاطت

خدا که چنان باشد نزد او هر چه غیر از خداست و سزاوار کسی که چنین باشد کسی
 که بختهای خدا عظیم باشد و روحان خدا بگو باشد پس از آنکه نعمتهای
 خدا عظیم می شود بر هیچ کس مگر آنکه حق خدا را عظیم می شود و بدین معنی که از لبت
 ترین و قبیح تر این حال و ایان نزد شایسته مردمان است که کان درستی نمی
 نسبت بایشان کند و بنای امر ایشان را بر مگر گذارد و من ناخوش دارم که چنان
 کان کنند که من دوست میدانم زبانی در مدح را و شنیدن ستایش را و خدا
 خدا که چنین نیست و اگر فرضا چنین بنم و اگر فرضا چنین بود که از او دوست
 میدانم آن را ترک کردم بجهت توضع از برای خدا و ندانم که فراموشی عفت
 و کیمانی را که او سزاوار تر است با آنها از من و اینا که شهرین می شمارند مردم
 سناش را بعد از آنکه خدا ایشان را امتحان کرده باشد و حق از خداست خداوند
 ذمه ایشان نباشد پس مرا شایسته میگویند که خود اعتراف دهم و بگویم
 روی خدا و در حضور شما که باقی است بر من حق و چند که فایده اند
 از ادای آنها و لاجبایی چند که ناچار است مرا آردن آنها پس با من سخن
 مگویند بآن سخن که با جباران میگویند و خود داری میکنند از من با آنچه سخن
 داری میگوید آن نزد پادشاهان و امیران میگویند با من بیفای و کان میگویند
 بر من سخن حق که گفته شود بین و کان میکنند که طالب باشم که مرا عظیم کنند
 زیرا که هر کس بر و کران باشد که حق را بشنود با عدالت بر عرض شود عدل
 کردن با من و بر و کران تراست پس از حق و مشورت برستی باز میایستد
 زیرا که من در پیش خود بالا تر از آن نیستم که خطا کنم و این نیستم از آنکه این کار
 کنم مگر آنکه کفایت کند خداوندان من او میگوید آنچه را که او مالک تر است
 آن را از من پس بستم ما و شما مگر بدین کاری که مملوکیم از برای پروردگار
 که پروردگاری غایب از او نیست مالک است از ما آنچه را که ما از خود میمانیم
 نیستیم و پروردگار ما را از آنچه ما بدان بودیم پس بوی آنچه را که ما

بر آن پس هدایت کرد ما را بعد از ضلالت و عطا فرمود بهمان
 و بعد از کوری و غایت پس جواب داد آنحضرت را آنکه که پیش از
 آن جواب داد پس عرض کرد تو ای اهل ایچه فرمودی و خدا
 قم بالا تر از ایچه فرمودی پس بخت خداوند و خداوند را چنانست
 که گنجایش که آن ندارد و تحقیق که خداوند نوران تکلیف نموده
 که ما را که عطا و غایت بکنی و نور متوجه ساختار است که ما و ما
 سناست فرمائی پس صبح کردی که نشانه هدایتی که ما با آن هدایت
 می یابیم و اقام و پیشوای مائی که با تو افتادیم بکنیم و هر امر نور شد
 و هر قول تو ادب است و روشن است بود در حال زندگی چشم ما
 و پرست از شادی بود لپهای ما و متعبر است از وصف کردن
 ایچه و در تو است از فضل عالی عقلمای ما و ما این سخنان را نمیگویم
 ای اهل صالح پیچیده تر که تو نیست در نفوس ما طعنی بر یقین تو و نه
 غشی در دهن تو پس خائف باشم از آنکه تو بیان نموده باشی بخت خدا
 را بر خود از روی تجبر و غرضی شدن باشد نوران که لکن ما میگویم از برای
 تو ایچه را که گفتیم از حجت تقرب بسوی خداوند عز و جل بسبب عظیم
 و از حجت وسعت امر خود بسبب تفضل تو و از حجت شکر بسبب عظیم
 امر تو پس نظر کن از برای خود و از برای ما و اختیار کن امر خدا را بر خود
 و بر ما پس ما اطاعت کنند که نیم در ایچه ما را امر فرمائی و فرمائی
 برداریم با این در ایچه الله ما را انفعی بخشد از امور پس جواب داد
 آنمرد را امیر المؤمنین علیه السلام و فرمود که من شما را در مصلحت شما از آن
 خداوند عز و جل بر نفس خود بجهت علم شاد ایچه من متوجه شدم
 از امور شما و عن قریب ما و شما در پیش روی او خواهد ایستاد و سوال
 کرده خواهد شد از ایچه بودیم در دارد پادشاهان پس شما را در مصلحت

و از حد نمیکند
 در سنا بفرستد

از ما بر بعضی پس از نشاءت مبدع مخالف آنچه فردا نشاءت
خواهد داد پس بدستی که خداوند عز وجل پنهان نمی ماند بر صبح
بیمانی و رواست در نزد او در همه امور مکر راستی و درستی پس
جواب داد حضرت را انچه در معذ کور میشود که انچه بعد از انکه این
سخن را با ما امیر المؤمنین عرض کرد و بگوئی او اندک عرض کرد با حضرت
در وقتی که سنگین شده بود انچه در سینه او بود و گریه او از او قطع
میکرد و غصه ها که در کلوئی او گرفته بود از او امیثکت بجهت
عظیم شمریدن امر مصیبت خود و بجهت رخت از بافت شدن خون
حزن و اندوه خود پس حمد و شای خدا را بجا آورد و شکایت کرد بگو
خداوند ترس انچه را که بران مشرف شده بود از خطر عظیم و هلاکت
طولانی بجهت فساد زمان انحضرت و انقلاب اطراف مملکت و قطع
شدن انچه بود از دولت او پس از خدا سوال کرد با خطها را ندیده و نشاء
بنکو که منت گذارد بر او و دفع کند این بلیه را از او پس عرض کرد با انحضرت
که ای انکی که عارفی و خدا شناسی و در میان بندگان وای انکی که برت
و رحمتی از برای شهرها گماشته اند که فضل تو را بیان کنیم و گماشته اند که
فعل تو را وصف کنیم و گماشته اند بحقیقه شای بنکوی تو که انکه انکه
نعمت بنکوی تو را و چگونه توانیم با انکه بواسطه تو جاری شده است
نعمتهای خدا بر ما و بدست تو رسید است اسباب خبر بسوی ما انما
نبودی پناه از برای آنان که دلایلند و ایا نبودی مانند برادران از برای
آنان که مصیبت کاندک از نرسید بواسطه کی بیرون آوردند و اند
ما را از سوائی این خطها و بواسطه کی بر طرف کرد خداوند از ما و
و اندوههای شد با مکر بواسطه تو و اهل بیت تو و بواسطه کی ظاهر
کردند خداوند نشاءتهای این ما را و با صلاح آورد انچه را که فاسد

انکه با ما

از دنیا ی ما مکر بواسطه شما انکه اشکارا شد بعد از ظلم از کرما
و روشن شد از وسعت عیش چشمهای ما بجهت انکه منتهای کوشش
در احسان به ما فرمودی و همه عیالهای خود را از برای ما و غایت
پس بودی متکفلا ما را انکه از ما غایب شده بود و چنانچه از برای اهل
بیت ما و بودی عزت ضعیفان ما و فریاد در فقیران ما و معتمد بر
ما عادل بود و امور هم را شاملاست و مدارائی نمود حق از برای ما انما
و سعادت است پس هرگاه نور امید بهم بتوانیم بگوئیم هرگاه نور امید
دلا بتوارام میشد پس کدام خبری را که بکردی و کدام عمل صالحی که
بجای آوردی و اگر ان امیری را که بر تو مبرتریم میتوانستیم که از تو
کنیم جعی و کوشش خود و طاقت داشتیم که از تو دفع کنیم یا انکه جایز بود
که جان خود را و پسران خود را فدای تو کنیم هر اینه میگردیم و جانهای
خود را بخطر میانداختیم و خطر جانهای ما پیش خطر تو اندکی است و منتهای
کوشش بجای آوردیم در قصد ضربه انکی که قصد ضربه تو داشته است
و دفع انکی که با تو دشمنی کند و لکن خداوند پادشاهی است که
قصد ضربه او نتوان کرد و عرض بری است که در مقام مغایر خد او
نتوان برآمد پس اگر منت گذارد بر ما عافیت تو و رحمت کند بر ما بیانی
ماندن تو و عطف و مهر بانی نماید بر ما با انکه تو را از ما نگیرد
و ما را و در تو را از برای ما و بیانی گذارد تو را در میان ما و از انکه
عظیم و گزینی نام کنیم و نصف مال خود را بصدقه دهیم و نصف مال
خود را انا دکنیم و از برای تو اضع کنیم و در همه امور خاشع باشیم و اگر تو
بسی رحمت برد و جاری کردی بر ما و جانی را بر تو خاضع آورد و در بار
تو بنکوست و بلاه او البته تو خواهد رسید و گیتی از تو دفع نتواند
نمود و ما شکر نداریم هرگاه چنین شود که البته خداوند بر کردگار است

از برای خواهر را که نزد او است از نیت باقی بر آنچه تو در آن بودی از دنیا
فانی و لکن ماکه میگویند و گاهی بر ما نیست از آنکه عزت این سلطنت
بدلت مبدل میماند شود و دین و دنیا هر دو فاسد شود زیرا که نمی بینیم
از برای تو جانشینی را که شکایت بسوی او بریم و نه همتانی را که او را عهد
و امان باشد و نه آنکه او را بر باد داریم **چون** که بپایند که فرمود که حق بگویند
چیزها است و دو وصف کردن بجهت آنست که وصف کرده میشود بیک
و واجب بودن و بجهت صف بیک و اینکه فرمود و اسع ترین هر چیزها است
در انصاف دادن یعنی چنانچه مردم در حقوق انصاف دهند چنانچه
بر ایشان تنگ نشود و در نماند بلاغی که حق و اسع ترین هر چیزها است
و دو وصف کردن و تنگ ترین هر چیزها است در انصاف دادن و این
و انصاف تراست و عرض اینست که هر مردم حق را وصف کنند و بر زبان گویند
و لکن آنان که انصاف دهند و بان عمل کنند گرانند و غرض از بخاری شکر
حق از برای شخص نفع او است و از بخاری شکر بر او ضرر است و اینکه
فرمود نیست هیچ مردمی که امور از دست او بیرون رفته باشد و در ظاهر
خوار باشد تا عرض آنست که وضع و شریف هر دو داده حقوق محتاجند
که بیکدیگر را اغانت کنند و بیکدیگر استعانت جویند و هر کس نعمت خدا
برو عظیم تر است احتیاجش باین بیشتر است بجهت آنکه حقوق بر او بیشتر
است چرا که هر قدر نعمت زیادتر حقوق بیشتر شود و اینکه فرمود و ما
که باید بندگان خود را از غلظت ظاهر غرض از تعریف نگار این شاکه
باشد چنانچه پیش نهاد و موضع عین امر و الاغلا لا اله الا الله کانست علم
و اینکه فرمود هدایت کرد ما را بعد از ضلالت از قبل او رضاء عنان و از
خود باقی است و الا که آن بندگوار منزه است از آنکه طرفة الصبی غبار
ضلالت بهر امان جلالتش نشسته باشد و ظاهر امری که با آنحضرت

مجلس

جواب و سوال میکرد حضرت خضر بوده است علی بن ابی طالب علیه السلام
روایت کرده است اصبع بن نباته که عبد الله بن عمرو بن زیدان
ابو بکر و سعد بن ابی وقاص بر سر عمر سعد آمدند بخندند امیر المؤمنین
و از آنحضرت طلب کردند که ایشان را در تقسیم اموال و غنایم بر سایر
مسلمانان زیادتی دهد پس آنحضرت بر منبر برآمد و مردم بسوی او جمع
شدند پس فرمود خداوندی را که مستحق هدایت و هدایت کرامت
دولت نمیشود بصفتهای خود هدایت نمیشود باینها و شناخته نمیشود بجهت
فکرها و کوهی میدهم اینک خداوندی بخیر او گفته است و شریکی از
برای او نیست و کوهی میدهم آنکه محمداً رسول خداست بجهت هدایت است
و موضع پر مهر کاری و فرستاده پروردگار اعلی است آمده است حق
جانب حق تا آنکه انداز کند بقرآن مبین و دلیل روشن پس جدا کرد
کرد حق را از باطل بکتاب مبین و گفته است بر آنچه گفته شد انبیا را
اما بعد ای جماعت مردم باید بگویند آنچه را که بگویند مردانی چند که فرمود
برده است ایشان را و بنای پس گرفته اند منبها و منبر عمار و بخاری شکر
نمیر عمار و سواد شده اند جوانهای متدین و صاحب قوتند و او پوشیده اند
جامهای نهم باین همین مانع از عیب ایشان شده است که خداوند عفو
ایشان را نماند و حسن کلام منع کند ایشان را از آنچه مدان فرمودند و بنا
کرد و ایم ایشان را بسوی آنچه مستحقند پس بنیاد آنچه را که میخواستند پس
کمی از ایشان سوال کرد از آنها گویند که میرا بی طلب و ماطلم کرد
و ما را هر چه کرد و حقهای ما را از ما منع کرد پس از خدای استغاث
بر ایشان هر کس و بقیله ما کند و بجهت ما را خورد و شهادت خدا داد
و درین مادیات خود جاری کرد باین بر او حکم قرآن را و بعد و اسلام را و گو

نیست

گرفت که بوعده خود وفا کند پس بر این عهد و پیمان که در میان گرفت که بخیر اهل زمانه
کنند از خواهی که بدین است که این زمان چه زمان است با و بگو که این زمان که این است
پس بر نزد پادشاه آمد پادشاه با و گفت مبدائی بجهت بعضی تو فرستادم
گفت فرستاده بسوی من و نخواهی که سوال کنی از آن خواهی که بدین که این زمان
چه زمان است پادشاه گفت که راست گفتی حال را خبر ده که این چه زمان است
گفت این زمان که این است پس پادشاه امر کرد که آن را خبر بجا ببرد و دندان پسر را
گرفت و بمنزل خود باز گشت و بیان رفت خود بوعده وفا نکرد و گفت شاید این
مال را تمام نکنم و از آن چیزی بخورم تا هلاک شوم و شاید محتاج شوم و از آن
مردان آنچه مثل این سوال کردم سوال نکنم پس بر همین حال تا فی ما انداز فتنه شد
که خدا خواست پس پادشاه خواهی دید که می باشد به آن پسر فرستاد و پیشانی
شد بر آنچه کرده بود و گفت که بخیر اقم که مرا علم نیست که پادشاه کو چه بنده
چه کنم با رفیق خود و حال آنکه با او می کردم و بعد خود را برای او وفا نکردم
گفت هر حال باز بسوی او بروم و عهد خدای می کنم بسوی او و آن برای او
قیمت باد و می کنم شاید که بخیر دهد پس بسوی آن مرد آمد و گفت که می آنچه را که
کردم و بعد که در میان داشتم و وفا نکردم و آن حال از دست من رفت حال
جسوی تو محتاج شدم پس تو را بخدا قسم می دهم که مرا او اندازی و با تو عهد
می کنم که هیچ چیز از برای من برون نیاید که آنکه ما باین من و تو با هم
باشد پادشاه بسوی من فرستاده است و عهد آنکه از من چه سوال خواهد کرد از من بگو
مخواهد از تو سوال کند از خواهی که بدین است که این زمان چه زمان است
پس بگو که این زمان که خداست پس این بسوی پادشاه را و داخل شد پادشاه با و گفت
که مبدائی بجهت بعضی تو فرستادم گفت خواهی دید که می باشد به آن پسر فرستاد و پیشانی
است گفت راست گفتی پس در آن زمان که این است گفت پس پادشاه امر کرد که آن را
گفت و از آن که صلوات بر او گشت و عهد آنکه که اگر انا از پسر خود خدای
وفا کند با نکند و با عهد می کند که بدو وفا کند و بدو وفا کند پس گفت
بعده از این عهد و پیمان که در میان گرفت که بخیر اهل زمانه

با و انداخته باز پادشاه
خواهد بود
کمی باز
آن

پسر فرستاد و پیشانی شد بر آنچه با رفیق کرده بود و با خود گفت با آنکه دو مرتبه
خبر و مکر کردم چکنم و مرا نیز علی بنیست پس با عهدی خود را بر این قرار داد و مکر کرد
اندر دود پس بسوی او فرود رفت و او را بخدا قسم داد و از او خواست که بدو اعلام
کند و با و گفت که این مرتبه را برای تو وفا می کنم و با او عهد و پیمان کرد و گفت مرا این
حال و امکنار که من دیگر عهد نمی کنم و تو بدانی که بوعده خود وفا کنم پس از او
پیمان گرفت و با و گفت که پادشاه تو را میخواند که از تو سوال کند از خواهی که بدین است
که این زمان چه زمان است پس هرگاه از تو سوال کند با و بگو که این زمان که این است
پس بر بسوی پادشاه آمد و بر او داخل شد پس پادشاه با و گفت بجهت بعضی تو فرستادم
گفت خواهی دید که می باشد به آن پسر فرستاد و پیشانی شد پادشاه با و گفت
که مبدائی بجهت بعضی تو فرستادم گفت خواهی دید که می باشد به آن پسر فرستاد و پیشانی
وان پس از آن وقت و آمد بسوی او و از او پیش روی و گفتا و گفتا و آمد بسوی او
از برای من برون آمده است پس از ایا من تقسیم کن انحر و عالم با و گفت که زمان اولی
کوله بود و تو نیز از کوله بودی و زمان دوم زمان کوه سفید بود که قصد می کنند و می کنند
و تو نیز چنان بودی قصد می کردی و وقت آنکه کردی و این زمان زمان نیل است و تو نیز رجال
و قاف پس بگو که مرا خود را که بر احوال خود در نیست و از مال با و در کرد **من** و بدو
مرا دانامر ظهور و بطحان و بخصرت و حکایت بسو الظاهر این خواست که فرمود و تو را
برادران و دوستان و آشنایان است پس چنانچه از این بر دولتی باطل می کنند و شغل
فرج و ظهور دولت حسیا شدند و نیز با ایشان شریک باش و چنان باش که ایشانند با آنکه
با وجود ایشان و عشت خود را از دولتی باطل با ایشان تلافی کن و غیره از حکایت آنکه هر
چیز بر از ما نیست و هر دولتی و قوی و اوقاتی که ما و قزان و درسد الله تحقیق با بدین
همین حق را در حد و احادیث سابقه مذکور فرموده پس ظاهر امر ادانت که این زمان
زمانی که کائنات و از زمان میزند و درسد دولت حق ظهور و بدین الله علیه و آله
و فرجه انهم یا که بر و است که بدین الله از پسر فرستاد که می باشد به آن پسر فرستاد و پیشانی

علیه السلام که من از تو شیاع ترویجی تو عالمی از من انحضرت بفرستاده او فرمود که با و بگوید
اما شیاعی است پس بخدا قسم که از برای تو و تو حق و حریب بود که دانسته شود که تو جان و توست
یا شیاع و اما خدا و توست پس آنست که شخص هر چه را از راه حق خدا کند و در حق و در حق خدا
صرف کند و اما عالمی که حق را بداند و تو علی بن ابی طالب صلووات الله علیه هزار بنده از او کرد پس
بجای نقر از ایشان نام برآورد برای ما با آنکه تو عالمی پس فرستاده یسوی عبد الله آمد و رسالت
داد و اگر دو مرتبه از کشتن یسوی انحضرت و عرض کرد که عبد الله میگوید که تو مردی صحنی
تا و بجای حق انحضرت فرموده ند با و بگو که من بخدا قسم که هرگز از مردم صحنی و یسوی و علی
از پدران نزد کوارم علیه السلام و نیز از انحضرت مرویست در قول خدا و نذر است و دعا
خروج و بشرا لک من امنوا ان لهم قدام صدق هنده بهم یعرف بشارت ده مؤمنان که من
ایشان را است قدام صدق نزد برود کار ایشان فرمود قدام صدق ان رسول خدا است
و نیز از انحضرت مرویست در قول خدا و نذر و جعل و ما افق الایات و النذر من قوم کفر
یعنی نفع نمی رسد بایمان و نذر بایمان قوم که ایمان نیاوردند فرمود که چون رسول خدا
صلی الله علیه و آله بخواج رفت جبرئیل بخواج را انحضرت آمد و براق را آورد پس انحضرت
بر آن سوار شد و یسوی بهشتا مقدس رفتند و برادران خود از پیغیر از ملاقات
کردند پس بر اجعت نمودند و با احتیاج خود فرمودند که من به بهشتا مقدس رفتم و دیدم
همین شب بر اجعت کردم و جبرئیل براق را نزد مرا آورد و من بر آن سوار شدم و نشاند
این است که گذشتم بر خانه ابی خنیان که فرموده آمد بودند براقی را برای فلان طالب
و شش بر خوراکم کرده بودند و ایشان در جستجوی من نشسته بودند پس بعضی از اصحاب انحضرت
بعضی بگو گفتند که پیغیر را و دشام شده است و او سواری نمند می است و لکن
شما هم و او دشام شده است و شما را نشاندند بدینا و او سواری که نذر از راه او و در راه
و تاجر از شام پس گفتند یا رسول الله چگونه است شام و چگونه است باز راهای آن
خدا و قلیله تسلیم فرمودند که رسول خدا خوان بود که هرگاه چیزی از انحضرت می پرسید
که غیبی دانست پس از آن حضرت کلام می آمد تا آنکه از آن بر روی مبارکش ظاهر میشد

پس در آن اشنا جبرئیل بخداست انحضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله
این شام است که بجهت تو بلند شده است پس انحضرت ملتفت شدند نگاه
شام را دیدند از راه و باز راه و تاجرهای آن پس فرمودند که است آنکه که از شام
سؤال می کرد با انحضرت عرض کرد که فلان و فلان سؤال کردند پس انحضرت ایشان را
جواب فرمودند در هر چه از انحضرت سؤال کرده بودند پس همان نیاورد و از ایشان مگر
کمی دین است قول خدا و نذر و جعل و ما افق الایات و النذر من قوم لا يؤمنون پس
حضرت صادق فرمودند پناه میریم بخدا از آنکه ایمان نیاوریم بخدا و پیغیر او ایمان
آوردیم بخدا و پیغیر او و از ابو حمزه مرویست که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام
که میفرمود هرگاه مؤمن برادر خوفاً بگوید از ولایت و دوستی و پیروی و زلفت است
و هرگاه بگوید دشمنی بیکان ایشان بخدا که فرشته است زیرا که خداوند عز و جل قول
نمیکند از احدی علی الاطلاق که سرزند بر مؤمنی که او را نصیحت میکند و قبول نمیکند از
هیچ مؤمنی علی و با آنکه در دل که فدا باشد بدین از برای مؤمن دیگر و اگر برده بر داشته
از پیغیرهای مردم پس نظر کنند بر رابطه که ما بین خداوند عز و جل و بند مؤمن است که خدا
ایشان از برای مؤمنان ذلیل شود و راههای ایشان از برای مؤمنان سهل و آسان شود و
اطاعت ایشان از برای مؤمنان بر روی دست دهد و اگر نظر کنند بر دمان بان عملها که
مردود است نزد خداوند عز و جل هر اینکه گویند که خدا از هیچ کس هیچ علی و قبول نمیکند و
گفت شنیدم از انحضرت که میفرمود یهودی از شیعیان که شما با یکدیگر نیند و زنان شما با یکدیگر
زنان مؤمنه خود را این اند و مردان مؤمن صدقه بخواهند و نیز گفتند که شنیدم که میفرمود شیعیان
نزد یکدیگر خدایان اند و نیز خداوند عز و جل در روز قیامت بعد از اعدا و احدی از شیعیان
مایست که بر خیزد بنابر آنکه ملائکه بعد از اعدا و احدی از شیعیان و بر او احاطه کنند و از برای او و ملائکه
کنند به بهشت اجتمع تا آنکه از نماز فارغ شود و میگوید که در روز قیامت می بیند در بهشت
بهشت و ملائکه او را دعای کنند تا آنکه اظهار کند و نیز گفت که شنیدم از انحضرت که میفرمود
شما ایشتان که خدا بر شما تحیت و سلام می فرستد و شما ایشان را که بر کینه است خداوند شما

روح خود و شما این صاحبان توفیق خدای بواسطه عصمت او و شما اهل دعوت خداوند
اطاعت او و صوابی و نسی و اندوخی از برای شما نیست شما از برای بهشتید و بهشت از برای شما
ناگهان شما از مواصلات و مصلحت و شما این که از خدا را شنیدید چون خدا را ضلالت و
برادران و یاران شما این در این هر چه که میگوشت کشید و طاعت خدا را فراموش کردید
کنید و میگوشت کشید و طاعت و شما این که از خدا را شنیدید که شما این که از خدا را شنیدید
شما از برای بهشت است از برای بهشت خلقت شد و در بهشت نمی کنید و باز گشت شما این
بهشت است و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد که رسول خدا چنان فرمود که در این
مرجع نمود که هیچ را نمی دیدی چه بودی که دیدم حبشیه را که گشت و بر سر زنجیری
داشت پس روی را بگردانید و او را انداخت و زنجیر را از سر او افتاد پس این حبشیه گشت
و گفت ای برادر من از این روز قیامت هرگاه که می شنیدم حق مظلوم را از ظلم
بگرد پس رسول خدا از این تعب فرمود و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند
پندگزار بهیم نیستیم غرور بود و فریب کاری بود و از او نمی کرد پس در پیجم نگاه
کرد و صبح به غرور و دلگت که امری عجیب دیدم که چه دیدی گفت دیدم که مولودی متولد
میشود و ز من ماکه هلاکت ما بدست اوست و حقیرم مادر او با حامله می شود پس
از این تعب که کرد و گفت ای از ان باقرن نه حامله شده اند از گشت نه پس زن از مردان جدا
کرد و همه زن را در شهر کرد که مردان بسوی ایشان نروند و آنرا اهل خود جماعت کردند پس
اهل او حضرت ابرهیم استن شد آن کان که که این همان فرزندان است پس فرستاد بسوی زن
تا بلکه در آن زمان بود و در آن زمان هیچ چیز نبود مگر آنکه می شنیدند پس بر سر یک مادر گشت
ابرهیم نگاه کرد و ندانست و ندانست که در آن بود و بر پشت او چسبید پس زن از آن گشت
مادرش که این زن چیز را می شنید و آن زن گفت و دانست بود که این فرزندان بسوی مادر
می شود و ندانست بود که خداوند را و او را از آن فرستاد و ندانست بود که این مادر
ابرهیم را حضرت ترا متولد ساخت آنرا است که او را از آن فرستاد و که او را یکش از آن فرستاد
گفت که پس خود را می شنید و فرود که او را یکش از آن فرستاد که او را می شنید و او را

در اینجا گذارم تا بهر دو و توفیق پس خود را نگشت باقی پس آرد و باو گفت برادر من رفت
و فرزند خود را و غاری گذاشت و او را شرب را پس سنگی برود غار گذاشت و بر گشت
ساده و فرمودند که پس خلد و زنی او را نگشت ایهام او قرار داد و او را نگشت رای
مکید پس بر آن بر تخت و از حضرت در باب روز انقدر برزد که بهشت که در آن
یک هفته بود و یک هفته انقدر که در آن ماه و در یکاه انقدر که در یکان در یکا او را بخیال
انقدر که خدا خواست پس مادر از حضرت برید و گشت که او زن میزدی می فرستاد
کودک گشت و چون رفت ناگاه دید ابرهیم را که در چشم او میزد و خشم کرد که در پی او
بود پس بر داشت او را و بسپارد خود چسبید و او را شرب را و بر گشت آنرا در حال ابرهیم
از او پرسید گفت و او در خاک پنجهان کردم پس مادر ابرهیم را حال ما اندک از پی شغلی
پرو رفت و میفرستاد بسوی انحضرت و او را بسپارد چسبید و او را شرب را و بر گشت
می کرد پس چون انحضرت رفت و در آمد مادر بسوی او آمد و چنان کرد که پیش از آن می
پس چون خواست که برگردد و انحضرت جامه او را گرفت پس مادر انحضرت گفت که تو را چه
می شود گفت می بخورم و می گشت تا از پدر تو مشورت کنم پس مادر ابرهیم بسوی او آمد و
سرگشت را با او نقل کرد پس گفت که او را بسوی من بیا و او را بر سر راه نشان ابرهیم نگاه
برادران او را بکنند و داخل شود که معرفت شود حضرت فرمودند که برادران حضرت
ابرهیم بت میساختند و میا از او میفرستاد و میفرستاد ابرهیم بسوی انحضرت رفت
و او را آورد تا آنکه او را بر سر راه نشانید و برادران او را و گشت پس ایشان داخل
چون پدر انحضرت انحضرت را بدید و سستی انحضرت در دل او افتاد و بر آنجا آمد انقدر که
خدا خواست پس در یک روز در انسانی که برادر انحضرت میساخته اند و بر سر راه طاعت گشت
و چون بر داشت و از آن بی تراشید که هر که مثل از اندید بود ندانید پس آرد مادر انحضرت
گفت که من میساختم که تو گشت این بسوی تو میفرستاد و با هم بیرون تراشید که ایشان این سخن می
گفتند تا که انحضرت بهشت را داشت و آن بت را که تراشید بود شکست پس آنرا از آن علی
چون و فرغ شد پس انحضرت گفت که این چه کار بود که کردی انحضرت گفت شما این

چهره میکرد و گفت او را میپرستیدیم انحضرت گفت انقبودن ماتخون یعنی ایای
 پرستید انچه را که بدست خود بهتر میشد پس آید و انحضرت گفت که همانی است که
 ملک و سلطنت ما بدست او مانی می شود و ترجمه گوید که صاحب جمع البهائم از حجاج
 نقل کرده است که در میان نشا بین خلائی نیست که بد حضرت تبار هم تاج بود
 بعد از این گفته است که این سخن زجاج تعوی می کند انچه را که اصحاب ماکفته اند
 که آن حد مادی حضرت ابرهیم یا عوی انحضرت بود از انجا که ثابت شده است
 نزد ایشان که بدین پیغمبر انحضرت آدم هم مود و خدا پرست بودند و عطا ایما
 بر این اجماع کرده اند و روایت کرده اند انحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که انحضرت
 فرمودند که همیشه خداوند نقل میکردم از صلبهای طاهرین بسوی رجبها منتظر
 تا آنکه مرا کنعان شامی برود و در آنجا که نکره بچرخه جاهلیت و اگر در بدین
 انحضرت کافری بود هم ایشان را بطهارت وصف نموده اند و انکه خداوند مفر
 انما المشركون نفس ذین روایت می نماید که دلالت بر تکرید انحضرت اند و
 در انجا که میفرماید ان اهل بیماعت کردند بر ما انحضرت ابرهیم و العلم عند الله و
 از انحضرت می و نیست که فرموده انحضرت که حضرت ابرهیم با قوم و عی خدایان
 ایشان را گفت تا آنکه او را نوزاد فرود برد پس ایشان غاصه کرده و گفت که رفت
 من انکس است که زنده می کند و میملا اند و گفت منم زنده میکنم و میملا انحضرت
 فرمود که خداوند من میاورد انخاب را از مشرق پس میاورد انخاب را از مغرب پس
 به هویت و عاجز شد نمی رود که کافر بود و خداوند هدایت نمیکند قوم ستمکاران و انحضرت
 باقر علیه السلام فرمودند که حضرت ابرهیم تعی خدایان ایشان را گفت و نظر کرد در نجوم
 پس گفت من چهارم حضرت فرمودند که انحضرت ابرهیم را نوزاد فرود برد و مرغ گفت پس چون
 قوم از ابرهیم مفارقت کردند و رفتند بسوی عید که می داشتند انحضرت
 داخل شد بر خدایان ایشان با نیکو و همه از انجا داشت که مگر بت برادرانشان
 و کردند بت برادرانشان پس قوم حضرت بسوی خدایان خود برگشتند و بت

انچه را که انحضرت کرده بود و می گفتند بخدا قسم که جرات نوزاد است بر انبیا و
 شکسته است انبیا را و انکه این جوان که عیبا انبیا را می گفت و از انبیا بیزار می حست
 پس نیاقتند از برای انحضرت کشتن و اگر عظیم تر از سوز ایندن باقی باشد پس هر
 از برای انحضرت جمع کردند و او را امان دادند تا نوزدی که قرار داد سوختن ان
 حضرت را کرده بودند نمود و و لشکر باقی بجهت تماشای او بیرون آمدند و نمود
 بنائی و بنا گذاشتند بود که انحضرت نظر کند که چگونه اقی او را میبرد پس انحضرت
 در مخفیگی کف داشتند که باقی اندازند زمین گفت پروردگار و بر پشت من احدی
 نیست که ترا عبادت کند غیر از من که باقی سوزانیده می شود پروردگار تبارک و تعالی
 فرمود که اگر من انچه اندک فایست این شرافتم کنم پس بان را و وحی از حضرت باقر علیه
 روایت کرده که انحضرت فرمود که دعای حضرت ابرهیم بدین نوزادین بود یا احدهما احد
 یا احدی یا احد یا من لولده و لولده و لولده انکرا احدی من اولک علی الله پس پروردگار
 تبارک و تعالی فرمود که کنایات این شر کردم و فرمود انش که ای اقل سر شو بر من انجا
 انحضرت از سر ما هم خود را تا آنکه خداوند عزوجل فرمود و سلام علی ابرهیم پس سلام
 باش بر ابرهیم و جبرئیل بخد مت حضرت ابرهیم آمد و انحضرت در میان انحضرت
 اقل مشغول صحبت شد چون نوزاد را و بد گفت هر کس خراش کرد پس باید شل خدا
 ابرهیم بکر حضرت فرمودند پس از یک از بزرگان اصحاب نوزاد گفت که من میبینی
 باقی خواندم که او را سوزانند پس باقی سوزی نوزاد را و سوزانند
 حضرت فرمودند که بر لوط حضرت ابرهیم ایمان آورد و انحضرت بسوی شام
 کرد با ساره و لوط و نیز انحضرت صادق علیه السلام و بت که فرمود مکان تولد ابرهیم
 در کوفی را با بود پس را و نیز از اهل انجا بود و مادر ابرهیم و مادر لوط ساره و در
 دو خواهر بودند و در انجا و بکر جای و در قریه است و ان مدود و در انجا بود
 و لاج نبتی بود و ساند و رسول نبود و حضرت ابرهیم در اوقات جوانی خود در
 فطرت خلقی بود که خداوند هم مردم را بران و در فطرت خلقت کرده است تا آنکه

سوزانیدن

گفت

هدایت کرده و از خرابی بدن خود و ریزیدن او را و ازین کرد ساره دختر را به او ساره
 دختر خاله او بود ساره صاحب کو سفندان بسیار و زمین با وسعت و عالی بگو بود و
 حضورت برهیم و مالک کرد و اینده هر چه را که خود مالک بود پس آنحضرت بقیع با ما را نهادند
 نمود و اینها را با صلاح آورد و کو سفندان و ذوات و بسیار شدند تا آنکه در زمین کو با
 مردی نبود که اسواش از آنحضرت نیکو تر باشد و چون بتهای غرور و شکست آمد کرد
 که او را بداند که بد و موضوع از برای او ساختند و همین مردان جمع کردند و الش و زن
 و ندان پس آنحضرت او را نشاندند که بسوزد و از ان نش و در شدند تا آنکه خواست
 شد پس بر این موضع که ان نش و در بود مشرف شدند تا که حضرت برهیم را سالودیدند
 که از بندرها شده است پس خبر آنحضرت را بفرمودند و دادند و ایشان را امر کرد که آنحضرت
 از شهرهای او بیرون کنند و نیکو از آنکه کو سفندان و مال خود را بیرون و در پس آنحضرت
 و دان باب ایشان مجاد کرد که اگر کو سفندان و مال را بر اینک پیش بر شالان است
 آنچه از زمین در شهرهای شما تمام شده است همه را بمن رد کنند و پیش قاضی نمود و درین
 مراغه کردند پس قاضی حکم کرد بر اینهم که آنحضرت که در شهرهای ایشان پیدا کرده است ایشان
 تسلیم کنند و بر اصحاب خود حکم کرد که رد کنند و آنحضرت آنچه را که از شهرهای
 ایشان تمام شده است پس حکم قاضی را بر سر و گفتند و ایشان را امر کرد که آنحضرت را
 و کو سفندان و مالش را و اگر رد و از او نگیرند و او را بیرون کنند و گفت که اگر رد
 شهرهای شما را بماندین شما را که سد کنند و زمینهایان شما را بماند پس آنحضرت را با لوط
 از شهرهای خود بیرون کردند پس لوطی شام پس آنحضرت بیرون رفت و لوطی نیز
 بود که مفاقت نمیکرد ساره نیز با آنحضرت بود و ایشان فرمود که من میرم بسوی
 بمقدود کا خود که زود باشد که مرا هدایت کند و غیر آنحضرت بپشت المقدود بود
 آنحضرت کو سفندان و مال خود را با طاعت و صندوق ساخت و ساره را در آن صندوق
 کرد و بران صندوق قفلهای حکم زد و بجهت غیره که بر ساره داشت و راه رفت تا آنکه آن ملک
 فرود بیرون رفت و در ملک مودی از قبطان داخل شد که او را غار و می گفتند که

بر اهدا و از غار و از آن راهدار این طوطی را سر داده و مرا گرفت که عشره سال او را بیکر پس چون آن
 حضرت با و رسید و صندوق با آنحضرت بود و راهدار را با که می گفت این صندوق را بیکش
 که آنچه در آنست بفرستد حضرت برهیم فرمود هر چه خواهی از طلا و نقره بگو و در این است تا عشر
 از این بودیم و او را انگشامان و اهدا را با که مرا از کشور صندوق پس بفرستد و آنحضرت
 چون ساره را مشاهده کرد و او را موصوفه حسن و جمال بود و آنحضرت گفت این زن از قوت
 آنحضرت فرمود که این حرم من و در خرد خاله من است گفت که پس ترا چه باعث شد بر اینکه از
 در صندوق پنهان کردی آنحضرت فرمود و بجهت غیره که مرا و داشته ام از آنکه کسی او را بداند گفت
 نگذارم تو که از اینجا بروی تا آنکه پادشاه را خبر کنم حال این زن و حال تو پس کسی را بسوی
 پادشاه فرستاد و او را خبر کرد پادشاه کسی را از جانب خود فرستاد که صندوق را بیرون
 چون صندوق را بر اینند آنحضرت فرمود که من از این صندوق مفاقت نمیکم تا آنکه
 روح انبیا من مفاقت کند این خبر را پادشاه دادند پادشاه فرستاد که او را با صندوق
 بیاورد پس آنحضرت را با صندوق و جمیع اموال او برداشتند و بر پادشاه و او ساختند و
 با آنحضرت گفت که صندوق را بیکش آنحضرت فرمود ای پادشاه در این صندوق حرم من
 و دختر خاله من است من جمیع اموال خود را فدای او میکنم پس پادشاه آن صندوق را بر
 کشور و چون ساره را دید پس اختیار دست بسوی او را کرد پس آنحضرت رو خود را
 از او و ساره کرد و نیکو بجهت غیره که داشت و گفت خداوند است و از نگاه داران حرم
 من و دختر خاله من پس درستان پادشاه ساره فرستاد و توانست که دست خود را هم کشد
 خود باز کرد و اند پس آنحضرت گفت که خدای تعالی که این کار بمن کرد آنحضرت فرمود پس
 خداوند تعالی دوست من خوش را و در حرم را و است که جایز شده باین تو و از او حرم تو
 پس آنحضرت گفت خدای خود را بخوان که دست مرا بسوی خود باز کرد و ندا کرد تو را اجابت
 کرد متعجب این نیکو شوم پس حضرت برهیم عرض کرد خداوند دست او را بر گردان
 تا دست از حرم من بردارد پس خدا دست او را برگردانید باز جانب ساره نظر کرد و دست
 خود را بسوی او را کرد که آنحضرت بجهت غیره که داشت و کرد و ایند و عرض کرد خداوند

دستان و از حرم من باز دار پس دستان پادشاه خشک شد و بساوه نرسید پس این
حضرت عرض کرد که خداوند تو عیون است و تو خود عیون پس خدای خود را بخوان
که دست مرا بمن باز کند که اگر باز کردی باز کردی بگو این کار یکم پس آنحضرت فرمود
سوال میکنم از خدا بشرط آنکه اگر دیگر این کار کنی از من نخواهی که از خدا سوال کنم پادشاه
گفت بلی آنحضرت عرض کرد خداوند اگر راست میگوید دست او را باز کردی پس دست
او را باز کنست چون پادشاه آن عزت را دید و آن مجزه را در دست خود مشاهده نمود حضرت
ابرهیم را تعظیم کرد و از او پرسید و او را گریخت و از او پرسید که در آنحضرت گفت
که حال این شدی از آنکه شتر من این شوم یا آنکه شتر من چیزی از مال تو شوم پس بر
هر یکا که خواسته باشی و لکن مرا بسوی تو حاجتی است آنحضرت فرمود که آن حاجت چیست
گفت دوست می دارم که مرا از آن دهی که کفر لقطه نرود من است صاحب حال و عقلی را
خادم این زن کم آنحضرت او را اذن داد پس آن قطعه را بخواند و او را بساوه بخشید پس
همان ها جو مادر اسمعیل است پس راه افتاد حضرت ابرهیم با جمیع آنچه را او بود و آن پادشاه
با آنحضرت بیرون آمد و در پشت سر آنحضرت راه می رفت بجهت تعظیم و بهجت آنحضرت
پس خداوندی فرستاد با آنحضرت که بابت و راه می ریش روی این جبار صاحب قتل
داود در پشت سر بر و راه رود و لکن او را پیش روی خود کرد آن در پشت سر او راه رود
داود را تعظیم کن و از او بر سر نیز اگر او مسلط است و زمین را با چار است از پادشاهی
خوب یا بد پس آنحضرت ایستاد و پادشاه گفت پیش برو زیرا که خداوند من هم را
بسوی من می گرد که تو را تعظیم کنم و از تو بر رسم و تو را در پیش روی خود دارم و تو
در پشت سر بر و راه روم بجهت احوال و تعظیم تو پس پادشاه گفت این دلدای تو بگو
دی کرد آنحضرت گفت بلی پادشاه گفت شهادت میدهم که خدای تو همان و صاحب
حکم و حکم است و تو مرا درین خود ترغیبی کون پس پادشاه آنحضرت را و ادع کرد آن
حضرت آمد تا آنکه با خوشه های شام رسید و لوط را از ابتدای شهر های شام گذشت
پس چون فرقی از آن حضرت دور شد بساوه زن خود فرمود که اگر خواسته باشی من

فرمود

بفرودش کنیز از خود هاجر را شاید خدا ما را از او فرزند روزی کند که جانشین ما باشد
پس آنحضرت هاجر را از ساره خرید و با او جماعت کرد حضرت اسمعیل متولد شد
مؤلف گوید که گوئی دهی است از عراق و دریا موضوع است و شاید آن درو انبیا است
داو باشد و آنکه فرمود و لایح نجا نذا رکنند بود و رسول نبی بود آنچه در فرق ما بین رسول
مشهور است آنست که رسول پیغمبر است که دینی و کتابی علاوه داشته باشد و نبی عام
از آنست که دینی و کتابی داشته باشد و آنکه بر شریعت پیغمبر سابق باشد و شاید رسول
موضع نیازی باشد که آنچرا از اهل بیت عصمت سلام الله علیه هم پیدا میشود و این است که
لازم نیست و در فرق میان رسولی که هر رسولی را دینی و کتابی علاوه باشد چه آنکه دارد
شده است که در میلان از پیغمبران سید و سیزده نفر بودند و صد چهار کتاب برایشان
نازل شد پس هر رسولی را کتابی لازم نیست و در فرق میان رسول و پیغمبران و در وقت
که رسول آنست که ملک و امایه پیدا کند و او می شود یا در خواب ببیند و آنچه از ظاهر
این حدیث مستفاد میشود این است که ساره مادر حضرت ابرهیم بوده و در وقت
مادر لوط و مادر لوط دختر خود را با اسم خواهر خود ساره نام گذاشته و ساره را
حضرت ابرهیم تربیت نموده و اینکه که فرمود که ساره زن ابرهیم دختر لایح بود از آن جهت
باشد که دختر دختر را دختر فرموده باشد و یونس بن ظبیان نیز از حضرت صادق نقل
کرده است که با آنحضرت عرض کردم که یا فخری یا فخری این دوزخ را از این مرد فرمود
گفت این مرد کبشتندان دوزخ عرض کردم که یا فخری یا فخری این دوزخ را از این مرد فرمود
جمله از فضل بن عمر فرمودی یونس من ازین دوزخ خواهم فرودم که از فضل باقی
ایستند باز نایستاد پس ایشان را خواندم و از ایشان خواهش کردم و با ایشان توئم
و حاجت خود را بسوی آندهم قرار دادم پس دیگر هم باز نایستاد پس خدا ایشان را
نیامزد خدا قسم که کثیر عره صادق تر بود و دوستی خود از این دو که از دعای تو
مست میکنند و بخود می بندند زیرا که کثیر عره سیکو که از رحمت بالغیب الا که آنها
انکار میکردم علی که میگوید کان کرده عره در غیاب من که او را دوست میدارم هرگاه من

کرای نباشد آنکس که بر او کرای است بدان مجزا قسم که اگر مراد دوست میداشتند
 هر اینه دوست و مراد دوست میداشتند مؤلف گوید که کثیر فرقه مانند لیلی مجنونست
 و کثیر در عشق فرقه مجنون در عشق لیلی است و کثیر فرقه نسبت است به عشق مؤلف نیز از آن
 حضرت مرویت که میفرمود جماعتی در مسجد ما را مشهور می سازند خود را مشهور
 می سازند این جماعت را نمائستند و ما از ایشان نیستیم هر دم و پنهان می کنیم و
 می پوشیم و ایشان بوده مرا می در نزد خلا پرده ایشان را بدرد و میگویند که جعفر بن
 که عجل امام است بدان مجزا قسم که من امام نیستم مگر از برای آنکس که مرا اطاعت کند
 پس اما آنکه مرا نافرمانی کنند من امام آنکس نیستم چرا بنام مرا و بخت اندایان نام مرا از
 دهانهای خود نمی اندازند که پس مجزا قسم که مرا با ایشان در باب خاتمه جمع نمیکند و
 از آنحضرت مرویت که فرمود چون قریش جنگ بدید و چون آمدند و پیوسته با
 با خود پیروان خود را پیروان آمد طالبی را بطابت پس بر بنویختن آن قریش فرود آمدند
 و در بنویختن آنند و طالبی نیز فرود آمد و در بنویختن آن قریش فرود آمدند
 قریش گفتند این بر ما غالی است ای پسر او را بر گردانیدند و در دگر از آن
 حضرت که فرمود طالبی اسلام آورده بود و بنی از حضرت صادق مرویت
 که میفرمود آمد حضرت فاطمه علیها السلام نزد ستون از ستونهای مسجد کربلا
 و خطاب بر پیغمبر میفرمود یا شعاری که مضمون آنها این است که ای پدر من بخوار
 بعد از تو خیرها و امرهای سخت بر ایشان واقع شد که اگر تو حاضر بودی نمی شد
 بدستی که ما تو را نیافتیم چون زمین که باران بریزد خود را نیابد و فاسد و تباه
 شدند قوم تو پس حاضر باش نزد ایشان و بر احوال ایشان آگاه باش و از ایشان
 غایب مشو و نیز از آنحضرت منقولست که در اثنا که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در یک روزی در مسجد بودند که ناگاه هر بلندایست شده و هر بسوق بلند شده آنکه
 آنحضرت نگاه کردند جعفر طیار که با کفایت محادی که پس چون جعفر کشته شد
 خدا فرمود که کشته شد جعفر و در در شکم او گرفت مژدم گوید غرض از آنست که

انجمنها

ان بلندها که مانع دیدن انمو صانع بود از کوه و درخت و دیوار پست شد و
 انمو صانع که جعفر در آن چهارم سپرد بلند شد تا آنکه آنحضرت او را مشاهده فرمودند
 و نیز از آنحضرت مرویت که میفرمود کشت علی بن ابی طالب علیه السلام بدست مبارک
 خود در روز جنگ خنجر چهل نفر را و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که جعفر بن
 برادر آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن کوچه تزلزل است و نیز که آن
 در آن کوچه بود و در کوش او را بدم حرکت بود و چشم او در دم او بود و کاشاک او افتاد و
 که چشمش کار میکرد پس هرگاه بگو می رسید دستهایش کوتاه و پایهایش بلند میشدند
 و هرگاه از کوه بر میامد دستهایش بلند میاید و پایهایش کوتاه می شدند و بال راستش دراز
 بود و بال چپش سر داشت و از فیض این مختار مرویت که حضرت صادق علیه السلام
 فرمودند که چون بنویختن و علی التلا من خلفوا یعنی خداوند قبول کرد و توبه آن مسخرها
 که بقیب گذارده شد و خداوند که اگر بقیب گذارده شود و توبه طاعت خدا بود و خداوند
 خالغوات من خلفوا یعنی این سده نمر که مخالفت کردند و ایشان عثمان و دو رفیق او بودند
 بدان مجزا قسم که او از من می جنگا منکی نشینند مگر آنکه گفتند بلاء و غنم و ما نازل
 پس خداوند خوف را بر ایشان مسلط کرد و ایند تا و قی که صبح کردند و نیز ابو جعفر مرویت
 کرده است که در غایت حضرت باقر علیه السلام تلاوت کردم القابون العابدون پس چون
 فرمود چنین بخوان القابون العابدون تا آخر این کلمات از آنحضرت از سبب این سوال
 کرد آنحضرت فرمودند اشتری من المؤمنین القابون العابدون مهر که بدین معنی آنحضرت تا
 و عابدین تا آخر صفت مؤمنین است و چون مؤمنین بجهت راست صفت نیز باید تا مع
 موصوف باشد تا آخرت رفع ظاهر اقطع از نسبت است بتقدیر مثل بعضی هم القابون
 العابدون و از حضرت صادق علیه السلام مرویت که فرمود نازل گردانید ما است خداوند
 پس ما را در چنین که گفتند آفرید رسول الله صلی الله علیه و آله ما عباد من بعضی عباد الله
 و رف و جیم بعضی را عابد است ما را میبختند که از خود ما است بعضی را عابد است و بعضی را
 برادر شقت و زحمت ما و بعضی است و ایمان و هدایت و مؤمنین و رف و جیم است

مترجم کوبد قرائت مشهور و در این ایچین است تقدیر کرده رسول من انفسکم عن غیر علیها
عنه و بعض علیکم بالمؤمنین رؤف و رحم این فضان از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمودند که از آنکه الله میگذرد علی بر و له و بینه بخود که تردها
من و غیر کرده ام ایچین است فرموده ما ایچین یعنی نیم و نیز بلایر نیز چنان است هر چه که
که تر آتش مشهور و چنان است که نازل الله میگذرد علیه و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده این را که قلنا لا یصلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضایق بر صدق ایشان بقول لا یصلک علیه
کنز احکام معجلک یعنی پیشاید که تو ترک کنی ما و را از آنچه را که وحی شده است پس تو
سینه تونک تنگ است شود از آنکه چرا نازل شده است بر پیغمبر کجی با او نیامده است
با او ملکی فرمود که چون رسول خدا بقصد فرود آمد ایچین المؤمنین فرمود که با علی از خدا
سوال کردم که دوستی چند از میان من و تو پس چنان کرد و سوال کردم که ما بین من و تو
برادری قرار دهد پس چنان کرد پس سوال کردم که تو را وصی من گرداند چنان که در پیش
مرو از پیش گفتند خدا قسم که کما ع از من و ملا و خلیف من است تو را است فرمود از آنچه
محمد از برو و کار خود را پیش کرده پس چرا از برو و کار خود را پیش نکرده ملکی را که او را یاری کند
پس دشمن با کجی را که بی نیاز شود بان از فقر چنان قسم که نخواهد محمد خداوند خود را بسوی حق یا
با طاعت مکرر کند و اجابت کرد پس فرمود فرستاد خداوند سبحان و تعالی این آیه را که قلنا لا یصلک
بعض ما یوحی الیک و ضایق بر صدق تالی آیه را از بعد از ایشان من و دست که سوال
از حضرت صادق از قول خداوند عز و جل که یوشا و ربک لیعمل التماس امره و لا یزال
تخلعین آنکه من و رحمت یک یعنی اگر خداوند خواست میگردانید مردم صاحب کلمات و هفتش مردم
در مذبحها و طریقهها و خود تخلعند مگر آنکه پروردگار تو بر ایشان رحم کرده است که
ایشان برود حق گفتند پس فرمود بود ندیدم بر یک طریق پس فرستاد خداوند پیغمبر را
تا آنکه محبت خود را بر ایشان اقامه کند و از حضرت صادق علیه السلام روایت در قول خداوند عز
وجل و من یحب حق حسنة فزدد فیها حسنا یعنی هر کس عبادت خداوند عمل نکند و از یاد کرد با نیت
او در آن عمل کند و فرمود هر کس حق خود کرد و او صیال محمد و پیروان او را ایشان کنند

پس همان زیاد میکند از برای او ولایت پیغمبران و مؤمنان گذشته را تا آنکه برسد
ولایت ایشان حضرت ادم علیه السلام روایت است قول خداوند عز و جل من جاء بالحسنة
فله فیه منها بقی هر کس عمل نکند پس از برای او است بهتر از آن داخل میگرداند خدا
او را در بهشت و این است قول خداوند عز و جل قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم یعنی
بلکوی پیغمبر با امت خود که هر چه از شما خواهرش کردم از من و تبلیغ رسالت پس این
ثغنی است از برای شما میفرماید که من در رسالت آن دوستی اهل بیت است عمران
همان نفع است از برای شما که آن هدایت میامد و از عذاب روز قیامت نجات مییابد
و فرموده است درباره دشمنان خدا و دوستان شیطان و صاحبان تکذیب و انکار
این را که قل لا استسکر علیهم من اجر و ما انما المتکلفین یعنی بگو با ایشان ای پیغمبر نمی
خواهم از شما چیزی بپرسم من از ریخ بریدگان که سوال کنم از شما چیزی بپرسم که اول
آن نیستند پس در آن شما افغان بیکدیگر گفتند یا کافی نیست محمد که خود دست
ساخت که بر ما غلبه کرده است تا آنکه حال او را دارد که اهل بیت خود را بر گردن نهاد
سوار کند پس گفتند خدا این را نازل نکرده است و نیست این مگر چیزی که بر خداوند بخود
میخواهد که اهل بیت خود را بر گردنهای ما سوار کند و خدا قسم که اگر کشته شود محمد با پیوست
هر چه بر بدن من این را از خدا نوازد او هر که بسوی ایشان باز نکند و ایم و خداوند را
کرد که آنچه را که در دست نهایی محقق کردند و از او اینها داشتند بر پیغمبر خود اعلام کنند پس
در کتاب خود فرمود ام یقولون انفری علی الله کذب فان بشاء الله یختم علی قلبک یعنی ای
کوبند که پیغمبر و فرمود بخدا بسته است پس اگر خدا خواست باشد ای پیغمبر هر چه بپرستد و بگوید
میفرماید خداوند که اگر خواسته باشم و حق را از تو منقطع کردم پس تمام کنی غضب است اهل
خود و بدوستی ایشان و تحقیق که فرموده است خداوند عز و جل و یحیی الله الی اهل و محیی
الحق بکلامه یعنی خداوند میکند باطل را ثابت میگرداند حق را بطلان خود میفرماید خداوند
که ثابت میگرداند حق اهل بیت تو را که آن ولایت ایشان است از علم بآیات الصد و بدست
که خداوند خواست با آنچه در سینهها است میفرماید خداوند که حال است با آنچه از خداوند

که در چشم پیدای شود این را در چشم کشند پس سفیدی چشم باذن خدا بر طرف پیشود
 و من گفته بطایفه ایشان اسم و اگر خواهم تو را خبر دهم باسم این و حال این پس اسم از این
 سوال نکرد و از حال آن پرسید گفتم که این کوچه است که بهتری از بغیر این بی اسمی است از خود
 خود که بحث در این کوچه برآمد و در آن عبادت خدای کرد پس قوم او مطلع شدند و از
 کشند پس کوچه که بهر مسجد بران پیغمبر این قطر ها از کبریه آن کوچه است و در طرف دیگر این
 کوچه چشمه است که در شب و روز آب از آن میجوشد و کسی بان چشمه نمیرسد مسلم غلام علی
 یقطین را بابت کرده است که چشم علی بن یقطین را بخوش بود و با او رفت و یکی در پیش حضرت
 موسی بن جعفر و آنکه کسی حاضر تر اعلام کند علی بن یقطین نوشتند که تو را چه مانع شد
 از سر من حضرت باقر علیه السلام که آن یک روز کافری را با یکی از اصحاب سقراط است هر دو
 می شود و بعد بر پنجه می شود و مایه یکدفعه در چشم کشید می شود مثل آنکه از تنک صدمه
 کشیده می شود که آن فرود می آید و در روی او که در سر باشد و در او از بدن بیرون
 می کشد و مسلم می گوید که علی بن یقطین آنچه را که حضرت فرمودند در چشم می کشید و تا
 زنده بود دیگر ناخوش چشم ندیدند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مرده بادی پیش
 اسم آید بود که نزد یکی از بزرگواران اموی از امور دنیا نکرده بود پس اهلین صدای داد که گفت
 جمع شدند ایشان گفت گشت که گفت که نام فلان شخص از آن یکی از شباهت
 مرا بلبر گفت از کدام راه بسوی او می روی گفت از جانب زمان گفت تو چاره او را نمی
 زنی که او را تا آخر نگریده است و از ایشان منع نموده شیطان میگوید که گفت
 توان کدام راه بسوی او می روی گفت از راه شرب و لذت ها گفت قوم چاره او را نمی
 چاره او این هست دیگر گفت من گفت توان کدام راه بسوی او می روی گفت از راه
 بیکه گفت برو که صاحب این شیطان رفت بکسان عابد و در مقابل آن
 ایستاد و شروع کرد به نماز کردن و آن عابد خواب میکرد و شیطان خواب میکرد و آن
 استراحت می کرد و صاحبان استراحت نمی کردند پس آن عابد و او کرد با آنکه خود را نسبت
 با تو حاضر و بد عبادت خود را در حجب عبادت او کوچک شمرد و با گفت ای بنده خدا

پیغمبر

تو هیچ چیز بر این قدر غارت قوت بهم رسانیدی شیطان از اجواب گفت باز سوال
 کرد دیگر و اجواب گفت مرتبه سیم سوال کرد شیطان گفت ای بنده خدا من کاهو کرد
 و از آن تا آب شدم پس کاهان کاه و با دمی او دم قوت بر نماز کردن بهر ساعت بود
 عابد گفت بگو چه کاه کردی تا من بگویم و تو بگویم تا آنکه بر نماز کردن قوت بهر ساعت کنی
 داخل شهر شو و از خانه فلان زن زنا کار سوال کن پس و در دم باو برو و حاجت خود را
 از او بپرس و از گفت مراد و در دم کجا بود و من میدانم که در دم چیست پس آن شیطان از زیر
 پای خود و در دم برداشت و باو دادان عابد برخواست و داخل شهر شد چیزی پرسید
 بود و آن خانه از آن سوال کرد مریدم باو نشان دادند و چنان کان کردند که آمدن است که از آن
 مو عظمه کند پس آمدند از آن زن دان و در دم را بسوی او انداخت و گفت بر خیز پس از آن
 برخواست و داخل منزل خود شد و بعد کاه داخل شو تو بسوی من آمده ای پس بی تو مثل
 این هست که بسوی مثل من رفتی با بد خصم خود را از برای من نفل کن عابد قصد خود را
 بان زن گفت از آن گفت ای بنده خدا کاه نکردن اسان تر است از طلب کردن تو بر و در هر
 کاه طلب تو بر کد از اینا بد نبوده است این مکر شیطان که از برای تو مصور شده پس باز کرد
 کاه و از خواهری حضرت عابد بر کشت و از آن در همان شب فوت شد چون جمع شدند
 خانه آن زن نوشته بود که حاضر شود بر جنازه این زن که از اهل بهشت است و دم
 از این نیشل افشا و نعل صفت سه روز بر همین حال ماندند و بعد بهشت شک در امر آن زن را
 در هر نگرند تا آنکه خداوند بگوید به پیغمبری از پیغمبران که میدانم او را مگر موسی بر حرام است
 که عباد از آن حاضر شود و نماز کن و دم را امر کن که بر آن زن نماز کند که من او را امر کرده
 و بهشت را از برای او واجب کرده اند هم چنانکه فلان بنده مرا از عبادت من باز داشتند
 از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد که در میان آنکه بر عابدی بود که از روی خود و دم کند
 شوی به هیچ کاری نمیشد که چیزی باو عاید شود و آن فرود را و افشا شد تا آنکه چیزی
 از آن زن باقی نماند پس روزی از آنکه سینه شد از آن قدی و ایمان بان بود
 داد و گفت تو من چیز می خواهی نیست بر تو و این را بفریش و از برای ما چیزی بگویم

در میان مردم باشند و نباشند و ایشان باشند و نباشند و این از انست که ملائک با خدا
مواظقت کنند و اگر چه با هم جمع شوند و مردم افتادند بر جدایی و جدا شوند از جماعت ملائک
و از مردم جزو کنند کسی اگر عمل کند در میان ایشان بگر و سگ و می شود و خلل نمیزد و با ایشان پیشتر
کار بخاید و کتاب پیشوا ایشان نیست باقی نما نند و ایشان از حق مکر اسم ان و نداشتند
از کتاب خدا مکر خطان و نوشتن از داخل درین شود و داخل شوند بجهت آنچه شنیدند از حکم حق
پس هنوز درست نداشتند باشند که از دین بهر دین رود و بگوید از دین پادشاهی بگوید پادشاهی
بدین پادشاهی بگوید از ولایت پادشاهی بگوید از ولایت پادشاهی بگوید از ولایت پادشاهی بگوید
بگوید از ولایت پادشاهی بگوید از ولایت پادشاهی بگوید از ولایت پادشاهی بگوید از ولایت پادشاهی بگوید
کنند و امید دارند باشند و بگویند که این مملکت خداوند است و بدین وسیله که مکر خدا حکم است تا
آنکه بگوید است و آید سازند در معصیت و طریقه دین خود قرار دهند قلم را و کتاب خدا همه
اینها را بیان کرده است و چیزی را و آنکه از انست و ایشان که امان و سرکشکان باشند
متدین شوند بفرمودن خدا و بفرمودن خدا و بفرمودن خدا و بفرمودن خدا و بفرمودن خدا و بفرمودن خدا
از خلالت و خواب از هدایت باشد و تا بیان و عمارت کنند که ان سیدها مردم ترین
و زبان کا درین مخلوقات باشند ملائک از ایشان ناشی و تسبیح ایشان باز کرده و بر جاف
شدن سیدهای ایشان و رفتن بسوی آنها که از انست بخداوند عظیم مکر کسی که برود بسوی آنها
و او عارف باشد بخداوند ایشان پس که دید که باشد سجده های ایشان از این کتاب ایشان
خواب از هدایت و معصیت و از خلالت بجهت که تبدیل شده باشد ملک خدا و خلقی شده
باشد خلایق خدا و تسبیح و تسبیح و تقسیم کنند بجهت و او را نکند و بجهت
شهادت خوانند کسی را از ایشان که شود بر این حق را با انرا و آنکه در بی نیاز شوند
بنادانی خود از علم پیش ازین شده که باشد صالحان و هر قسم مشرک و کافر و غیره ایشان
بریده باشند و نام گذارند بجهت صد ساله ان را و او را خدا بدو و بگوید که انرا
بگوید و عقوبت بدو بجهت که فرستاده است خداوند عزوجل بسوی شما پیغمبری را از خود
که شوال است بر او نعمت و شفقت شما و صبر است و ایمان و هدایت شما و عقوبت انرا

و در بیانست و فرموده است خداوند بر او قرآن را بر زبان عربی و کجی و لکن
بجهت تا آنکه برساند کتاب فریزی و اگر کسی از تسبیح و طهارت و کتاب انبیا و دین خود
از انست سران فرستاده است از خداوند بجهت که فرستاده است و او را قرآن را بر زبان
عربی و کجی و در ان نیست تا آنکه برساند کسی را که دل او روشن باشد و ثابت شود و کل
عذاب بدو کافران پس از خود شما را مشغول بگرداند و اصل شما بر شما طوفانی و دور شود
که هرگز از انست ندانان که پیش از شما بود و ندانید که در انست از انست و انست و انست
ایشان از ایشان تا آنکه نازل شد بر ایشان اجل موعود که عذر خواست از او موعود
و توبه در ان وقت غیر مقبولست و بگوید عذاب مان تا زلی شود و خداوند و هدایت
و هدایت خود را شما را رسانده است و سخن را از برای شما تفصیل داده است و تعلیم کرده
باشد است و او قرار داده است از برای شما راههای روشن را تا آنکه بر طرف گردانند
عذاب شما را و ترغیب فرموده است و ذکر و دلالت کرده است بر نجات و بدین سخن
که هر کس قبول کند صحبتی بخدا را و بگوید قول خدا را و دلیل خود هدایت کند خدا
او را بطریقه که از هر طریقها درست تر و محکم تر باشد و موفق گرداند او را از برای
صواب و قول و فعل او را درست کند و عملهای نیک و طاعتها را از برای او آسان کند
پس بدین سخن که انکس کرد و بپناه خداست بمن و محفوظ است و ضمن خدا حاضر و معز
پس خود را محاطت کند از خداوند عزوجل بهر بسیاری که و بر سیدها از برای هر کاری
و تقرب بسوی او و اطاعت او و بر بندگی او و از انست و اجابت کند است و درین
خداوند عزوجل را تا آنکه عباد حق را قریب بجای و نحوه الداع از ادعای طلبتجو
و انست و اولی اهل هم برشودون بعد هرگاه سوال کنند تو را بندگان من انست پس من بندگان
میکم دعای خود را و هرگاه می خواهند پس استجابت کنند و بمن ایمان آورند و انکه
صاحب و شد و صلاح شوند پس خدا را استجابت کنند و با ایمان آورند و نظم کنند
خدا را که سزاوارست انکس را که نشا خیزد عفت او را بیکر خود عظیم شمارد
پس بدین سخن که بندگان من بندگان ان که میداند چیست عفت خدا این است که قوامش است که

باجه و تعب

او در غایت آن که میداند که چیت جلال خدا این است که دلیل باشد از برای او صلاحی
آنکه میداند که چیت قدس در خدا این است که شایسته است از برای او و بر سر منکر شوند بعد از
آنکه بر تیره معرفت و سبیل دل و گمراه نشوند بعد از آنکه هدایت یافتند بر هر که بران شایسته اند
حق چنانچه شرفی بر سایر برادران بر داشت و چنانچه صحیح از شخص میان حرام است و بداند
که حق شناسان رسیدند و تا آنکه بشناسید آنکس را که ترک کرده است از او فری که بدید بعد
و پیمان کتاب خدا را تا آنکه بشناسید آنکس را که شکسته است آن عهد را و متعلق می شود
بکتاب خدا تا آنکه بشناسید آنکس را که دور انداخته است او را و نخواند کتاب خدا را
باید خواند تا آنکه بشناسید آنکس را که تغییر داده است از او حق شناسید که هر که را تا آنکه
بشناسید هدایت را و حق شناسید تقوی را تا آنکه بشناسید آنکس را که بعد از هدایت
بیراهه گشته است بشناسید بدعتها و چیزهای ذریع و بچارا بشناسید و شناسید در
بر خدا و رسول و تعبیر کتاب خدا را و بداند که چگونه هدایت کرده است خداوند
آنکس را که هدایت کرده است پس شمارا نسبت بجهل دهند تا که علم ندانند و بداند
نمیداند علم قرآن را چیت مگر آنکه که چیت باشد چنانچه از این بداند بعد از قرآن تا
دانی خود را و بداند که داند آن کووی خود را و شنو اگر داند بیان کووی خود را و در طیل
بان علم انچه که کند شسته است و زنده شود بان بعد از آنکه مرده است و ثابت شد
نزد خداوند بواسطه آن حسنات را و عو کند بواسطه آن مینات را و در باب بدو
ان خوشنودی خداوند تبارک و تعالی را پس طلب کند این علم قرآن را و اهل انچه
غیر ایشان پس بدین سستی که ایشانند مخصوص نوی که روشنی ایشان از کلمات ایشان
جست می شود بان نور و ایشان را مامانی که اقتدا می شود بایشان و ایشانند شایسته
علم و ملک جمل ایشانند آنکس را که خبر میدهند شمارا حکم ایشان از علم ایشان و سکوت
ایشان را و گفتار ایشان و ظاهر ایشان از باطن ایشان مخالفت نمیکند درین را و اخیلا
حق کنند درین گذشت است از برای ایشان از جانب خدا سابقه و در باره ایشان حکم
صادق و در این تنگنای است از برای آنکه متذکر شوند پس بایستی که راه را به پیش

چنانچه

چنان با فانی که از رعایت کتب و مسامحه با نافرمانان چنانچه و ایت و رعایت نکند پس
بدوستی که را و بیان کتاب بسیار نذر و رعایت کنند که ان که اندر خدات بازی
خواسته شده و از حضرت سید الشاجد بن علی علیه السلام روایت که هر که همیشه بخانه
کدلی وای بر مالد و او که ناسواست و هر که همیشه غاصه کند وای بر مالد و او که
ناجواست و هر که که بسیار باشد سخن او و در غیرات خدا وای بر مالد و او که کنا
و از حضرت باقر علیه السلام روایت که هر که در حضورت ابراهیم پس در پیش خود
موی سفید بدو فرمود الحمد لله رب العالمین که ما این من رسانید و او را طهر
العینی معصیت نکردم و نیز از آنحضرت روایت که چون خداوند عزوجل حضرت
ابراهیم را خلیل خود گرفت بشارت آن بسوی آنحضرت آمد و ان این بود که امد بسوی
آنحضرت ملک موت در صورت جوانی سفید که پوشید بود و جامه سفید
و کوب از سر او ب و ز و حق بهی بخش بخوا از نهایت صفا و درخشندگی که داشته
پس داخل شد حضرت ابراهیم در خانه ملک آنحضرت را استقبال کرد و در حالی
که از خانه بیرون می آمد و آنحضرت مردی صاحب عنبر بود و هرگاه از بی بی
از خانه بیرون می آمد در خانه می بست و کلید را می نمود بر صدایش پس روزی
چنین کرده بود چون برگشت و در را کشود تا که آمدید مردی ایستاده است که از
هم مردان بگو تراست پس آنحضرت دست ان مرد را گرفت و گفت ای بنده خدا کی
تو را در خانه من داخل کردی پس برود کارخانه می اداخل خانه کرد و آنحضرت فرمود
که برود کارخانه شزار و تراست بجان از من پس تو کیست گفت من ملک موت
پس آنحضرت بغیر خود آمد و فرمود که امدی که قبض روح من کنی گفت و کل خدا
بنده را خلیل خود گرفته است امدم که تو را بشارت دهی آنحضرت فرمود که آن
بگفت شایه من از او اوقن و مات خود خدمت که گفت تو را آنکس که آنحضرت تا
رفت و فرمود خداوند تبارک و تعالی می اخیل خود گرفته است و از حضرت صادق
نیز مثل همین روایت می روایت مگر آنکه آنحضرت فرمود که چون گفت برود کارخانه

مراد اهل خانه کرده است حضرت ابرهیم شناخت که او ملک موت است گفت خدا تو را
بجرام فرستاده است گفت امدم که شارت دهم و ری را که خدا او را خلیل خود گرفت
حضرت گفت انمود که ملک موت گفت از آنچه میخواهی گفت میخواهم تا زنده ام او را
خدمت کنم ملک موت گفت انکس تویی و از حضرت باقر علیه السلام روی است که فرمود
روزی حضرت ابرهیم بیرون آمد و راه میرفت و با او شری بود پس بر بیابانی گذشت
مردی را دید که ایستاده است و نمازی که دارد و طول او از زمین تا آسمان رفیع است
و لباسی از مو در بر دارد حضرت توقف فرمود و از آن مرد تعجب کرد و نشست و
بود که آن مرد نماز فارغ شود پس چون نماز آن مرد طول کشید او را جنباند و باو
فرمود که مرا بسوی تو حاجتی است نماز خود را سبک کن پس آن مرد نماز خود را سبک کرد
حضرت باو فرمود که از برای که نماز میکنی عرض کرد از برای خدای ابرهیم باو
فرمود که خدای ابرهیم کیست عرض کرد آن کسی که تو را و مرا اخلل کرد حضرت فرمود که اگر
تو مرا خوش آمد دوستی دارم که با تو در راه خدا بروم و با شماست مقول تو هرگاه
خواست با شما که تو را ملاقات کنم و تو را به بنده منم و گفت من از این پست این است
و دست بجانب در را اشاره کرد و اما مکان نماز من پس اینجا است که مرا خواستند
انشاء الله در اینجا خواجه ای فاف پس آنحضرت گفت یا تو را حاجتی هست آنحضرت
بلی گفت حاجت تو چه چیز است گفت تو خدا را بخوانی و من امین و گوهر من خدا را
مخفی نمود و امین میگوئی آنرا گفت خدا را بچیز حاجت مخوفی آنحضرت فرمود که از
برای گناه کاران از مؤمنان گفت نه آنحضرت فرمود چه گفت بجهت آنکه سه سال است
که خدا را خواندم در حاجتی و هنوز تا این ساعت حاجت آنرا ندیدم و از خدا حیا
می کنم که از او چیزی دیگر نخواهم تا آنکه بداند که مرا میخواستند که آنحضرت
فرمود در حاجت خدا را خواندی عرض کرد روزی که آنرا خواندم خود بودم که گذشت
پس که مرا خوش آمد از بگوئی و نور طالع بود از پشانی او و او را بسوی خود
سرا و با او بود کوری که او را می خواند که گویا آنرا و غن مایند بود و کوفتی که گویا

انرا و مدح بودند پس خوش آمد مرا آنجا از آن پس و بدیدم باو گفته ای پس این کار
و کوفتی که از گشت گفت از من است گفت تو کیستی گفت من اسمعیل پس ابرهیم خلیل الله
پس من خدا را خواندم و از او سوال کردم که خلیل خود را بمن بنماید ابرهیم فرمود که منم
ابرهیم خلیل الرحمن و آن پس پس من بود پس آنرا بعد از آنکه آنرا سخن را از آنحضرت شنید
گفت حمد خدا را که مستجاب کرد و انبیا را علی را بعد از آن در طرف صورت آنحضرت را
بوسید و آنحضرت معانق کرد پس عرض کرد با آنحضرت که حال او خیر و در عاقل تمام این
گویم پس آنحضرت دعا کرد از برای مؤمنان و مؤمنات و کلاه کاران از آن روز و آنروز
قیامت که خدا ایشان را پامرز و ایشان را خلیف شود و آنرا مابین گفت حضرت باقر علیه السلام
فرمودند که پس در آنحضرت ابرهیم رسانده است بمؤمنان گناه کاران شیعیان ما را و فرمود
قیامت را از حضرت عبدالعزیز بن علی علیه السلام روایت است که هرگاه قرآن می فرمود این
که و ان الله لا یغفل عن شیء و ان الله لا یغفل عن شیء و ان الله لا یغفل عن شیء و ان الله لا یغفل عن شیء
میفرمود که ای کفر و کفر است خداوندی که قرآن را داده است در احدی از معرفت آنجا
خود مگر آنقدر که معرفت او را ندید آنکه ماهر انداز معرفت نعمتهای او چنانچه فرمود
نداده است در احدی معرفت او را و خود پیشتر از آنکه بداند که او را ندانند
پس قبول فرموده است معرفت آنرا که معرفتند بقصیر و معرفت شکر او پس همان
معرفت ایشانرا بقصیر شکر ایشان قرار داده است چنانچه دانسته است خداوند علم
انرا که اگر مانند باینکه خدا را در آن نیست پس همان علم ایشانرا ایمان خواند است
آنکه مانند که وسعت و طاق بندگان منقطع است و باقر علیه السلام است پس از آنکه
عبادت می کنند و اگر هیچکس از مخلوقات او نمی بیند منتهای عبادت و بگویند
بندهای عبادت آن خداوندی که او را منتهای و بگویند منتهای عبادت و بگویند
علو اکبر اجابت از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که ما در خدمت آنحضرت
بودیم که سلطنت بنی امیه بود که آنحضرت فرمود که اگر هشام بن عبدالملک
خروج میکنند مگر آنکه هشام او را نکند و وقت پادشاهی هشام را بیت سال آنکه

پس با این که مردم فرمودند شما را چه می شود که خدا خواسته باشد که تمام کند سلطنت
 قوی را امر فرموده اند که خدا که بر فلک موقوف است که فلک را نشاند بر دانه پس اندازد از آن
 بر همان قدر که میخواهد قرار دهد و جایز بود که بر این سخن را بنویسد علی بن الحسین
 عرض کردیم فرمود که من حاضر بودم نزد هشام که رسول خدا را دشنام میدادند و
 حضور او انکار نکرد و سر زدن نمود پس بخدا قسم که اگر غیر از خودم و پدرم کسی دیگر نباشد
 که بر او خر و سحر کند و بنام علی بن خنبل کوبد که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که
 محمد بن عبدالله آمد و بر حضرت سلام کرد و در وقت پیشحضرت از برای وقت فرمود
 و دیدهای مبارکش اشک الوشد من باحضرت عرض کردیم که ام روز کاری کردی که
 که پیش از این نمیکردی انحضرت فرمود که وقت کردم از برای ویزه که او نسبت داده
 می شود بامری که از برای نیست یافت او را و کتاب علی علیه السلام را از خلفای این است
 و نه از پادشاهان ایشان و نیز از انحضرت می روی است که بمردی فرمودی نزد شما کدام
 انمود عرض کرد و جوان فرمود نه فی مؤمن است بدرستی که اصحاب گفت بیرون بودند
 خدا ایشانرا فتنه نایده است تیم که طبع در اینجا که می فرمایند انهم فتنه امنوا و قسم
 زد نام هدی و او است که مودی سوال کرد از حضرت باقر علیه السلام از قول خدا
 عز وجل فقالوا ربنا بعد این استوار ناظروا انفسهم یعنی پس گفتند اهل بسا خداوند
 دور گردان ما این سفرهای ما را و این تمنا بر خود قسم کردند انحضرت فرمودند که اینجا
 طائفه بودند که ایشانرا قریب بود متصل میکرد که از انقباض اتصال یکدیگر را مشا
 می نمودند و ایشانرا افرهای جاری و ماله های ظاهر بود پس کفران کردند نعمتهای خدا
 و تغییر دادند ان نعمتهای که با ایشان بود پس فرستاد خداوند عز وجل بر ایشان سبل
 اب پس غرق کرد قریبهای ایشانرا و خراب کرد خانه های ایشانرا و بود اموال ایشان
 و بدل کرد بجای باغهای ایشان باغهای چند که در آنها بود درخت اراک و کز و گی از
 درخت سدر پس فرموده است خداوند عز وجل ذلك جزایهم بکفر و اهل بخاری الا
 الکفر یعنی این را عجز از انکه ان ایشان را دادیم و یا چنان جزای میدهم مگر کفر

و او

بجزای سبلان ان الله
 جزای

که کفران نعمت ما را کند و نیز می روی که مودی باحضرت که شایسته اهل بیت است
 که مخصوص گردانیده است شما را خداوند بر نعمت خود انحضرت باو فرمودند چنین است
 و عمل خدا را داخل نمیکند احدی را در ضلالت و بیرون می آوریم احدی را از هدایت
 بدرستی که دنیا تمام نمی شود تا آنکه برانکه از خداوند عز وجل انما اهل بیت می روی
 که عمل کند بکتاب خداوند بنیدد شما منکری را مگر آنکه از انکار کند نعمت ان کتاب
 بعون الملك الوهاب علی هدایتی جبر فی السابغ عشرین شهر شوال المکرم سنه ۱۲۳۸ و الله

اولا و آخر



که کفران

Handwritten text in Arabic script, consisting of approximately 15 lines. The text is written in a cursive style and is mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side. A circular library stamp is visible on the right side of the page, partially overlapping the text.



۳۱۵
بر

